

# با تو می‌آیم از مدینه تا به طف

## (روزشمار حرکت امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا)

مدینه حاجی زاده

انتشارات دانیال نبی (ع)

شوش_۱۴۰۲

| | | |
|---|---|---|
| سرشناسه | : | حاجی‌زاده، مدینه، ۱۳۴۰- |
| عنوان و نام پدیدآور | : | با تو می‌آیم از مدینه تا به طف : روز شمار حرکت امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا/مدینه حاجی‌زاده. |
| مشخصات نشر | : | شوش: انتشارات دانیال نبی(ع)، ۱۴۰۲. |
| مشخصات ظاهری | : | ۱۲۳ ص. |
| شابک | : | ۵۰۰۰۰۰ ریال:978-622-93539-6-7 |
| وضعیت فهرست نویسی | : | فیپا |
| یادداشت | : | کتابنامه: ص. ۱۲۳. |
| عنوان دیگر | : | روز شمار حرکت امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا. |
| موضوع | : | حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق. |
| موضوع | : | Hosayn ibn 'Ali, Imam III , 625-680 |
| موضوع | : | واقعه کربلا، ۶۱ق.<br>Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680<br>عاشورا<br>Tenth of Muharram |
| رده بندی کنگره | : | BP۴۱/۵ |
| رده بندی دیویی | : | ۲۹۷/۹۵۳۴ |
| شماره کتابشناسی ملی | : | ۹۲۷۱۹۲۴ |
| اطلاعات رکورد کتابشناسی | : | فیپا |

**عنوان کتاب: با تو می‌آیم از مدینه تا به طف**

**مؤلف: مدینه حاجی زاده**

**ناشر: دانیال نبی (ع)**

**طراح جلد و صفحه آرا: شهلا یرفی**

**نوبت چاپ: اول/۱۴۰۲ هـ ش**

**شماره نشر: ۲۴**

**تیراژ: ۳۰۰**

**شابک: ۷-۶-۹۳۵۳۹-۶۲۲-۹۷۸**

**قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان**


---


**انتشارات دانیال نبی (ع)** — ارتباط


شوش-خیابان عدالت-پلاک ۱۳۱


۰۶۱۴۲۸۱۲۴۶۹


۰۰۹۸۳۳۰۳۴۳۹۴۹


danielnabipub@gmail.com


@danielnabi_pub


---

# فهرست























**پیش گفتار**

گر بر کنم دل وبردارم از تو مهر　　　　این مهر بر که افکنم این دل کجا برم

قلم برداشتن ورقم زدن درباره اسوهٔ انسانیت وخداشناسی، شهیدی که: خون خدایش خواندند، جرأت وتوان می خواهدواین بنده حقیر ناتوان‌تر از آنم که به خود جسارت دهم قلم بردارم وبنویسم. اما... اما... تنها توانسته‌ام ازنوشتار بزرگانی که دراین وادی قرب، ره به رضای معشوق برده‌اند بهره گیرم که در کتابنامه پایانی اسامی آنها و منبع ذکر شده است.

لازم به ذکراست بیشترمطالب برخاسته ازکتاب استاد دکترسنگری می‌باشد که بنده درسال ۱۳۶۱ شمسی در شهرستان اندیمشک دانش آموخته آن بزرگوار در امور تربیتی بوده‌ام.

مدینه حاجی زاده – هفتم شوال ۱۴۴۴ قمری – ۱۴۰۲/۲/۸ شمسی



**مقدمه**

درکربلا دوجبهۀ محبت ونفرت، زشتی وزیبایی، اخلاص وریا، عرفان وجهل، حقیقت وباطل به نمایش گذاشته شدند. گرچه درظاهر، درحادثۀ کربلا، باطل پیروزشد، اما در جریدۀ تاریخ وحافظۀ زمان همواره محبت، زیبایی، عرفان وحقیقت پیروزاند وجاودان. کربلا ظاهری دارد وباطنی، ظاهرکربلا آن است که خوانده وشنیده ایم، اماباطنِ اسرارِ این عشقبازی و جانفشانی را جزباصفای دل ودیده قلب وروح پروازگر نمی‌توان یافت وبه آن رسید. جملۀ زیبای حضرت زینب (س): مارأیت الا جمیلاً، بیانگر آن است.

امام حسین علیه‌السلام باشهادتش، تجلی کمال انسانی، اوج بندگی و اخلاص، راضی بودن به مشیت الهی وطی نمودن صراط مستقیم راعملاً اثبات نمود. درحقیقت می‌توان گفت: درشهادت امام حسین علیه‌السلام، مصداق حقیقی «راز سجدۀ فرشتگان برآدم» تجلی پیدا کرد ومعنا یافت.

مدینه حاجی زاده – هفتم شوال ۱۴۴۴ قمری – ۱۴۰۲/۲/۸ شمسی



## نمای روزشمار جریان نهضت امام حسین ﷺ

| | | |
|---|---|---|
| ۱ | درخواست بیعت ازسوی ولید حاکم مدینه ازامام حسین ﷺ | جمعه ۲۷ رجب، سال ۶۰ قمری |
| ۲ | ملاقات دوم بین ولید و امام حسین ﷺ | شنبه ۲۸ رجب، سال ۶۰ قمری |
| ۳ | بیرون رفتن امام ﷺ از مدینه | شبِ یکشنبه ۲۸ رجب، سال ۶۰ قمری |
| ۴ | ورود به مکه | شبِ جمعه ۳ شعبان، سال ۶۰ قمری |
| ۵ | اقات امام ﷺ در مکه | شعبان، رمضان، شوال، ذی العقده، تاهشتم ذی الحجه سال ۶۰ قمری- جمعاً ۱۲۵ روز |
| ۶ | رسیدن اولین نامه‌های کوفیان به امام حسین ﷺ | چهارشنبه ۱۰ رمضان، سال ۶۰ قمری |
| ۷ | بیرون رفتن مسلم از کوفه | دو شنبه ۱۵ رمضان، سال ۶۰ قمری |
| ۸ | ورود مسلم به کوفه | سه شنبه ۵ شوال، سال ۶۰ قمری |
| ۹ | شهادت مسلم | سه شنبه ۸ ذی الحجه، سال ۶۰ قمری |
| ۱۰ | خروج امام حسین ﷺ از مکه | سه شنبه ۸ ذی الحجه، سال ۶۰ قمری |
| ۱۱ | طی منازل «توقف گاه‌ها» از مکه تا کربلا | از هشتم دی الحجه تا اول محرم سال ۶۰ قمری |
| ۱۲ | رسیدن امام ﷺ به سرزمین کربلا | پنج شنبه دوم محرم، سال ۶۱ قمری |
| ۱۳ | ورود عمربن سعد به کربلا | جمعه سوم محرم، سال ۶۱ قمری |
| ۱۴ | ساماندهی سپاه ازسوی عمربن سعد وگفتگوهای او با امام حسین ﷺ | از سوم تاششم محرم سال ۶۱ قمری «ایام مهادنه» |
| ۱۵ | ممانعت سپاه امام حسین ﷺ ازدسترسی به آب | سه شنبه ۷ محرم، سال ۶۱ قمری |
| ۱۶ | حملهٔ ابتدایی برسپاه امام حسین ﷺ | پنج شنبه ۹ محرم، سال ۶۱ قمری |
| ۱۷ | واقعهٔ عاشورا | جمعه ۱۰ محرمف سال ۶۱ قمری |
| ۱۸ | کوچ اسیران از سرزمین کربلا | بعدازظهر روزشنبه ۱۱ محرم، سال ۶۱ قمری |



# باب اول، بیعت گرفتن برای یزید

## رویدادهای قبل ازمرگ معاویه وزمینه چینی برای بیعت گرفتن برای یزید

سرآغاز تمامی ظلم وبیداد وستمگری ها در جهان وبه ویژه درنهضت عاشورا درهوی وهوس، دنیاطلبی، جاه طلبی وقدرت است. معاویه قبل از مرگش تصمیم گرفت مغیره بن شعبه را ازحکومت کوفه عزل وسعید بن عاص را جانشین اوکند. مغیره چون موقعیت خود را درخطردید، دست به نیرنگ عجیبی زد. نزدیزید رفت واورا تحریک نمود تاپدرش برای ولایتعهدی‌اش ازدیگران بیعت بگیرد. یزید نزد پدر رفت و گفته های مغیره را بیان کرد، معاویه مغیره را فراخواند وپس ازتوضیحات به اوگفت: چه کسی می‌تواند عهده دار این بیعت شود؟ مغیره گفت: اهل کوفه رابه من بسپار واهل بصره را به عبیدالله بن زیاد، زیرا اگراین دوشهر بیعت کنند هیچکس جرئت مخالفت نخواهدداشت.



مغیرهٔ قدرت طلب بااین نیرنگ ونقشهٔ شیطانی به آرزوی خودرسید و در دیدار با دوستانش گفت: کارخود را کردم، معاویه را درپرتگاه و درهای افکندم که رهاییاش ازآن ممکن نیست و امت محمد را در تنگنا ودشواری هولناکی که سرانجام ندارد. شکافی آفریدم که‌ترمیم پذیرنیست. پس ازاین خُدعه و دلسپردگی به دنیا، مغیره به کوفه بازگشت.

معاویه برای گرفتن بیعت بافرزندش در سال ۵۶ نامه‌های بسیاری به مغیره بن شعبه در کوفه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و غبیدالله بن عامر در مدینه ودیگر کارگزاران حکومتی ارسال کرد وتاکید کرد که مسئله پنهان بماند.

معاویه با ارسال نامه‌های گوناگون به افراد مختلف زمینه را برای حکومت یزید فراهم کرد، به گونه‌ای که پس از برگزاری حج در مدینه، بعدازخواندن خطبه درمسجد اعظم برسرمنبر نشست و پس ازحمد الهی، فرزندش یزید را شایسته‌ترین فرد برای خلافت معرفی کرد.

**نامهٔ اهل کوفه به امام حسین علیه‌السلام**

اهل کوفه به طرفداری از امام حسین علیه‌السلام نامه‌ای توسط جعده بن هبیره بن ابی وهب نوشتند و آن حضرت را دعوت به قیام وجهاد با معاویه نمودند. امام علیه‌السلام درپاسخ نوشت: تا معاویه زنده است پرهیز کنید، اگر معاویه بمیرد ومن زنده باشم نظرم را برای شما خواهم نوشت. امام علیه‌السلام نمی خواست عهدنامه برادر را نقص کند.

**مرگ معاویه و اصرار برگرفتن بیعت با یزید ازامام حسین علیه‌السلام**

درشامگاه ۱۵ رجب سال ۶۰ هجری، معاویه (به روایتی در سن ۷۷–۸۰–۸۲) سالگی درگذشت. بلافاصله بعد ازمرگ معاویه (علرغم پیمان صلح بین امام حسن علیه‌السلام ومعاویه مبنی براینکه پس از مرگ معاویه، خلافت به حسن بن علی علیه‌السلام تعلق دارد و اگر برای آن حضرت حادثه ای پیش آمد



متعلق به حسین بن علی عليه السلام است و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند) یزید به خلافت رسید.

یزید در نامه‌ای به ولید بن عتبه بن ابی سفیان حاکم مدینه نوشت و بیان کرد که: از این سه نفر؛ حسین بن علی، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد.

در اینجا ذکر مطالبی لازم است:

الف: عبیدالله بن عمر، مردی زاهد پیشه بود که هیچ خطری برای یزید نداشت و بعد از آمدن به مکه در دیدار با ولید بیعت را پذیرفت.

ب: عبیدالله بن زبیر، مرد رزم و پیکار بود اما از تقوای الهی بهره چندانی نداشت و یزید در جنگ با او هراس نداشت. وی پس از با خبر شدن از قصد ولید مبنی بر بیعت گرفتن از او، شب هنگام به همراه برادرش از بیراهه به مکه گریخت.

ج: امام حسین عليه السلام که پیامبر اکرم (ص) او را از خود دانسته بود از بیعت با یزید سر باز زد. ولید عدم پذیرش بیعت امام عليه السلام را به یزید گزارش داد و او در نامه به ولید چنین نوشت:

اگر حسین بیعت نکرد سرش را همراه نامه بفرست.

ولید بن عتبه از انجام این کار سر باز زد، مروان بن حکم به او اعتراض کرد که چرا فرمان را اجرا نکردی. ولید پاسخ داد: به خدا سوگند دوست ندارم که مال و ملک شرق و غرب از آن من باشد و من قاتل حسین باشم، گمان نمی‌کنم کاری که با ریختن خون حسین همراه باشد نزد خداوند آسان و روز قیامت بی عقوبت بماند.

پس از آنکه امام حسین عليه السلام از بیعت خودداری کرد، مروان نزد آن حضرت رفت و به او گفت: یا اباعبدالله با یزید بیعت کن زیرا این کار برای دین و دنیای تو بهتر است.امام حسین عليه السلام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، فاتحه اسلام خوانده است و باید با اسلام وداع گفت.



# باب دوم: حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه

### وداع امام حسین علیه‌السلام با مزار جد بزرگوارش...

امام حسین علیه‌السلام در شب ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری (شب یکشنبه) با مزار جد بزرگوار خود پیامبر اکرم (ص) و مادر حضرت فاطمه (س) و برادرش امام حسن علیه‌السلام وداع کرد.

### بیان اهداف نهضت

امام وصیت نامه خود را به برادرش محمد حنفیه داد و اهداف نهضت و قیام خود را چنین بیان کرد: این حرکت، مغرورانه، سبک سرانه و بیداد گرانه نیست، بلکه اصلاح و بازسازی امت جدم در رأس اهداف است. امر به معروف و نهی از منکر، رفتار هدایت جامعه بر اساس سیره رفتار پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از انگیزه‌های این نهضت است. محمد حنفیه از سر دلسوزی



به امام گفت: از درگیری با یزید بپرهیز، به مکه برو اگر شرایط مناسب نبود به ریگزارها و کوه‌ها پناه ببر تا بعد معلوم شود که چه باید کرد. امام او را ستود و سخنانش را خیر خواهانه خواند.

### حرکت امام حسین علیه‌السلام به سوی مکه

امام علیه‌السلام در شب یکشنبه ۲۸ رجب (برخی نوشته‌اند ۲۷ رجب) سال ۶۰ هجری همراه خانواده (فرزندان، همسران، برادران، خواهران) و خاندان اهل بیت که مجموعاً ۲۱ نفر بودند و چندی از یاران و نزدیکان که تعداد آنها را حدوداً ۲۲۸ تن، نوشته‌اند از مدینه به سوی مکه حرکت نمود. امام از جاده اصلی و عمومی که حدود ۴۰۰ کیلومتر بود در شب جمعه سوم شعبان میان استقبال مردم و حج گذاران وارد مکه شد. محل ورود در مکه شعب علی که همان شعب ابوطالب است، بود.

امکانات مادی که امام علیه‌السلام در این سفر همراه داشت ۲۵۰ شتر بود که جهت حمل چادرها، ظروف، حمل آب، حمل آذوقه، وسایل مورد نیاز زندگی، درهم و دینار و حمل زنان و کودکان استفاده شدند.

امام علیه‌السلام پس از ورود به مکه در آغاز به زیارت کعبه، دیدار با مردم، زیارت قبر حضرت خدیجه (س) و روشنگری و هدایت سخنرانی کرد.

### عکس العمل یزید پس از ورود امام به مکه

ورود امام علیه‌السلام در مکه بازتاب وسیعی داشت. خبر خودداری امام علیه‌السلام و عبدالله ابن زبیر از بیعت با یزید و نامه نگاری‌های اهل کوفه با امام علیه‌السلام موجب خشم فراوان یزید شد، او خشمگینانه ولید بن عتبه را برکنار و عمرو بن سعید الاشدق را در ماه مبارک رمضان جایگزین او کرد و



همزمان به عبدالله ابن عباس نامه نوشت و نامه نگاری کوفیان و بیعت نکردن امام را برای قیام، خطری بزرگ و جدی قلمداد و تهدید کرد که عاقبت این حرکت ناخوشایند است.

عبدالله ابن عباس در نامه‌ای او را به صلاح و درستکاری و پرهیز از فساد و گناه دعوت کرد.



# باب سوم: حمایت کوفیان از امام علیه‌السلام و ورود حضرت مسلم به کوفه و شهادت حضرت مسلم و یارانش

## حمایت انجمن‌های سیاسی و مذهبی کوفه از امام حسین علیه‌السلام

خبر بیعت ننمودن امام علیه‌السلام با یزید وآمدنش به مکه به سرعت در حجاز منتشر شد، لذا این جریان به عنوان مهمترین خبر مورد توجه رجال سیاسی و اندیشمندان قرار گرفت. در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که یکی از صحابه رسول خدا (ص) و سیاستمدار ممتاز کوفه بود نشست حساسی با حضور سرانی چون: حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه شکل گرفت و زمینه ورود امام علیه‌السلام به کوفه و حمایت مردم از آن حضرت فراهم شد.



**ارسال نامه‌های کوفیان به حمایت از امام علیه السلام**

در دهم ماه مبارک رمضان نخستین نامه‌ها مبنی بر چشم انتظاری مردم برای ورود امام علیه السلام و حمایت از آن حضرت ارسال شد و تا چهاردهم ماه مبارک تعداد نامه‌ها به ۱۲ هزار و به عبارتی دیگر ۱۸ هزار تا ۴۰ هزار رسید.

**اقدام امام حسین علیه السلام پس از آگاهی از حمایت کوفیان:**

باتوجه به ازدیاد دعوت نامه‌ها به تدریج امام علیه السلام برای ارزیابی موقعیت مومنان کوفه و پاسخِ نامه‌های آنان نماینده و سفیر خود را در پانزدهم ماه مبارک رمضان به کوفه فرستاد.

**ورود مسلم بن عقیل به کوفه**

مسلم فرزند عقیل برادر حضرت امام علی علیه السلام و داماد آن حضرت بود، وی فردی کارآموزده، مورد اعتماد امام حسین علیه السلام ، رشید و رزم دیده، دانشمند و فقیه بود.

امام حسین، مسلم را به پرهیزکاری، پنهانکاری (مراقبت)، نرمش و مدارا در صورت اتحاد و همدلی مردم کوفه، اطلاع برای آمدن کوفه و منزل کردن نزد افراد مطمئن سفارش کرد.

مسلم بن عقیل در اول ذی الحجه و به عبارتی پنجم شوال در فضای بسیار رعب انگیز و در حالیکه جاسوسان بنی امیه در همه جا استقرار داشتند مخفیانه و در نهایت پنهان‌کاری، شبانه به کوفه وارد شد و به منزل مسلم بن مُسَیب (مشهور به خانه مختار سقفی) و برخی گفته‌اند به منزل مسلم بن عوسجه اسدی رفته.

**همراهان مسلم در آغاز حرکت از مکه چهار نفر بودند:**

۱) عبدالرحمن اکلدن ارحبی

۲) عماره بن عبید سلوکی



۳) عبدالله بن اکلدن ارحبی

۴) قیس بت مسهرصیداوی (این افراد چهارپیک کوفه بودند)

پس از ورود مسلم به کوفه بزرگان کوفه و تعدادی بالغ بر ۱۸ هزار نفر و به عبارتی دیگر ۲۴ هزار نفر از مردم کوفه با مسلم بیعت کردند.

**برنامه‌های مسلم در کوفه عبارت بودند از:**

۱) خواندن نامه امام حسین علیه‌السلام

۲) بیعت گرفتن از مردم

۳) روشنگری و بیان مفاسد بنی امیه و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام.

از طرفی دیگر مسلم وفاداری مردم کوفه را ۲۷ روز قبل از شهادت خود به امام حسین علیه‌السلام اعلام نموده و در اواخر ماه ذی القعده، نامه‌ای برای امام مبنی بر اینکه تاحالا از ۱۲ هزار نفر برای آن حضرت بیعت گرفته و او را برای آمدن به کوفه دعوت نمود.

پس از ورود مسلم در کوفه، نعمان بن شبیر از ورود او آگاه شد اما با او برخورد خشونت آمیز نکرد، لذا عبدالله بن مسلم حضرمی که از وابستگان بنی امیه بود او را به ضعف متهم کرد. یزید پس از اطلاع از وضع کوفه و ورود مسلم به کوفه، به عبیدالله که حاکم بصره بود با حفظ سمت مأموریت حکومت کوفه را داد و به او گوشزد کرد که مسلم را به قتل برسان و یا کوفه و بصره دورکن.

مسلم بن عقیل با آمدن عبدالله به کوفه پس از تعقیب‌های زیاد و در کمال ناامن بودن و تهدید و ارعاب‌ها از منزل مختار بیرون رفت و به منزل هانی بن عروه مرادی رفت. (هانی نگران پذیرش او بود اما او را پناه داد و خود را ملزم به دفاع از او دانست).



## فراخواندن هانی توسط عبیدالله بن زیاد

عبیدالله بن زیاد که از آمدن مسلم به کوفه خشمگین شده بود و او را عامل ناآرامی و درگیری در کوفه می‌دانست، به ویژه که از بیعت مردم با امام حسین علیه‌السلام بیم داشت مسلم را تهدید به مرگ کرد. پس از آگاهی ابن زیاد از حضور مسلم در خانه هانی، او را به دار العماره فراخواند و از هانی خواست که مسلم را نزد او ببرد، هانی گفت او میهمان و پناهنده است او را تسلیم نخواهم کرد. عبیدالله با خیزران صورت هانی را زخمی کرد و او را زندانی نمود، وقتی قبیله هانی (مذحج) باخبر شدند برای آزادی هانی قیام کردند اما عبیدالله با نیرنگ آنان را آرام کرد.

## قیام مسلم بن عقیل (هشتم ذی الحجه)

مسلم بن عقیل با حدود چهار هزار تن قیام کرد، فرماندهان او: مسلم بن عوسجه اسدی، عباس بن جعده جدلی، عبدالله بن عمر و عزیز کندی بودند.
متاسفانه تبلیغات و تهدیدات و ترس و دنیازدگی یاوران مسلم را از اطرافش پراکنده ساخت، به گونه‌ای که در نماز مغرب تنها با سی تن نمازگزارد، بعد از نماز ده تن باقی ماندند و هنگامی که به کوچه‌های کنده رسید تنها شد.

## محاصره و شهادت مسلم

مسلم به خانه طوعه درمحله کنده پناه آورد. فرزند طوعه (بلال) به امید جایزه، محل مسلم را به دارالعماره رساند. عبیدالله فرمان دستگیری‌اش را داد و ۷۰ تن برای دستگیری مسلم فرستاد. مسلم در حلقه محاصره قرار گرفت و از خانه بیرون آمد و پس از نبردی سنگین، زخمی و سنگباران و سپس او را به کاخ عبیدالله آوردند.



عبیدالله به بکران بن حمران احمدی گفت: او را بر بالای بام ببر و گردن او را بزن، آن ملعون هم مسلم را بر بالای بام برود و گردن او را زد. سر او را به پایین انداخت و به دنبال آن بدنش را نیز به زیر انداخت.

مسلم قبل از شهادت به محمد بن اشعث گفت: اکنون که امانی نیست لااقل از جانب من مردی را بفرست تا حسین علیه‌السلام را بگوید که به کوفه نیاید.

شهادت مسلم را نهم ذی الحجه نوشته‌اند. مسلم بن عقیل نخستین شهید از انقلاب کربلاست که رجز خواند و اولین شهید بنی هاشم بود که بدنش را به دار آویختند.

**شهادت هانی بن عروه**

هانی بن عروه رئیس قبیله مراد و مذحج بود که شخصیتی اجتماعی داشت. مسلم در خانه هانی پنهان شده بود و خانه هانی پایگاه نهضت مسلم بود. او از اصحاب پیامبر (ص)، یاور امیر مومنان علیه‌السلام در جنگهای جمل، صفین و نهروان بود. مفسر آیات قرآن و عابدی زاهد و فرمانده هزار نیروی مسلح قبیله مذحج بود.

به این دلیل عبیدالله او را به شهادت رساند، عبیدالله دستور داد بدن مطهر هانی و مسلم را در کُناسه وارونه به دار بیاویزند.

عبیدالله پس از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، یاران مسلم را که عبارت بودند از: عبدالاعلی بن یزید کلبی، عماره بن الازدی و حنظله بن مروه الهمدانی را دستگیر و به شهادت رساند.

عبیدالله بن زیاد، مخالفان را تحت تعقیب، شکنجه، زندان و قتل قرارداد. خانه‌ها را ویران، حقوق بیت المال را قطع و به تبعید مخالفان پرداخت. این‌ها کمترین مجازات برای مخالفین بود، با



چنین خفقانی و پس از وقایع شهادت یاران مسلم، افرادی که اعلام وفاداری کرده بودند پیمان شکستند و به سوی عبیدالله بن زیاد شتافتند.

### قیس بن مُسَهَّر صیداوی

قیس مردی شجاع و دوستدار و خالص در محبت اهل بیت عليهم السلام بود. او از پیشتازان نهضت و یکی از نخستین پیک‌های مردم کوفه به جانب امام حسین عليه السلام در مکه بود. او نامه مردم کوفه را که در آن از آن حضرت دعوت برای بیعت کرده بودند به امام عليه السلام رساند.

پس از این نامه، امام عليه السلام مسلم را به کوفه روانه ساخت و همراه او قیس بن مسهر و عبدالرحمن ارحبی را فرستاد، وقتی مسلم به کوفه رسید و دید مردم با او درباره امام عليه السلام بیعت کردند نامه‌ای را که گویای وضع کوفه بود به امام عليه السلام نوشت و آنرا توسط قیس و یارانش عابس شاکری و شوذب، به خدمت امام فرستاده و امام عليه السلام نامه‌ای را که برای مسلم و شیعیان کوفه نگاشته بود توسط قیس ارسال کرد. اما حصین بن تمیم از نیروهای عبیدالله او را نزدیک قادسیه دستگیر کردونزد عبیدالله بن زیاد برد، در این بین قیس نامه را بلعید.

عبیدالله بن زیاد از او خواست که بر منبر رود واهل بیت را ناسزا گوید اما او بر منبر رفت و به لعن آل زیاد و ستایش اباعبدالله عليه السلام پرداخت. به دستور ابن زیاد ماموران او را بر فراز دارالعماره بردند و از آنجا پایین انداختند سپس سرش را از گردن جدا کردند. قیس در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت، این واقعه را پس از شهادت حضرت مسلم نقل کرده‌اند.

**افرادی که در قیام مسلم به شهادت رسیدند:**

۱) هانی بن عروه

۲) قیس بن مسهر صیداوی



۳) عبدالاعلی بن یزید کلبی: قاری قرآن ومومن بود که در قیام مسلم لباس رزم پوشید و با حبیب بن مظاهر همراه شد، این جوانان شجاع در کوفه گردن زده شد. در هنگام شهادت ۲۵ ساله بود.

۴) عبدالله بن یقطر: او سفیر و پیام رسان بود، برخی او را پیام رسان مسلم و برخی پیام رسان امام حسین علیه‌السلام دانسته‌اند. شهادت عبدالله شبیه شهادت قیس بود او در هنگام شهادت ۵۷ ساله بود.

۵) عباس بن جعده جدلی (جولی): او شخصیتی شجاع و آگاه و دوستدار اهل بیت بود. یکی از چهار فرمانده سپاه مسلم بود که در کوفه گردن او را زدند و هنگام شهادت ۵۰ ساله بود.

۶) عبدالله بن حارث نوفلی: یکی از پاک بازان و مدافعان حضرت مسلم بود که در کوفه گردن او را زدند. هنگام شهادت حدود ۵۲ سال داشت.

۷) عبیدالله بن عمروبن عُزَیز کندی: در قیام مسلم پرچمدار قبیله کنده و ربیعه بود. از همراهان ویاران امیرمومنان حضرت علی علیه‌السلام بود و در نبردهای جمل، صفین و نهروان در کنار حضرت علی علیه‌السلام جنگیده بود. به دستور عبیدالله در کوفه او را گردن زدند و در هنگام شهادت حدوداً ۴۵ سال داشت.

۸) عماره بن صلحَب ازدی: او از یاران وفادار مسلم در کوفه از قبیله مشهور آزد بود. شجاعت، اخلاص، پاکبازی، عشق به اهل بیت و صراحت و صداقت در بیان از ویژگی‌های وی بود.



۹) حنظله بن مروه همدانی: او را باید از آخرین شهیدان کوفه پس از قیام حضرت مسلم دانست. وی در هنگام شهادت ۲۵ ساله بود و شهادت او احتمالاً دوازدهم یا سیزدهم ذی الحجه بوده است.



# باب چهارم، حرکت امام حسین علیه‌السلام ازمکه به عراق – کوفه

### عکس العمل مردم در برابر قصد رفتن امام علیه‌السلام به کوفه و پاسخ آن حضرت به آنها

پس از شنیدن این خبر مردم به چند گروه تقسیم شدند:

۱) برخی امام علیه‌السلام را از رفتن به کوفه منع کردند و گفتند مردم کوفه مردمی حیله گر و پیمان شکن هستند.

۲) گروهی آن حضرت را به ماندن در مکه ترغیب نمودند.

۳) عده‌ای هم امام علیه‌السلام را به بیعت با یزید دعوت کردند.

از طرفی نامه‌های زیادی برای امام علیه‌السلام ارسال شد و آن حضرت را از سفر به عراق باز می‌داشتند و ملاقات‌های متعددی با امام علیه‌السلام صورت گرفت.



**پاسخ امام حسین ﷷ**

امام فرمود: به خدا سوگند اگر یک وجب دورتر از این مسجد الحرام کشته شوم نزد من محبوب‌تر از این است که وجبی به کعبه نزدیک باشم. به خداوند قسم، این قوم مرا رها نمی‌کنند در هر جاکه باشم مرا می‌یابند و خواهند کشت، اگر در سوراخی نهان شوم این وحشی‌ها مرا بیرون می‌آورند تا به حاجت خود برسند.

**خطبه امام حسین ﷷ پیش از حرکت به سوی عراق**

امام ﷷ در این خطبه به شهادت خویش در دشتی میان نواویس و کربلا اشاره کرد و اعلام کرد: هر کس آماده است جان خویش را فدا کند و مشتاق ملاقات خدا است همراه شود که ان شاءالله بامدادان حرکت خوام کرد .

**نامه امام حسین ﷷ پیش از رفتن به عراق به محمد حنفیه**

در این نامه امام حسین ﷷ در ضمن مطالبی به دو نکته اشاره کرد:

۱) هرکس با من همراه شود شهید می‌شود.

۲) هرکس همراهی نکند به فتح و عزت نمی‌رسد.

**حرکت امام ﷷ از مکه به عراق**

هنگامی که امام ﷷ نامه مسلم را دریافت کرد تصمیم گرفت از مکه به سوی عراق حرکت کند. امام ﷷ پس از عمره مفرده، اقامت در بیت الله الحرام را به خاطر مسائل امنیتی جایز ندانست و در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه (مطابق ۳۰ شهریور ۵۹ شمسی - برخی چهارشنبه و برخی دوشنبه دانسته‌اند)، روز ترویه - به سوی کوفه رهسپار شد. البته سفر امام ﷷ زائران را



به تعجب واداشته بود که چرا آن حضرت بر خلاف مسیر حجاج در حرکت است. امام ﷺ در این سفر، یاران و خانواده خود را که تعداد آنها (بین ۶۰ تا ۸۲ یا ۷۰ تن) ذکر کرده‌اند به همراه خود برد.

جمعاً یاران و خاندان امام حسین ﷺ در حرکت به سمت کوفه ۱۲۴ نفر بودند که تعداد ۴۴ تن از آنها زن بودند.

**افرادی از خاندان امام حسین ﷺ که همراه آن حضرت نبودند عبارتند از:**

۱) محمد حنفیه برادر امام ﷺ (به علت بیماری و نقص انگشتان، زیر قادر به حمل شمشیر نبود).

۲) عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (دچار کم بینی یا نابینایی)

۳) عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب (س) (نابینایی)

۴) فرزدق شاعر (شتاب جهت برگزاری مناسک حج)

۵) ابوسعید خدری که یار پیامبر بود (پیری و شکستگی و کم بینی)

حضرت امام حسین ﷺ در سکوت و با حفظ همه جوانب و با استفاده از تاریکی صبحگاهی برای حفظ اهل حرم از دیدگاه تماشاگران راه عراق را در پیش گرفت در حالی که در پشت سر تهدید عمروبن سعید بن عاص، حاکم مکه واز پیش رو نگهبانان و عناصر اموی که مراقبت از راه‌های اصلی و فرعیِ خروجی و ورودی کوفه را داشتند. درحالیکه کوفه را حدود ۴ هزار نفر برای جلوگیری از ورود کاروان امام حسین ﷺ محاصره شده بود.



**نخستین برخورد نظامی**

عمر بن سعد حاکم مکه، برادرش یحیی بن سعد را برای برگرداندن امام علیه السلام و همراهانش مأمور کرد. آن‌ها راه را بر امام بستند اما امام علیه السلام به راه ادامه داد و درگیری با تازیانه اتفاق افتاد و یاران یحیی شکست خوردند.

امام علیه السلام در پاسخ یحیی که قیام امام(ع) را محکوم کرد این آیه شریفه را قرائت کرد:
«لی عملی ولکم عملکم، انتم بریئون مما اعملُ وانا بریٌ مما تعملون؛ عمل من از آن من است و عمل شما از آن شما، شما از عملی که می‌کنم بیزارید و من از عمل شما.»

**اقدام یزید:**

یزید به محض اطلاع از حرکت امام علیه السلام به عبید الله نوشت: شنیده‌ام از مکه قصد سرزمین تو کرده است.

۱) در راه نگهبانان قرار ده.

۲) جاسوسان بگمار تا مسائل را اطلاع دهند.

۳) همه روزه اخبار را برای من بنویس.

۴) هرکس با تو جنگ کند با او بجنگ.



# باب پنجم، حرکت امام حسین علیه‌السلام از مکه تا کربلا

### حرکت امام حسین علیه‌السلام از مکه تا کربلا

امام حسین علیه‌السلام از سوم شعبان که به مکه رسید تا هشتم ذی الحجه (ماه‌های شعبان، رمضان، شوال، ذی العقده و هشت روز ذی الحجه) حدود ۱۲۵ روز در مکه بود.

### منازل طی شده در این مسیر

طی این منازل از هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری آغاز و تا دوم محرم ۶۱ هجری ادامه داشت. منظور از منازل، مناطق و جاهایی است که امام علیه‌السلام در مسیر حرکت خود در آنجا توقف کرده و یا زمانی ماندگار بودند و افرادی را ملاقات نمود که در آنجا برخی به آن حضرت پیوستند.



## نخستین منزل بستان ابن معمّر (ابن عامر)

امام در هشتم ذی الحجه سال ۶۰ هجری معادل ۱۸ شهریور ماه ۵۹ شمسی به این منطقه وارد شدند این منطقه میان دو دره بوده که به نخل یمانی و نخل شاهی مشهور بودند. فاصله‌اش تا مکه اندک بوده و امام درنگ کوتاهی در این محل داشتند.

## رویدادها

در این منزل فرزدوق شاعر همراه مادرش امام علیه‌السلام را ملاقات کردند. امام علیه‌السلام از وضعیت کوفه پرسید، او جواب داد: دل‌ها با توست و شمشیرها با بنی امیه و تقدیر دست خداست.
فرزدوق پرسید: چرا با شتاب می‌روی و حج را وا می‌گذاری؟
امام علیه‌السلام فرمود: اگر شتاب نمی‌کردم گرفتار شدم.

## منزل دوم: ابطح

امام علیه‌السلام در همان روز هشتم ذی الحجه به این محل وارد شدند. ابتدای این منطقه به وادی منا و انتهای آن به مقبره معلی وصل می‌شود (ابطح میان مکه و منی) است. امام علیه‌السلام به مقدار ساعتی در این منزل درنگ داشته است. این منطقه دارای زمین صاف و هموار، دارای چند درخت و چاه آب بود.

## رویدادها

۱) در این منزل یزید بن شبیط بصری به دیدار امام علیه‌السلام آمد، وی ده فرزند داشت اما دو تن از فرزندانش به نام عبدالله و عبیدالله با او در کربلا شرکت کردند.



۲) دیگر محلق شدگان در این محل را عامر بن مسلم و سالم (غلام عامر) و سیف را ذکر کرده‌اند.

**منزل سوم تنعیم**

امام علیه السلام در همان روز هشتم ذی الحجه به این منطقه وارد شدند این مکان در حدود دو فرسخی یا چهار فرسخی مکه است. امام علیه السلام چند ساعت در این منطقه توقف داشتند، درختان و نخلزارن با داشتن آب کافی از ویژگی‌های این منطقه بود.

**رویدادها**

۱) در این محل امام علیه السلام از کاروان یمن، شترانی را برای اهل وعیال و یاران خود اجاره کرد و به کاروانیان فرمود: هر کس می‌خواهد با ما بیاید کرایه مرکبش را می‌دهیم و به هر اندازه از راه با ما باشد کرایه مرکبش را خواهیم داد.

۲) گفته‌اند: در این منزل عبدالله بن عمر (فرزند خلیفه دوم) با امام علیه السلام ملاقات کرد و امام را از رفتن به کوه بر حذر داشت و به امام علیه السلام گفت: به خدا می‌سپارمت، تو در این راه کشته می‌شوی.

**منزل چهارم صفاح**

احتمالاً امام علیه السلام روز نهم ذی الحجه به این منزل وارد شدند. این منطقه در حدود چهار یاپنج فرسخی مکه، میان حنین و منطقه حرم بوده است. کوه‌های میان مکه و طائف را صفاح گویند. این محل کنار جاده و مسیر اصلی بوده و ویژگی مناطق کوهستانی را داشته، توقف امام علیه السلام در این محل کوتاه بوده است.



**رویدادها**

۱) برخی ملاقات با فرزدوق را با اباعبدالله علیه‌السلام در این منزل داده‌اند.

۲) امام علیه‌السلام در سخنانی کوتاه تسلیم خود را در برابر قضا و اراده الهی بیان کردند.

**منزل پنجم وادی عقیق**

امام علیه‌السلام در دهم ذی الحجه وارد منطقه شد. این منزل از ذوالحلیفه به مکه نزدیک‌تر است. امام علیه‌السلام زمان بسیار کوتاه و گذرا در این محل بوده‌اند. داشتن چندین چشمه و درخت که عمدتاً نخل بوده‌اند و تخته سنگ‌های پراکنده بزرگ و کوچک در اطراف آن از ویژگی‌های این منطقه بود.

**رویدادها**

۱) عده‌ای ملاقات امام علیه‌السلام با عبدالله بن جعفر را به این منطقه نسبت داده‌اند. اگر چنین باشد، پیوستن عون و محمد به امام علیه‌السلام نیز باید در این منزلگاه باشد.

۲) در این منزل نامه یحیی بن سعید عاص و عبدالله بن جعفر به امام علیه‌السلام رسید که از امام علیه‌السلام خواسته است (یحیی) برگردد، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: من پیامبر (ص) را در رؤیا دیدم که به من امر کرد این راه را بروم. وقتی که پرسیدند رؤیا چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: به کسی نگفته‌ام و تا به خدا ملحق نشوم نخواهم گفت.

**منزل ششم ذات عرق**

امام علیه‌السلام یکشنبه سیزدهم ذی الحجه یا دوشنبه چهاردهم ذی الحجه در این منزل وارد شده‌اند و چون منزلگاه مهم و پر جمعیتی بود حدود دو روز در آنجا توقف کرده‌اند. فاصله این منطقه



تا مکه حدود ۹۲ کیلومتر است. دارای آب و هوای خوش و درختان و چند چاه آب بود، در نزدیکی کوه واقع شده و چون جمعیت قابل توجهی داشته منزل گاه مهمی بود.

**رویدادها**

۱) امام علیه‌السلام در این منزل بشر بن عالب اسدی را دیدار کرد، او از کوفه آمده بود و همان گزارشی را داد که فرزدوق داده بود.

۲) دیدار با ربّاش ، او می‌گوید نزدیک خیمه‌های امام شدم، آن حضرت قرآن تلاوت می‌کرد، از امام علیه‌السلام سبب حرکت را پرسیدم، فرمود: بنی امیه به قتل تهدیدم کردند، این هم نامه‌های اهل کوفه است، ایشان کشنده من خواهند بود اما پس از آن دچار ذلت خواهند شد.

۳) گروهی ملاقات با عبدالله بن جعفر و پیوستن دو فرزندش را نیز به این منزل گاه نسبت داده‌اند.

**منزل هفتم عیون**

امام علیه‌السلام احتمالاً سه شنبه پانزدهم ذی الحجه به این منزل وارد شده‌اند. گفته شده: امام علیه‌السلام تنها از کنار آن گذشته و درنگ کوتاهی نموده‌اند. عیون بخشی از منطقه وسیع بطن الرمه است، دارای زمینی نسبتا مسطح و حوض‌ها و چشمه‌های آب فراوان و درختان به ویژه نخل‌های فراوان بود.

**رویدادها**

۱) در این منطقه امام علیه‌السلام با عبدالله بن مطیع عدوی ملاقات داشته.

۲) امام علیه‌السلام با مسافران و رهگذاران در این منزل سخنانی کوتاه داشته است.



### منزل هشتم غَمَره

امام علیه‌السلام سه شنبه پانزدهم ذی الحجه به این منطقه ورود نموده‌اند. درنگی کوتاه داشته و پس از آب گیری از این منطقه حرکت کرده‌اند. این منزل حدود ۱۰۰ کیلومتر با مکه فاصله داشته و دارای آب فراوان و حوضچه‌های چندگانه و درختان و فراوانی نعمت بود.

### رویدادها

امام علیه‌السلام در این منزل گاه به روشنگری و طرح فرجام راه و آزمون پرداخت تا هراس زدگان و دلباختگان دنیا رها شوند و بروند، همچنین کسب نمودن اطلاعات از راه و پرسش از مسافران درباره کوفه.

### منزل نهم وهیمه

امام علیه‌السلام احتمالاً پانزدهم ذی الحجه با کاروان به این محل رسیدند و مدتی اندک و کوتاه توقف نموده‌اند. منطقه‌ای آباد که با کوه فاصله‌ای اندک داشته و به کوفه نزدیک بوده است.

### رویدادها

۱) امام علیه‌السلام در این منطقه با ابوهریره اسدی دیدار کرد، وی علت خروج امام را پرسید و امام علیه‌السلام تهدید به قتل بنی امیه و دعوت مردم به سرنوشت ننگ بار پیمان شکنان را گوشزد کرد.

۲) امام علیه‌السلام به هتاکی و حرمت شکنی بنی امیه اشاره کرد.

۳) در این محل آبگیری مجدد شد.



### منزل دهم حاجز

امام علیه‌السلام در ۱۵ ذی الحجه یک هفته پس از حرکت از مکه درنگ چند ساعتی در این منزل داشتند. محل فرود حجاج بود و راه بصره و کوفه در مسیر مدینه در این محل یکی می‌شد. این محل دارای مقداری درخت و محل رسیدن چند میسل آب به هم بود.

### رویدادها

امام علیه‌السلام نامه مسلم بن عقیل را در این منطقه دریافت کرد. نامه را قیس بن مسهر صیداوی رسانده بود، مسلم آمادگی و پذیرش مردم کوفه را نوشته بود. امام علیه‌السلام پاسخ نامه را نوشت و به قیس داد تا به کوفه، به بزرگانی چون سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجیه، رفاعه بن شدّاد و عبدالله ابن وال برساند.برخی پیک و نامه رسان امام علیه‌السلام به کوفه را عبدالله بن یقطر دانسته‌اند.

### منزل یازهم خُزیمیه

امام علیه‌السلام در ۱۸ ذی الحجه (روز جمعه) وارد این منطقه شدند به علت فراوانی مسافران و مناسب بودن محل، یک شبانه روز در آن جا اقامت داشتند. این منطقه نزدیک به کوفه است، منطقه‌ای نسبتاً سر سبز وخرم و دارای چند خانه و درختانی سبز.

### رویدادها

هنگام صبح حضرت زینب (س) به خدمت امام علیه‌السلام آمد و عرض داشت: ای برادر از هاتفی شنیدم که اینگونه می‌سرود:



(ترجمه سرود) ؛ آگاه باشید، ای چشم‌ها، با تمام تلاش خود پر شوید، پس کیست بر شهدا بعد از این زمان بگرید! شهدا آن گروهی هستند که به سوی مرگ در حال رفتن‌اند، به اندازه‌ای که به وعده وفا کرده باشم بیش نیست.

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: یا اختاهُ کل الّذی قضی فهو کاین؛ خواهرم هرچه قضای الهی باشد همان به انجام خواهد رسید.

**منزل دوازدهم شقوق**

این منطقه شامل بخش‌های کوچک جداگانه بوده است. امام علیه السلام شنبه نوزدهم ذی الحجه یا یکشنبه بیستم ذی الحجه به این منطقه وارد شده و مدتی کوتاه و اندک توقف نموده‌اند. فاصله این منزل از مکه دور و به کوفه نزدیک است. این منطقه دارای برکه‌ها و چاه‌های متعدد و محل نزول کاروان‌های قبایل بنی اسد به بنی و نهشل بوده است.

**رویدادها**

مهم‌ترین رویداد در این منزل دریافت خبر شهادت حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه بود. امام علیه السلام در سوگ این دو شهید اشعاری را زمزمه کرد که گواه بر بی اعتباری و غداری دنیا و اهل آن است.

**منزل سیزدهم زُرود**

این منزل ریگزار و شنزار بوده که آب را می‌بلعیده، امام علیه السلام احتمالاً ۲۱ ذی الحجه یک شب را در این منطقه گذرانده، فاصله آن تا مکه به درستی معلوم نیست. این منطقه دارای حوض و برکه و منطقه ای اقتصادی بوده. چادر مجلل و باشکوه زُهیر در این منطقه افراشته بود.



### رویدادها

۱) در این منطقه عبدالله بن سلیم و مذری بن مشمل با اباعبدالله علیه‌السلام ملاقات نمودند و گزارش شهادت مسلم بن عقیل و هانی را به امام دادند که باعث گسستن گروهی از همراهان امام علیه‌السلام شد.

۲) اعلام وفاداری و همراهی همراهان آبگاه جهینه مجمعّ بن زیاد، عبّاد بن مهاجر و عقبه بن صلت.

۳) مهم‌ترین حادثه پیوستن زهیر بن القین بجلی به امام علیه‌السلام است. زهیر در چادرش بود، امام علیه‌السلام یکی از یارانش را به سراغش فرستاد تا امام را همراهی کند و زهیر به تحریک همسرش به امام پیوست.

### منزل چهادهم ثعلبیه

امام علیه‌السلام قبل از ظهر روز سه‌شنبه ۲۲ ذی الحجه توقف بسیار کوتاهی در این منطقه داشتند. این منطقه دارای آب کافی و قنات و چشمه و مقداری درخت با جمعیت قابل توجه و محل اتراق کاروان‌ها بود.

### رویدادها

۱) دیدار وهب بن عبدالله (عبدالله بن عمیر کلبی) و همسر و مادرش با امام علیه‌السلام و همراهی تا کربلا. برخی گفته‌اند ابتدا مسیحی بودند.



۲) امام علیه‌السلام در این محل خواب دید که منادی می‌گوید: شما شتابائید و مرگ نیز با شتاب در پی شماست تا به بهشتیان برساند. حضرت علی اکبر در باب این خواب با پدر گفتگو کرد.

**منزل پانزدهم زباله، این منزل پالایشگاه مهم راه است**

امام علیه‌السلام چهارشنبه ۲۳ ذی الحجه وارد این منطقه شدند و در این محل درنگ داشته و چادرها را برپا کرده‌اند. این منطقه به کوفه نزدیک بود، دارای آب، دارای حصار و مسجد بود و بازارهایی هم داشت.

**رویدادها**

۱) امام علیه‌السلام خبر شهادت عبدالله بن یقطر برادر رضاعی خود را در این نقطه دریافت کرد. خبر شهادت فجیع مسلم بن عقیل و هانی به طور دقیق و با جزئیات به امام علیه‌السلام رسید. گروه گروه از همراهان پیوسته، گسستند و رفتند.

۲) فرستاده‌ی محمد بن اشعث در این مکان با امام دیدار کرد و همین پیک خبر کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی را نیز داد.

۳) این منزل یکی از پالایشگاه‌های مهم راه است. دریافت خبرهای تلخ باعث گسستن عنصران دنیا زده شد.

**منزل شانزدهم قاع**

امام علیه‌السلام چهارشنبه ۲۳ ذی الحجه به طور گذرا بی درنگ از آن گذشته است. این منطقه دشتی صاف و هموار بدون آب و درخت با خارها و گیاهان پراکنده بیابانی بود.



**رویدادها**

۱) امام ﷺ از رهگذران بیشتر کسب اطلاعات کرده است.

۲) امام ﷺ بار دیگر از شهادت خویش و همراهان سخن گفته است.

**منزل هفدهم بطن عقبه (بطان)**

امام ﷺ جمعه ۲۵ ذی الحجه توقف کوتاهی در این منطقه داشته است. قصری مرتفع و مسجدی زیبا در این محل به چشم می‌خورد، طایفه‌ای از بنی اسد در این محل زندگی می کردند.

**رویدادها**

۱) دیدار امام ﷺ با عمربن لوذان که به امام توصیه کرد برگردد و به کوفه نرود. امام ﷺ در پاسخ این پیرمرد فرمود: مسائل بر من پنهان نیست، امر و اراده خدا گریز ناپذیر و حتمی است

۲) خواب دیدن امام ﷺ که سگانی به وی حمله‌ور می‌شوند را به این منزل نسبت داده‌اند.

۳) امام ﷺ از این منزل گاه آب گیری کرد.

**منزل هجدهم واقصه**

امام ﷺ در ۲۶ ذی الحجه درنگی در این منزل نداشته و سریع گذشته است. فاصله این منطقه را تا کوفه سه روز راه دانسته‌اند، از نظر پوشش گیاهی کم گیاه بوده است.



## رویدادها

۱) در این منطقه احتیاط‌های لازم بیشتر شد، چون خبر رسیده بود که نیروهای عبیدالله و حضور جاسوسان در این منطقه بوده است.

۲) توصیه امام علیه‌السلام برای اینکه آب‌ها را نگه داری کنند که تشنگانی در راه‌اند.

۳) امام علیه‌السلام به سمت ارتفاعات شراف دستور حرکت داده است.

۴) از این منزلگاه بعد کاروان امام حسین علیه‌السلام وارد مرحله جدیدی از حرکت خودش می‌شود که برخورد با سپاه حر است.

## منزل نوزدهم شراف یا اشراف

امام علیه‌السلام در شنبه ۲۶ ذی‌الحجه (پنجم مهرماه ۵۹ شمسی) نیمروزی در این منطقه درنگ کردند. این منطقه تا کوفه دو منزل فاصله داشته و دارای برکه و آب فراوان، سه چاه بزرگ و ارتفاعات متوسط در نزدیکی این منزل گاه وجود داشته.

## رویدادها

بزرگ‌ترین و مهمترین حادثه‌ای که مسیر کاروان امام حسین علیه‌السلام را تغییر داد برخورد سپاه حر بن یزید ریاحی با سپاه و همراهان امام علیه‌السلام است، حر با هزار نفر تشنه و خسته به شراف رسیدند، امام علیه‌السلام فرمان داد آنها را سیراب کنند، وقت نماز ظهر امام علیه‌السلام فرمان اذان دادن و برای انجام نماز از خیمه بیرون آمد و به حر گفت: من بنا به دعوت مردم کوفه و این نامه‌ها آمده‌ام. امام علیه‌السلام فرمود: تو با یارانت نماز می گذاری؟
حر گفت: با شما نماز می‌خوانم.



پس از نماز هر یک به خیمه خویش رفتند. پس از نماز عصر امام ﷺ خطبه خواند و به نامه‌ها اشاره کرد. حرگفت: من از نامه‌ها بی‌خبرم اما ماموریم از شما جدا نشویم تا شما را به نزد عبیدالله ببریم.
امام ﷺ فرمود: مرگ از این کار به من نزدیک‌تر است و دستور حرکت دادند. حر مانع شد و امام ﷺ فرمود: مادرت سوگوارت شود!
حر سر جنگ نداشت. زُهیر بن قین پیشنهاد جنگ داد و امام ﷺ فرمود: ما آغازگر جنگ نخواهیم بود. موافقت شد امام ﷺ به کوفه نرود تا از عبیدالله کسب تکلیف شود و در نتیجه مسیر حرکت کاروان به سمت کربلا تغییر کرد.

### منزل بیستم (ذوحُسم)

ورود امام ﷺ به این منطقه احتمالاً روز یکشنبه ۲۷ ذی‌الحجه معادله ششم مهرماه بوده.
امام حدود نیمروزی توقف نمود. این منطقه به کربلا نزدیک بوده است این منطقه خارزار بوده و منطقه‌ای نظامی و محل استقرار نیروهای عبیدالله بن زیاد بوده است، ذوحُسم مانند کوهی بزرگ و مانند حصار بود.

### رویدادها

۱) امام ﷺ دستور داد تا زنان و کودکان را که با دیدن سپاه حُر دچار ترس شده بودند در پناه کوه ذوحُسم قرار دهند.

۲) عقبه بن الغیرار گوید: امام ﷺ در این نقطه خطبه خواند و به واژه گونگی روزگار (معروف منکر و منکر معدوف شده است) اشاره کرد و فرمود: در این روزگار شهادت را جز سعادت نمی‌بینم.



۳) پس از خطبه، زهیر، بریر و هلال بن نافع اعلام وفاداری کردند، این منزلگاه پایگاه عشق بازی و پا فشاری بر پیمان است.

۴) گفته اند امام علیه‌السلام در خطبه بیدارگری بنی‌امیه و شایستگی خود برای رهبری امت اشاره کرده است.

**منزل بیست و یکم (البیضه)**

احتمالاً امام علیه‌السلام ۲۸ ذی الحجه معادله هشتم مهرماه ۵۹ تقریباً نیمروزی در این منطقه درنگ داشته‌اند. در این محل چشمه آبی به نام بیضه بوده. این منزلگاه همواره و بی گیاه وسیع و فراخ بود (بیضه؛ به معنی سفید و روشن است).

**رویدادها**

۱) مهم‌ترین رویداد در این منطقه خطبه مشهور و پرمحتوای امام علیه‌السلام است، از زبان رسول خدا (ص) که فرمود: هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کر و پیمان خدا را شکسته و قانون و سنت پیامبر (ص) ستیزد و با چنین کسی به رفتار و گفتار درنیاویزد بر خداوند است که این خاموش ستم پذیز را با ستمگر در جهنم قرار دهد.

۲) در بخش بعدی خطبه به بیدادگری بنی امیه و فرستادن نامه‌های اهل کوفه اشاره کرد، امام علیه‌السلام در این خطبه خود را اسوه معرفی می کند و به سرزنش پیمان شکنان کوفه می‌پردازد و سرانجام این پیمان شکنی را ترسیم می کند. این خطبه را نه تنها یاران امام که هزار تن همراهان حُر بن یزیدریاحی هم گوش دادند.



## منزل بیست ودوم (عذیب الحجانات)

بعد از ظهر روز دوشنبه ۶۱/۱۲/۲۸ ذی الحجه، معادل با هشتم مهرماه ۵۹ شمسی امام ﷺ احتمالاً شب را در این محل توقف کرده است. این منطقه دارای زمین سرسبز و خوش آب و هوا و دارای برکه و چاه و چندین خانه بود.

### رویدادها

امام ﷺ در این محل از یاران پرسیدند: در میان شما چه کسی سمت جاده را می‌داند؟ هر کس راهی را نشان داد. که ناگهان هفت سوار پیدا شدند که راهنمایی آنان را شتر سواری به نام طرماح به عهده داشت.

**این ۷ نفر عبارت بودند از:**

۱) عمرو بن خالد صیداوی

۲) مجمع بن عبدالله الهائذی

۳) پسر مجمع بن عبدالله

۴) جُناده (جابر) بن حارث سلمانی

۵) سعد، غلام عمرو بن خالد

۶) واضع، غلام ترک

۷) غلام حارث

طرماح آذوقه و خواربار به مکه می‌برد تا به خویشاوندانش برساند. او پیشاپیش قافله شعر می‌خواند که گواه شوق دیدار امام ﷺ بود، طرماح اجازه گرفت آذوقه را برساند و بازگردد



اما زمانی که بازگشت در همین منزل خبر شهادت امام علیه السلام را شنید. او اهل کوفه را رشوت زدگان دل باخته‌ی دنیا معرفی کرد.

پیشنهاد طرماح این بود که امام علیه السلام به کوهستان سلمی و اجاء برود تا به او نیرو برساند اما امام علیه السلام نپذیرفت.

حُر می‌خواست مانع پیوستن این عده به لشکر امام علیه السلام شود که امام علیه السلام فرمود: اگر مانع شوی عهد ما شکسته خواهد شد (جنگ شروع می‌شود) و حُر آرام شد.

**منزل بیست و سوم قطقطا نیه**

امام علیه السلام سه شنبه ۲۹ ذی الحجه معادل نهم مهرماه درنگی کوتاه در این محل داشتند. این محل نزدیک کوفه بود و دارای چشمه‌ها و قنات‌هایی بود که در زمان شاپور ساسانی حفر شده بودند و این محل اردوگاه نیروهای حصین بن نهیر رئیس شرطه‌های کوفه بوده است.

**رویدادها**

۱) برخی ملاقات با عبیدالله بن حُر جعفی را در این منزل نوشته اند.

۲) پس از حادثه کربلا گزارشی از دختر اباعبدالله علیه السلام - فاطمه صغری - درباره این محل و گم شدن خواهرش سکینه آمده است.

۳) این قسمت دوراهی یا چند راهی بود که کاروان‌ها پس از رسیدن به آن، راه خود را انتخاب می‌کردند.



# باب ششم، روز اول محرم تا سوم محرم و رویدادهای روز اول و دوم محرم

## روز اول محرم

امام حسین علیه‌السلام در روز چهارشنبه اول محرم سال ۶۱ هجری معادل با یازدهم مهرماه ۵۹ شمسی به منزلگاه قصر بنی مقاتل وارد شد. این مکان تا کربلا فاصله اندکی داشت و امام علیه‌السلام حدود نیمروزی در این منزل توقف کردند.

## رویدادها

۱) در این روز و این مکان امام علیه‌السلام با عبیدالله بن حُر جُعفی دیدار نمود، وی مردی شجاع شاعر و سخنور و عثمانی مذهب بود. امام علیه‌السلام حجاج بن مسروق جُعفی را که هم تیره و قبیله او بود به سویش فرستاد تا او را دعوت به یاری امام علیه‌السلام کند اما او نپذیرفت.



آن حضرت خود با عده‌ای از اهل بیت به خیمه گاه او رفت و امام خود او را دعوت کرد، باز هم نپذیرفت و گفت من آمادگی مرگ را ندارم اما این اسب و شمشیر من برای تو، امام علیه‌السلام فرمود: ما را به اسب تو نیازی نیست.

عبیدالله به حجاج گفته بود: به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر از روی کراهت، تا نه با موافقان حسین علیه‌السلام باشم و نه با مخالفان حسین علیه‌السلام .

پس از گفتگوی امام علیه‌السلام با عبیدالله بن حر، امام علیه‌السلام فرمود: نخواسته‌ام گمراه هان را یاور خود سازم، من تو را خیر خواهی کردم همان گونه که تو برمن خیرخواهی کردی.

( عبیدالله عثمانی مذهب بود، خلافت معاویه را قبول نداشت و بر ضد معاویه قیام کرد و در جنگ صفین امام علی علیه‌السلام را همراهی می کرد اما در عین حال مردی متمرد بود که اموال

این و آن را غارت می کرد و گاه به راهزنی می‌پرداخت. عبیدالله بعدها پشیمان شد و بر مزار اباعبدالله علیه‌السلام سوگواری کرد.

۲) در این منزلگاه اُنس بن حارث به امام علیه‌السلام رسید و با او همراه شد.

۳) در همین روز (اول محرم) کاروان به روستای طف نزدیک شد. امام علیه‌السلام ندایی را شنید که عبارت بود از: انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین ، امام علیه‌السلام نیز این ندا را همراهی می کرد. حضرت علی اکبر علیه‌السلام از این عبارت که بر زمان امام علیه‌السلام) جاری بود پرسید که امام حسین علیه‌السلام خبر از شهادت کاروان داد.

۴) در همین روز مالک بن بشیر فرستاده ابن زیاد فرا می‌رسد و نامه‌ای به حُر می‌دهد. متن نامه چنین بود:



هنگامی که نامه را خواندی حسین را در مکانی سکنی ده که در آن نه آب باشد و نه آبادی و نه پناهی.

حُر نامه را مطالعه می کند و به امام علیه‌السلام تحویل می‌دهد، امام علیه‌السلام آن را مطالعه می کند و از حُر می‌خواهد که بگذارد در آنجا فرود آیند. حُر می گوید: من نمی‌توانم، این مرد خود جاسوس ابن زیاد است. (برخی این اتفاقات را به روز دوم نسبت داده‌اند)

۵) زُهیر بن قین به امام علیه‌السلام گفت: ای فرزند رسول خدا در آینده وضعی سخت‌تر برای ما خواهد بود، جنگ با این گروه در این ساعت برای ما آسان‌تر است.

امام علیه‌السلام فرمود: من آغاز به جنگ نمی کنم. زُهیر به امام علیه‌السلام گفت: پس ما را تا این قریه که در کنار فرات است و دارای قلعه و دژ محکمی است پیش ببر تا در آنجا فرود آییم. امام علیه‌السلام نام آن قریه را پرسید و زُهیر گفت: عقر است. امام علیه‌السلام فرمود: اللهم انی اعوذ بک من العقر، بار خدایا به تو پناه می‌برم از عقر.

۶) امام علیه‌السلام از این منزل اندکی به سمت راست رفت و به کربلا رسید.

**روز دوم محرم**

امام حسین علیه‌السلام در روز پنجشنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری معادل با ۱۲ مهرماه ۵۶ شمی در کربلاء (نینوا) فرود آمد.

کربلاء دارای زمین خارزار که خاک آن نرم است، دارای گودالها و بلندی های متعدد و ارتفاع‌های اندک، در غربِ رودخانه فرات که فاصله اش با آن حدود ۵۰۰ با ۶۰۰ متر نزدیک یکی از شعبه‌های فرات به نام علقمه. دارای هوای خشک، کم باران و آفتابی، دارای نخلستان و گیاهان خودرو مانند: حنظل، خارزار و علف‌های هرز بوده است



زمینی ناشناخته و فاقد جمعیت که در چند کیلومتری آن بنی اسد زندگی می کردند. این منطقه فاقد ارزش ممتاز اقتصادی بود.

**نام‌های دیگر کربلاء:** نینوا - عمورا - عقر – نواویس- غاضریه - ذوحسم - ماریه - طف - شاطی الفرات - حائر (حیر)

قبل از رسیدن به کربلاء امام حسین علیه‌السلام رو به حر کرد و فرمود: قدری جلو برویم همین که به کربلاء رسیدند به ناگاه حر و سربازان او راه را بر امام علیه‌السلام و کاروان بستند. آنجا نزدیک فرات بود.

کربلاء آخرین منزل امام حسین علیه‌السلام بود که از دوم محرم تا عاشورا (روز شهادت) در آنجا توقف داشتند.

**رویدادها**

۱) امام علیه‌السلام در لحظه ورود خاک را بویید و فرمود: همان است که قتلگاه و خوابگاه ماست.

۲) با ورود به خاک کربلا اسب امام علیه‌السلام از حرکت باز ایستاد، نوشته‌اند: امام علیه‌السلام هفت اسب عوض کرد و وارد کربلاء شد.

امام علیه‌السلام نام آن محل را پرسید و زهیر گفت: این زمین را طف گویند. امام علیه‌السلام فرمود: نام دیگری بر آن نیست؟ زهیر گفت: کرب و بلا.

امام فرمود: اللهم اعوذ بک من الکرب والبلاء، ناگاه اشک در چشمان امام علیه‌السلام حلقه زد و دستور داد در آنجا بارنهند.



امام علیه‌السلام فرمود: اینجا محل بار نهادن ما و ریخته شدن خون ماست و اینجا محل قبور ماست، اینگونه جدم رسول الله (ص) بر من بیان فرمود.
همه فرود آمدند و بارها را بر زمین نهادند.

۳) حر بن یزید ریاحی با هزار نفر نیرو دقیقاً روبروی امام علیه‌السلام و یارانش خیمه‌های خود را برپا کردند و نامه‌ای به کوفه ارسال کرد و گزارش آمدن امام حسین( ع) به کربلا را اعلام داشت.

۴) هنگام ورود، امام علیه‌السلام همه فرزندان، برادران و اهل بیت خویش را گرد آورد و به آنها نظر نمود و گیریست و سخن آغاز کرد:
پروردگارا ما خاندان پیامبر تو محمد (ص) هستیم که این گونه ما را بیرون کرده و از حرم جدمان رانده و آزرده اند و بنی امیه به ما تجاوز و ستم روا داشته‌اند. پروردگارا، حق ما را از آنها بگیر و ما را بر قوم ستمگر یاری فرما.
پس از آن به یاران خود رو کرد و فرمود: مردم بنده دنیایند و دین به زبان آنها قدری شیرین آمده است، تا آنجا که معیشت آنان رابرآورد به گرد آن می گردند ولی در هنگامی که به بلا گرفتار آیند دینداران اندک‌اند.

۵) امام علیه‌السلام در هنگام ورود به کربلاء زمین و نواحی نینوا و غاضریه را خریداری کرد و مجدداً به آنان (فروشندگان بنی اسد) صدقه داد به شرط اینکه زائران را به مزار ابا عبدالله راهنمایی کنند و از آنها سه روز پذیرایی کنند.

۶) امام صادق علیه‌السلام چهارمیل در چهارمیل را خاک کربلاء می‌داند و آن را بر فرزندان و محبان اهل بیت حلال و بر دشمنان حرام می‌خواند.



**همراهان امام ﷺ عبارتند از:**

۵۰۰۰ سوار (یاران و اهل بیت) و ۱۰۰ نفر پیاده. اما وقتی شنیدند که این سرزمین کربلاست، بسیاری از آنها بازگشتند به گونه ای که تعداد آنها در میانه روز به ۲۳۴ نفر رسید.

**امکانات نظامی:**

حدود ۴۵ اسب، تعداد شتر، سلاح‌هایی شامل تیر، شمشیر، نیزه، سپر، کمان، خنجر، ذره، کلاه خود و سلاح‌های دیگر.

**از لحاظ روحی و روانی:**

مؤمن، مجاهد، شجاع، استوار، بصیر در دین، قاری قرآن، ذاکر، محبان اهل بیت و شیفته شهادت.
**تعداد یاران در میانه روز به روایت دیگر:** ۵۰ مرد (همراهان)، ۲۰ مرد مصلح، ۱۹ نفر اهل بیت، ۴۵ نفرسواره و ۱۰۰ نفر پیاده.

۷) **برپایی خیمه‌ها:** به فرمان امام علیه السلام در روز دوم محرم خیمه‌ها را در همان زمین برپا کردند، محل برپایی خیمه‌ها نقطه پستی بود. وقتی حضرت زینب (س) علت را از امام حسین علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: به دو دلیل ۱. دشمن دیرتر به خیمه‌ها برسد، ۲. کودکان صحنه جنگ را نبینند.
**تعداد خیمه‌ها:** ۶۲ خیمه هر یک با فاصله حدود دو متر.
**انواع خیمه‌ها:** ۱- خیمه‌های فرماندهی (خیمه امام علیه السلام، خیمه ابوالفضل العباس علیه السلام، خیمه حبیب بن مظاهر، خیمه زهیر بن قین).
۲- خیمه انبا، ۳- خیمه شهدا (دارالحرب، برای قراردادن شهیدان جنگ)، ۴- خیمه نظافت، ۵- خیمه امداد، ۶- خیمه‌های آب رسانی، ۷- خیمه‌های خانوادگی و ۸- خیمه‌های سربازان.
**نحوه چینش خیمه‌ها:**



نخست خیمه‌های اهل بیت (زنان و کودکان) در نیم دایره داخل برپا شد. خیمه های اهل بیت و خانواده امام علیه‌السلام گرداگرد خیمه اباعبدالله علیه‌السلام برپا شد. نزدیک‌ترین خیمه به خیمه امام علیه‌السلام خیمه خواهران و پسرعموها بوده است. یاران اباعبدالله علیه‌السلام خیمه‌های خویش را در شرق خیمه اباعبدالله علیه‌السلام و بنی هاشم در غرب خیمه وی برپا کردند به گونه‌ای که خیمه امام حسین علیه‌السلام در قلب خیمه‌ها بود.

**اقدام شبانه امام علیه‌السلام در نخستین شب اقامت در کربلاء:**

امام علیه‌السلام شبانه نامه‌ای برای برادرش محمد بن حنفیه فرستاد. امام علیه‌السلام نوشته بود: گویی دنیا نبوده است و انگار آخرت هرگز ازدست نرفته است. یعنی انسان برای رفتن است نه برای ماندن.

**اعلام وفاداری و آمادگی یاران:**

همه یاران امام علیه‌السلام اعلام وفاداری نمودند از جمله: زهیر بن قین بجلی، بریر بن خضیر همدانی و نافع بن هلال سخن گفته و اعلام وفاداری و فداکاری کردند.

نافع بن هلال اعلام کرد: اگر اعضای ما با تیغ و سنان گسسته شود، رهایت نخواهیم کرد تا به شفاعت جدید نائل آییم.

در این روز (دوم محرم): قضب بن عمروتمری به همراه دوستش حجاج بن بدر به امام حسین علیه‌السلام پیوستند و حباب بن عمرو (عامر) ۴۵ ساله و سالم بن عمرو بن عبدالله ۴۵ ساله، متهورانه و زیرکانه از کوفه گریختند و درکربلاء به امام حسین علیه‌السلام پیوستند.

**وضعیت روانی دشمن در روز دوم محرم:**

۸) هراس و دلهره پنهانی، بلاتکلیفی و منتظر خبر و تصمیم کوفه همراه با ترس.



# باب هفتم، روز سوم محرم تا نهم محرم (ایام مهادنه)و رویدادهای آن

**روز سوم محرم – ایام مهادنه (روزهای سوم تا نهم محرم را ایام مهادنه گویند)**

ایام مهادنه روزهای نه جنگ و نه صلح درکربلاست، روزهایی که نیروهای اعزامی عبیدالله به کربلاء بیشتر و شرایط برای جنگ آماده‌تر می‌شود. که از روز سوم، آمدن عمربن سعد به کربلاء تا روز تاسوعا (نهم محرم) و آمدن شمر به کربلاء را در بر می گیرد.

**رویدادها**

۱) حضرت امام حسین علیه‌السلام بر شهادت خود و شباهت آن به شهادت حضرت یحیی علیه‌السلام اشاره کردند.

۲) در این روز عبیدالله نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت که مطالب آن زننده بودند، اما مضمون آن بدین گونه بود که:



من به دستور یزید مامورم که آسوده زندگی نکنم تا تو را به قتل رسانیده یا حکم من و یزید را بپذیری و به فرمان و بیعت من به یزید درآیی.

امام حسین علیه‌السلام پاسخ نامه را ندارد و به پیک رسان فرمود: این نامه پاسخ ندارد زیرا فرمان عذاب الهی برای نویسنده‌اش حتمی است.

۳) چون نامه‌رسان بازگشت و سخن امام علیه‌السلام را برای عبیدالله بن زیاد گفت او بسیار خشمگین شد و عمرسعد را مأمور کرد تا برای جنگ با امام علیه‌السلام به کربلاء برود. عمر بن سعد از هواخواهان بنی امیه بود، عبیدالله وعده حاکمیت ری و گرگان تا حدود همدان را به او داده بود اما این حاکمیت را در گرو جنگ با امام علیه‌السلام قرار داده بود به گونه‌ای که اول باید به جنگ امام علیه‌السلام برود و بعد به حاکمیت برسد. عمرسعد به عبیدالله گفت:

اگر می‌شود مرا معذور بدار، عبیدالله گفت: پس فرمان حکومت ری را به ما بازده.

عمرسعد پذیرفت، او امیدوار بود که بدون جنگ با امام علیه‌السلام غائله پایان یابد، لذا با همان نیروهایی که قرار بود به ری برود به کربلاء آمد. در این حرکت فرزند بزرگ عمربن سعد به نام خفص او را همراهی کرد. تعداد سپاه عمربن سعد را چهارهزار نوشته‌اند که در روزسوم به پنج هزارنفر رسیده بود، ورود عمربن سعد به کربلاء را بعد ازظهر روز سوم محرم اعلام کرده‌اند.

۴) عمربن سعد تصمیم گرفت شخصی را به نزد امام علیه‌السلام بفرستد. او به عزره بن قیس احمسی گفت: به نزد حسین برو و بپرس برای چه به اینجا آمده‌ای و چه هدفی داری؟

عزره از کسانی بود که برای آمدن امام علیه‌السلام به کوفه نامه نوشته بود لذا شرم کرد که پیغام عمربن سعد را برساند.



۵) عمرسعد به دیگر سرکردگان لشکر که برای امام علیه‌السلام نامه نوشته بودند گفت که نزد امام بروند و جریان را جویا شوند اما همه خود داری کردند.

۶) شخصی به نام کثیر بن عبدالله شعبی که مردی بی باک، جسور و خونریز بودپذیرفت، او به عمر گفت: اگر می‌خواهی او را غافلگیر کرده و به قتل برسانم.
عمر بن سعد گفت: نمی‌خواهم او را به قتل برسانی ولی علت آمدنش را بپرس. کثیر به سوی اردوگاه اباعبدالله علیه‌السلام آمد، ابو ثُمامه صائدی از یاران امام علیه‌السلام به آن حضرت گفت: خداوند کارت را به نیکی پایان دهد، شرورترین، خون ریزترین و جسورترین فرد، اهل زمین به سوی تو آمده است.
ابو ثمامه به کثیر گفت: شمشیرت را بگذار تا با امام علیه‌السلام سخن بگویی، کثیر جواب داد: من مامورم شمشیرم را از خود جدا نمی کنم. ابوثمامه گفت: دسته شمشیرت را می گیرم و سخن بگو. گفت: به خدا اجازه نمی‌دهم. ابوثمامه به او گفت: پیامت را بگذار من به امام علیه‌السلام می‌رسانم اما اجازه نمی‌دهم به امام علیه‌السلام نزدیک شوی. لذا کثیر پرخاشگر و دشنام گویی بازگشت.

۷) بعد از این ماجرا عمر سعد، قره بن قیس حنظلی را فرستاد، امام علیه‌السلام پرسید چه کسی او را می‌شناسد؟ حبیب بن مظاهر گفت: او مردی خوش نیت و درست اندیش است و من گمان نمی کردم که در اینجا باشد.

قره بن قیس پیش آمد و سلام کرد و پیام عمر سعد را رساند. امام علیه‌السلام پاسخ داد: مردم دیارتان نامه نوشتند و دعوت کردند اگر خوش ندارند بازمی گردم.
حبیب بن مظاهر به قره گفت: می‌خواهی دوباره به سمت ستمگران بروی؟ قره گفت: می‌روم پیام را می‌رسانم و اندیشه می کنم و تصمیم می گیرم. قره پیغام را به عمرسعد داد. عمر گفت: امیدوارم خدا مرا از جنگ با اون نگاه دارد.



۸) نامه عمر سعد به عبیدالله بن زیاد: عمر چنین نوشت: ... اما بعد، من هنگامی که به نزد حسین بن علی آمدم، فرستادگان خود را نزد او فرستادم و دلیل آمدن او را جویا شدم. حسین گفت: مردم این شهر و فرستادگانشان پیش من آمدند و از من خواستند بدینجا بیایم، من هم آمدم، اگر آمدنم را خوش ندارند و اندیشه ایشان داده در این باره دگرگون شده از نزد ایشان باز می گردم.

## روز چهارم محرم

۱) در این روز، نامه عمر بن سعد به دست عبیدالله ابن زیاد رسید.

حسان بن قائد عبسی گوید: من نزد عبیدالله بن زیاد بودم که نامه عمر بن سعد به او رسید، وقتی نامه را خواند گفت: اکنون که چنگال ما بر او بنده شده می‌خواهد بگریزد ولی رهایی برای او نیست.

عبیدالله نامه‌ای به این مضمون برای عمربن سعد نوشت: ... اما بعد، نامه تو رسید و مضمون آن را دانستم، پس بر حسین و همه همراهانش پیشنهاد کن با یزید بیعت کنند و اگر چنین کرد آنگاه درباره کار او اندیشه خواهم کرد.

وقتی نامه عبید الله به عمر سعد رسید با خود گفت: می‌ترسم که ابن زیاد سر سازش نداشته باشد.

۲) عبیدالله به دنبال آن نامه، نامه‌ای دیگر برای عمربن سعد نوشت به این مضمون که میان حسین و یارانش و میان آب حائل شو تا اینکه قطره آب نچشند .

۳) مذاکرات میان امام حسین علیه‌السلام و عمرسعد در فاصله شب‌های چهارم تا ششم بدون حضور کسی صورت گرفت.



## روز پنجم محرم

۱) فرستادن چهار نفر سپاهی تازه نفس به کربلاء، تعداد نیروهای دشمن در این روز ده هزار نفر رسید.

۲) نامه نگاری مجدد عبیدالله بن زیاد به کربلاء و تحت فشار قرار دادن عمر سعد برای سخت‌گیری و تنگنا سازی در کربلاء.

۳) گفتگوی امام علیه‌السلام با یاران و اصحاب خود و هم چنین بیان اینکه هر کسی می‌خواهد می‌تواند برود و تصفیه مجدد.

۴) نامه عبیدالله به یارانش و ورود عمروبن حجاج به کربلاء. عبیدالله نوشته بود میان حسین و یارانش و آب فرات حائل شوید تا به بیعت امیرمان (یزید) تن بسپارند.

به نظر می‌رسد این نامه همراه با پنج هزار نفر به فرماندهی عمرو بن حجاج به کربلاء رسید. با ورود عمرو تعداد نیروها به پانزده هزار نفر رسید. عمربن سعد به عمرو بن حجاج دستور داد فرات را در محاصره بگیرند و وی با پانصد نفر، کمربندی در حاشیه فرات ایجاد کرد تا هیچ کس از یاران امام علیه‌السلام نتواند از آب استفاده کند. در این روز (پنجم محرم) موقعیت به تدریج رنگ و بوی جنگ گرفته بود.

## روزششم محرم

۱) برخی رسیدن نامه عبیدالله بن زیاد به همراهی پنج هزار نفر به فرماندهی عمرو بن حجاج به کربلاء را به این روز (ششم محرم) نسبت داده‌اند.

۲) بنا به دعوت امام حسین علیه‌السلام و گاهی عمربن سعد در فاصله شب‌های چهارم تا ششم مذاکراتی به طور پنهانی و بدون حضور کسی برگزار شد.



۳) احتمالاً یک بار با حضور فاصله دار نزدیکان عمرسعد و تنی چند از خانواده اباعبدالله علیه‌السلام دیداری صورت گرفته است.

۴) خولی بن یزیداصبحی که با امام علیه‌السلام دشمنی عمیقی داشت، گزارش گفت و گوی عمربن سعد با اباعبدالله علیه‌السلام را به عبیدالله بن زیاد، گزارش داد. عبیدالله به عمرسعد نامه نوشت: ای پسر سعد خبر رسیده که شب‌ها تا دیر وقت با حسین گفتگوها داری، همین که نامه‌ام را خواندی حسین را وا دار تا به فرمان ما فرود آید اگر نپذیرفت آب را بر او ببند، که من آب را بر یهود و نصاری حلال کردم و بر حسین و یارانش حرام.

۵) عمر بن سعد با دریافت نامه عبیدالله بن زیاد، ححربن حُر را با چهار هزار سوار، بر آبراه غاضریه گماشت.

۶) شبث بن ربعی با هزار سوار مأمور حفاظت بخش دیگر غاضریه شد.

۷) تا روز ششم تعداد لشکریان سپاه عمربن سعد در کربلاء به بیست هزار نفر رسید.

**روز هفتم محرم**

روز سه شنبه هفتم محرم برابر با ۱۷ یا ۱۸ مهرماه سال ۵۹ شمسی.

۱) در این روز رسماً آب را به روی امام علیه‌السلام و یارانش قطع کردند و همه راه‌ها به سوی شریعه و فرات را بستند.

۲) افراد عبیدالله تلاش در تضعیف روحیه امام علیه‌السلام و یارانش داشتند، در واقع شروع به جنگ روانی کردند. از جمله: عبیدالله بن حصین ازدحی خطاب به امام علیه‌السلام گفت: آب را می‌بینی به روشنی آسمان است به خدا یک قطره از آن را نمی‌چشی تا از تشنگی بمیری. امام حسین علیه‌السلام در حق او نفرین



کرد که از تشنگی بمیرد. حمید بن مسلم می‌گوید: او بیماری گرفت که هرچه آب می‌خورد قی (استفراغ) می‌کرد و سیراب نمی‌شد و آنقدر آب خورد تا مرد.
عمرو بن حجاج صدا زد: ای حسین این فرات است که سگان و خوکان از آن می‌نوشند اما تو قطره‌ای از آن نخواهی نوشید.

این چنین برخوردها و جنگ روانی که از روز هفتم محرم آغاز شد. با توجه به ناتوانی کودکان و بی‌تابی زنان در جهت تسلیم امام حسین علیه‌السلام بود.

۳) بعد از اینکه تشنگی، زنان و کودکان را ناتوان کرده بود امام علیه‌السلام پشت خیمه زنان ۱۹ قدم به سمت قبله برداشت و زمین را حفر کرد، ناگاه آب زلالی بیرون آمد، همه نوشیدند و مشک‌ها را پر کردند سپس چشمه تمام شد و هیچ نشانی از آن نماند. خبر حفر چاه به عبیدالله رسید، او به عمر بن سعد گفت جلوگیری کن و سخت بگیر، عمربن سعد از حفر چاه جلوگیری کرد و با چهار هزار نفر به امام علیه‌السلام اعلام کرد اگر چاه را نپوشانی حمله خواهم کرد. (جلوگیری از حفر چاه و تهدید عمر بن سعد در روز هفتم یا هشتم محرم آغاز شد.)

۴) اعزام نیروهای جدید به کربلاء: عبیدالله در مسجد کوفه سخنرانی کرد و تهدید کرد هر کس به کربلاء نرود خون او مباح و حقوقش از بیت المال قطع می‌شود. لشکریان از نخیله گروه گروه و لشکر لشکر به کربلاء اعزام شدند. عبیدالله دستور داد و به عده‌ای از افراد خود گفت در میان مردم بچرخند و تهدید و تحریک و ارعاب و روش‌های گوناگون را به کار گیرند تا همه مردم به کربلاء برای جنگیدن با امام حسین علیه‌السلام بروند.
یزید بن معاویه برای تأمین هزینه نظامی چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای عبیدالله فرستاد. مردم در گروه‌های سیصد و چهارصد نفری از نخیله اعزام می‌شدند.



سوید بن عبدالرحمن منقری مأمور شده بود هر کس که به جنگ با امام علیه‌السلام نمی‌رود را دستگیر کند. مردی شامی که برای مطالبه میراث خود به کوفه آمده بود را گرفته و نزد ابن زیاد آورد، هیچ کس به حرف‌های او گوش نداد، عبیدالله دستور داد گردن او را زدند لذا مردم با دیدن این صحنه هراسان و شتابان به سمت کربلاء حرکت کردند. برخی سلاح و برخی با چوب و سنگ و برخی در اثر ازدحام از پل به درون آب افتادند، از ترس اینکه مبادا متهم به کوتاهی و فرار از جنگ شوند.

۵) پیوستگان به امام حسین علیه‌السلام در ایام مهادنه:

أ. حبیب بن مظاهر، امام علیه‌السلام به او نامه نوشت و او را دعوت کرد. او در کنار همسرش بود، همسرش او را برانگیخت و حبیب که خود بی تاب این پیوستن بود به کربلاء آمد.

ب. عمار بن ابی سلامه دالانی نیز از کوفه به امام علیه‌السلام پیوست.

ج. مسلم بن عوسجه.

د. پیوستن عبدالله بن عمیر کلبی، همسر و مادرش را در همین روزها دانسته‌اند.

۶) تلاش حبیب بن مظاهر و جذب نیرو: حبیب بن مظاهر از بنی اسد بود وی از امام علیه‌السلام اجازه خواست تا نزد قبیله خود رود و افرادی را دعوت کند، امام علیه‌السلام اجازه داد. پس از سخنرانی و دعوت حبیب، نخستین کسی که لبیک گفت: عبدالله بن بشر بود.

عبدالله رجز خوانی کرد و با رجز خوانی او دیگران بر انگیخته شدند و نود تن مسلح آماده شدند. یکی از افراد قبیله خبر به عمر سعد داد، عمر نیز ازرق را با چهارصد سوار برای سرکوب فرستاد و درگیری آغاز شد. تعدادی از بنی اسد کشته شدند و دیگران گریختند و از تاریکی شب استفاده کردند و دور شدند. حبیب بن مظاهر به سختی خود را به امام علیه‌السلام رساند و ماجرا را باز گفت، امام علیه‌السلام فرمودند: لا حول و لا قوه الا الله.



۷) فرمان جدید عبیدالله: با دریافت نامه جدید یزید و دادن اختیارات کامل به عبیدالله، وی بر اساس نامه یزید دستور داد:

أ. تعداد جاسوسان افزایش یابد و همه جا را زیر نظر بگیرند.

ب. آخرین نیروهای کوفه به کربلاء اعزام شوند.

ج. مراقبت شدید و دستگیری عناصر مشکوک و متهم و مجازات سنگین آنان.

د. کشتن بدون درنگ.

ه. ارسال آخرین اخبار بی هیچ وقفه به شام (از کوفه به شام).

در این روز (هفتم محرم) امام علیه‌السلام و یارانش شدیداً محاصره شده بودند، آب ذخیره به اتمام رسیده بود و راه ورود به سوی آب را هم بسته بودند. عطش و تشنگی بین زنان و اطفال بیشتر بود و این وضعیت حضرت عباس علیه‌السلام را می‌آزارد.

امام علیه‌السلام حضرت عباس علیه‌السلام را فراخواند تا شبانه و در دل تاریکی شب همراه سی نفر سواره به پرچم داری نافع بن هلال و بیست نفر پیاده رهسپار شریعه شوند و هرکدام مشکی آب از فرات بیاورند. حضرت علی اکبر علیه‌السلام نیز همراه عمویش حضرت عباس علیه‌السلام بود.

وقتی راهی فرات شدند عمر بن حجاج زبیدی که با پانصد سوار مأمور حراست آب بود متوجه شد که افرادی به سوی فرات می‌آیند، فریاد کشید کیستی؟ نافع گفت: از پسر عموهای تو.

پس از رد و بدل گفتگوها عمر بن حجاح به نافع گفت: تو آب بنوش، بنوش و گوارایت باد اما برای حسین آب مبر. نافع گفت: نه، به خدا سوگند قطره‌ای نمی‌نوشم در حالی که حسین علیه‌السلام و خانواده و یاران و همراهانش تشنه‌اند.

بقیه یاران و دوستان نافع سررسیدند، نافع فریاد زد: ظرف‌ها را پر کنید.



پس از آن عمربن حجاج با یاران امام ﵇ درگیر شد. برخی مشک‌ها را پر کردند و برخی چون قمر بنی هاشم و نافع مشغول جنگیدن بودند تا از دیگران حمایت کنند تا آنها بتوانند آب‌ها را به خیمه‌ها برسانند. به لطف خداوند و رشادت‌های حضرت عباس ﵇ و مردانگی نافع و یاران، آب به سلامتی به خیمه‌ها رسید. پس از آن که آب به خیمه رسید رسمی هیچکس بیش از یکبار نوشیدن نشد.

در این نبرد چند تن از نگهبانان کشته شدند اما از یاران امام حسین ﵇ کسی شهید نشد.

رزمی که حضرت ابوالفضل العباس ﵇ در این نبرد کوتاه انجام داد موجب شجاعت یاران امام ﵇ شد. برخی گفته‌اند: لقب سقایت از این نبرد به حضرت عباس ﵇ داده شده است.

**روز هشتم محرم**

۱) در روز هشتم محرم پس از محاصره شدید و تشنگی از اصحاب و اهل بیت، امام ﵇ مقابل دشمن آمد و یک بار دیگر خود را به دشمن شناساند و بیان کرد که:

نوه پیامبر (ص) و فرزند حضرت علی ﵇ و مادرش فاطمه (س) است. سپس آنها را مورد سؤال قرار داد که: با این که شما از من و موقعیت من آگاهید چرا قصد کشتنم را دارید؟ آن‌ها پاسخ دادند: ما می‌دانیم! اما نمی گذاریم قطره‌ای از آب را بنوشید تا از تشنگی بمیرید. اهل حرم با شنیدن این سخنان گریستند و شیون کردند، امام ﵇ فرمود: آرام باشید که بعد از این بسیار خواهید گریست. (برخی این ماجرا را به روز عاشورا نسبت داده‌اند.)

۲) آخرین نامه عمر سعد و گزارش او از کربلاء به عبیدالله بن زیاد: عبیدالله با خواندن نامه گفت: این نامه گواه اندرز عمرسعد است به امیر خویش، من آن را می‌پذیرم (رفتن حسین را).



شمر که در مجلس بود برخاست و گفت: حسین اکنون در سرزمین تو و در کنار توست اگر بگذاری برود دیگر به او دست نمی‌یابی، آنگاه او قوی و تو ضعیف خواهی شد، باید حسین و یارانش تسلیم تو شوند و پس از تسلیم هر طوری که می‌خواهی با آنها رفتار کن (ببخشید یا بکش)

شمر گفت: من شنیده‌ام عمرسعد کوتاهی می کند و در میان دو لشکر با حسین نشست برگزار می کند.

عبیدالله گفت: درست میگویی.

عبیدالله پس از آن گفتگو، نامه‌ای برای عمر نوشت و به شمر سپرد تا در کربلاء به عمر برساند که: تو را نفرستادم تا شانه از زیر کار خالی کنی، تو به آرامش و صلح دل بسته‌ای، اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنها را نزد من بفرست وگرنه بر آنها حمله ور شو و پس از قتل آنان اعضای بدنشان را قطعه قطعه کن و بر کشته حسین اسب بتاز، اگر به دستور من عمل کردی پاداش فرمانبر مطیع را دریافت خواهی کرد و اگر چنین نمی کنی سپاه را به شمر ذی الجوشن بسپار که فرمان لازم را به او داده‌ام.

عبیدالله به شمر گفته بود اگر عمرسعد پذیرفت که با حسین بجنگد مطیع او باش و گرنه گردنش را بزن و سرش را به کوفه بفرست و خود فرماندهی سپاه را برعهده بگیر.

نوشته‌اند: عبیدالله، حویره بن یزید تمیمی را مأمور کرده بود که به محض رسیدن نامه به عمرسعد، اگر برای جنگ اقدام نکرد او را بگیرد و در بند بکشد.

۳) بازگشت فراس بن جعده: این شخص با امام حسین علیه‌السلام همراه شد، چون پس از مذاکرات امام علیه‌السلام و عمر سعد، امید به صلح و حل مسئله داشت ولی چون عزم و ایستادگی امام علیه‌السلام را دید دریافت که ماندن و کشته شدن قطعی است، لذا از امام علیه‌السلام اجازه بازگشت گرفت و از کربلاء بیرون رفت.



# باب هشتم: روز نهم «تاسوعا»

**روز نهم محرم (تاسوعا) – معادل با روز پنجشنبه بیستم مهرماه ۵۹ شمسی**

۱) مهم‌ترین حادثه این روز آمدن شمر ذی الجوشن ضبابی به کربلاء بود. شمر با نامه عبیدالله در بعد از ظهر روز تاسوعا وارد کربلاء شد.

عمرسعد با ورود شمر به کربلاء دریافت که موقعیت اش در خطر است و او قصد جانشینی‌اش را دارد لذا به شمر گفت: وای بر تو، خداوند تو و خاندانت را از آبادانی دور کند، نگذاشتی کار به صلح بینجامد، گفت: حسین هرگز تسلیم نخواهد شد جان پدرش علی علیه‌السلام در سینه اوست و هرگز تن به خواری نمی‌دهد.

شمر به عمرسعد گفت: امر عبیدالله را اطاعت کن (جنگ کن) وگرنه فرماندهی را به من بسپار.

عمرسعد به شمر گفت: تو شایسته نیستی، تو فرمانده پیاده‌ها باش و فرماندهی لشکر را خودم به عهده می گیرم. عمر بن سعد در این روز (نهم محرم) برای جنگ به سوی حسین علیه‌السلام برخاست.



۲) امان نامه شمر برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و برادرانش: در این روز شمر که از عبیدالله امان نامه برای ابوالفضل علیه‌السلام و سه برادرش گرفته بود، مقابل یاران امام علیه‌السلام ایستاد و فریاد کشید: پسران خواهر ما کجایند؟

ابوالفضل علیه‌السلام همراه با برادران خود بیرون آمدند و گفتند: چه می گوید؟

شمرگفت: ای پسر خواهر ما، شما در امانید، خودتان را با حسین به کشتن ندهید و به فرمان امیرالمؤمنین یزید درآیید.

حضرت عباس علیه‌السلام و برادرانش پاسخ گفتند: دستت بریده باد ای شمر. ای دشمن خدا، از ما چه می‌خواهی؟ که برادرمان حسین علیه‌السلام را رها کنیم و به فرمان لعنت شدگان درآییم، ما در امان باشیم و فرزند پیامبر (ص) در خطر باشد.

شمر پس از شنیدن پاسخ کوبنده حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و برادرانش پرخاشگر و خشمگین به لشکرگاه خویش بازگشت.

مادر حضرت عباس علیه‌السلام ، حضرت ام البنین(س) و شمر از یک قبیله بودند، از قبیله بنی کلاب، از این رو آنها را خواهرزاده می‌خواندند.

۳) زمینه‌ها برای جنگ کاملاً آماده بود. عمرسعد مصمم به جنگ، سپاه را آماده کرده بود.

**عصر تاسوعا (حمله ناگهانی سپاه عمرسعد و مهلت خواهی امام حسین علیه‌السلام تا روز بعد)**

۱) بعد از نماز عصر (ساعت ۳ تا ۴ بعد از ظهر) عمرسعد سپاه خود را آماده کرد و شعار پیامبر (ص) را سر داد: یا خیال ارکبی و بالجنه ابشری" ای لشکر خدا سوار شوید و مژده بهشتتان باد.



همگان سوار شدند و حرکت خود را به سوی لشکرگاه امام حسین ﷺ آغاز کردند.

۲) امام ﷺ جلوی خیمه‌ها نشسته و به شمشیر تکیه داده و سر بر زانو نهاده بود، در این هنگام حضرت زینب (س) که صدای سواران را شنیده بود نزد امام ﷺ آمد و گفت:

آیا همهمه و خروش سپاه دشمن را می‌شنوی؟

امام ﷺ سر برداشت و فرمود: هم اکنون رسول خدا را در خواب دیدم که می‌گفت: به زودی نزد ما خواهی آمد و آن لحظه بی شک نزدیک است.

حضرت زینب (س) با شنیدن این سخنان بر صورت زد و فریاد کرد. امام ﷺ به او فرمود: آرام باش و صیحه نزن تا دشمن ما را سرزنش و ریشخند نکنند.

۳) در این هنگام امام ﷺ به حضرت ابوالفضل ﷺ که روبرویش ایستاده بود فرمود:

برادر فدایت شوم، سوار شو و بپرس چه می‌خواهند؟ و به سبب آمدن آنها را بپرس؟

حضرت عباس ﷺ با بیست تن از جمله: زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به نزد لشکر آمدند و حضرت و آنها فرمود: چه می‌خواهید؟

گفتند: امیر فرمان داده به شما پیشنهاد کنیم که یا به حکم او تن داده و تسلیم شوید یا با شما جنگ کنیم.

حضرت عباس ﷺ فرمود: شتاب نکنید تا من نزد اباعبدالله ﷺ بروم و با ایشان در میان بگذارم و برگردم. سواران عمر صبر کردند، آن حضرت نزد امام ﷺ بازگشت و ماجرا را گفت.

امام ﷺ فرمود: به آنها بگو یک شب را به ما مهلت دهند تا به نماز و شب زنده داری و استغفار و دعا بگذرانیم.

حضرت ابوالفضل ﷺ برگشت و گفت: امشب باز گردید تا ما در این کار مطالعه کنیم، فردا صبح که با هم روبرو شدیم یا پیشنهاد شما را قبول می‌کنیم یا آن را نخواهیم پذیرفت.



۴) بعد از این امان خواهی عمر سعد شورای فرماندهی تشکیل داد و نظر دیگران را درباره این تأخیر جویا شد. شمر گفت: فرمانده تو هستی، اما اگر من فرمانده بودم هم اکنون این کار را انجام می‌دادم.

عمرو بن حجاج زبیدی گفت: سبحان الله، اگر اینان اهل کفر بودند و امان می‌خواستند موافقت می کردید.

قیس بن اشعث ابن قیس گفت: بپذیر، به جان خودم جنگ فردا صبح زود آغاز خواهد شد. عمرسعدگفت: اگر بدانم چنین است جنگ را به تأخیر می‌اندازم. (در بعضی مقاتل آمده عمرسعد گفت: کاش هرگز این مأموریت را نمی‌پذیرفتم و در این مهلکه نمی‌افتادم).

باری، عمرسعد سفیری را همراه با حضرت عباس علیه السلام فرستاد و در نزدیکی لشکرگاه امام علیه السلام آمد و فریاد زد: یک امشب را مهلت دارید، اگر فردا تسلیم شوید شما را نزد عبیدالله خواهم فرستاد و اگر نپذیرید رهایتان نمی کنم این پیغام را رسانید و بازگشت.

پس از اعلام این پیام، دو سپاه به خیمه‌های خویش بازگشتند.



## باب نهم: شب عاشورا

امشب، شب قرآن، شب دعا، شب نیایش و مناجات با معبود است

امشب شب عشق است

شب شور و شب شوق است

شب پرواز و سبک بالی است

امشب، شب نور و شب اوج و شب معراج و شب وصل است

امشب شب تنهایی و شب درد است

شب خون و شب مرگ است

شب بغض و شب درد است

شب بی تابی زینب

شب وداع او با حسین است



## شب عاشورا

۱) نخستین اقدامی که امام حسین ؏ پس از امان خواستن انجام داد این بود که یاران را جمع کرد و فرمود: دور خیمه‌ها گودالی همچون خندق حفر کنید و در آن آتشی روشن کنید تا از یک طرف درگیر باشیم و به حرم پیامبر (ص) دست درازی نکنند. یاران خارها و هیزم‌های بیابان را جمع کردند و در خندق انداختن و آتش زدند.

۲) خطبه امام ؏ در میان یاران خود و آزاد گذاشتن یاران در رفتن یا ماندن: حضرت زین العابدین ؏ گوید: پدرم امام حسین ؏ نزدیکی‌های شب یاران خود را جمع کرد و فرمود: سپاس کنم خدای را به بهترین سپاس‌ها و حمد کنم او را در خوشی و سختی، بار خدایا من سپاس گویم تو را بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین ما را دانا ساختی و گوش‌های شنوا و دیده‌های بینا و دل‌های آگاه به ما ارزانی داشتی پس ما را از سپاسگزاران قرار ده.

اما بعد... همانا من یارانی باوفاتر از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی‌دانم و خاندانی نیکوتر و مهربان‌تر از خاندان خود ندیده‌ام، خدایتان از جانب من پاداش نیکو دهد، آگاه باشید همانا من دیگر گمان یاری کردن از این مردم ندارم، آگاه باشید من به همه شما رخصت رفتن دادم، پس همه شما آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست و این شب که شما را گرفته فرصتی قرار داده، آن را شتر خویش کنید (در تاریکی هیچ کس دیگری را نخواهد دید تا شرمساری از رفتن باشد)، شما آزاد هستید بروید، زیرا دشمن فقط مرا اراده کرده است، اگر شما دست از من بردارید از پی شما نخواهند آمد.



۳) حضرت سکینه از آن شب می‌گوید: به خدا سوگند سخن پدرم پایان نیافته بود که حدود ده یا بیست نفر رفتند و جز هفتاد و یک مرد با اون ماند، پدر خود را دیدم که سر به زیر دارد. گریه و اشک بر من هجوم آورد و نگران بودم که صدایم را بشنود.

۴) یاران و خویشاوندان آن حضرت با سخنرانی امام علیه‌السلام هر کدام به نوبه اعلام جانفشانی و وفاداری نمودند. نخستین کسی که اعلام جانفشانی کرد حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بود، او گفت: به خدا سوگند هرگز این کار را نخواهیم کرد، خدا نیاورد آن روز را که بعد از تو زنده باشم. پسران عبدالله بن جعفر علیه‌السلام فرزندان حضرت زینب (س) نیز گفتند چرا تو را رها کنیم؟ خداوند نیاورد ما زنده باشیم و تو نباشی. امام علیه‌السلام به فرزندان و برادران مسلم فرمود: شما بروید، من اجازه رفتن به شما می‌دهم، آن‌ها یک صدا گفتند: مردم درباره ما چه خواهند گفت؟ بگویند ما بزرگ و سید خود را در کام دشمن وانهادیم در حالی که نه تیری انداختیم و نه نیز ه ای به کار بردیم. به خدا چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه جان و فرزندان و ... خود را در راه تو فدا می‌سازیم، درکاب تو جنگ می‌کنیم، تا هرجا که درآمدی ما نیز همان جا درآیم. خداوند زندگی پس از تو را زشت گرداند. مسلم بن عوسجه برخاست و عرض کرد: ما چگونه تو را رها کنیم؟ آگاه باش از تو دست برنمی داریم تا نیزه به سینه دشمنانت بکوبیم، با شمشیر آنها را بکشیم. اگر سلاح جنگی نداشته باشیم با سنگ با آنها خواهیم جنگید، به خدا سوگند اگر من بدانم که کشته خواهم شد سپس زنده شوم، آنگاه مرا بسوزانند و دوباره زنده‌ام کنند و به بادم دهند و هفتاد بار این کار را با من بکنند دست از تو برنمی دارم تا مرگ خویش را در یاری تو دریابم. پس از مسلم بن عوسجه زهیر بن قین برخاست و گفت: به خدا من دوست دارم کشته شوم سپس زنده شوم، دوباره کشته شوم تا هزار بار و خدای عزّ و جل به وسیله من



از کشته شدن تو و این جوانان از خاندانت جلوگیری فرماید. گروهی دیگر از یاران امام ﷣ مانند این سخنان را که بیانگر پایداری و فداکاری خود بود، به عرض آن حضرت رساندند.

۵) گفتگوی قاسم بن الحسن ﷣ با عموی خودم امام حسین ﷣: در یکی از نشست‌های شبانه حضرت قاسم ﷣ در میان جمع نشسته بود و به گمان اینکه شهادت فقط مشمول مردان جنگی می‌شود و دشمن با کودکان و نوجوانان کار ندارد پرسید: آیا من نیز کشته می‌شوم؟ امام ﷣ مهربانانه از او پرسید: مرگ در نگاه تو چگونه است؟ قاسم ﷣ فرمود: عمو جان از عسل گواراتر. امام ﷣ فرمود: عمویت به فدایت باد تو از کسانی هستی که در رکابم به شهادت می‌رسی.

۶) امام حسین ﷣ در این شب خطاب به یاران خود فرمود: رسول خدا (ص) با من گفت: فرزند گرامی زود باشد که تو را به سرزمین عراق و به زمینی ببرند که پیغمبران و اوصیای ایشان یکدیگر را در آن ملاقات می‌کنند و نام آن سرزمین عمورا است و تو در آن صحرا شهید خواهی شد با گروهی از یاران که زخم شمشیر برایتان دردآور نخواهد بود.

۷) حضرت سکینه می‌گوید: عطش و تشنگی ما را بی تاب کرده بود، همراه با چند کودک و نوجوان نزد عمه‌مان زینب (س) رفتیم، برادر شیرخوارمان را در آغوش او دیدیم که از تشنگی گریه می‌کند، برای آن طفل به گریه افتادیم پس برای آن به خیمه‌های اصحاب سپس به خیمه‌های پسر عموها رفتیم و آب نیافتیم. بریر بن خضیرهمدانی که ماجرا را متوجه شد به یارانش گفت: بیایید هر کدام دست کودکی را بگیریم و با هم به آبراه غاضریه هجوم ببریم قبل از آنکه از تشنگی بمیرند، اگر هم جنگ پیش آمد می‌جنگیم. «یحیی مازنی» از یاران امام ﷣ گفت: اگر این کار را بکنیم شاید تیری یا نیزه‌ای به سوی آنها پرتاب شود در آن



صورت ما باعث این کار شده‌ایم. بریر پذیرفت و هر دو مشک همراه با دو تن دیگر راهی شریعه شدند. بریر در حالی که در کنار آب برایش مهیا بود آب بنوشد، با به یاد آوردن طفلان تشنه امام علیه‌السلام از نوشیدن آب منصرف شد. بریر و یارانش مشک‌ها را پر کردند، دشمن از هر سو آنها را محاصره کرد، بریر و یارانش دفاع کردند، بریر به یکی از آنها گفت: شما آب را به خیمه‌ها برسانید و ما می‌جنگیم. او مشک را با شتاب به سوی خیمه‌ها برد، یکی از نگهبان‌ها تیری بربند مشک و گردن بریر زد و خون از سینه‌اش فوران کرد، بریر می‌جنگید و فریاد می‌زد و می‌گفت: آل ابی‌سفیان از خدا بترسید. امام علیه‌السلام صدای بریر را شنید و به یارانش فرمود: بزرگواران صدای بریر می‌آید. ۱۲ تن به یاری آنها رفتند و بریر و یاران او را از محاصره بیرون آوردند به خیمه‌ها بازگشتند. بریر و یارانش ندا دادند، دخترکان رسول خدا، آب آوردیم. همگی به سمت آب آمدند برخی از کودکان گونه بر مشک می‌گذاشتند و برخی تلاش می‌کردند دست خود را به هم برسانند. ناگهان در مشک گشوده شد و آب ریخته شد.

**ملحق شدن جمعی از لشکر عمرسعد به لشکر امام حسین علیه‌السلام**

۸) نوشته‌اند: برخی از افرادی که در سپاه عمرسعد بودند و منتظر مصالحه و نرمش عمرسعد با اباعبدالله علیه‌السلام بودند، وقتی دیدند جزجنگ راهی نیست از لشکر عبیدالله بن زیاد جدا شده و به سپاه امام حسین علیه‌السلام پیوستند. تعداد این افراد متفاوت ذکر شده بین سی ودو تن و بیست تن که این افراد در طی شب عاشورا به امام علیه‌السلام پیوستند و جنگیدند و به شهادت رسیدند.

۹) نیروهای گشتی و جاسوسان عمر سعد شب هنگام به خیمه‌ها نزدیک می‌شدند تا وضعیت امام علیه‌السلام و یاران و خانواده آن حضرت را بررسی کنند.



۱۰) حضرت امام زین العابدین ؈ روایت کرده است که: در شبی که فردای آن پدرم کشته شد من بیمار بودم و عمه‌ام زینب (س) از من پرستاری می‌کرد، پدرم به خیمه خویش رفت در حالی که اشعاری را که بیانگر بی وفایی و بی اعتباری دنیا بود را می‌خواند. چون عمه‌ام زینب (س) این اشعار را شنید از جا برخاست و بی تاب و اندوهگین نزد پدرم رفت و گفت: ای کاش مرگ من می‌رسید و زنده نبودم. امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته‌اند. ای بازمانده گذشتگان و ای دادرس بازماندگان. پدرم به او نگاه کرد و فرمود: شکیبایی‌ات را شیطان از دستت نرباید. سپس پدرم فرمود: اگر «مرغ قطا» را در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاردند آسوده می‌خوابید. عمه‌ام گفت: ای وای بر حال من، آیا تو به ناچاری خود را به مرگ سپردی؟ این بیشتر مرا ناراحت می‌کند و برای من سخت است پس مشت بر سر و صورت زد و گریبان چاک کرد و بیهوش به زمین افتاد. پدرم برخاست و فرمود: آرام باش خواهر، پرهیزکاری پیشه کن و با آن شکیبایی که خدا بهره‌ات سازد بردباری کن و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان به جای نمی‌مانند، همانا هر چیز هلاک می‌گردد و جز خداوندی که آفریدگان را با قدرت خود آفرید و مردم را برانگیزد و دوباره باز گرداند و...

۱۱) شب عاشورا: امام ؈ از خیمه خارج شد و به سمت تپه‌هایی که نزدیک لشکر دشمن بود حرکت کرد، «نافع بن هلال» که همواره مراقب و نگهبان امام ؈ بود خود را به امام رساند و گفت: فدایت شوم در چنین شبی به لشکرگاه دشمن نزدیک می‌شوی؟ امام ؈ فرمود: نگران بودم که دشمن کمین گاهی برای حمله به خیمه‌ها فراهم نکرده باشد. امام ؈ به نافع فرمود: از میان این دو کوه نمی‌خواهی جان خود را نجات دهی؟ نافع خود را به پای امام ؈ افکند و بوسید و گفت: مادرم سوگوارم شود، من این اسب و این شمشیر را



به هزار دینار خریده‌ام تا جان در رکاب تو بدهم، هرگز از تو جدا نمی‌شوم تا همه هستی خود را در راه تو فدا کنم. نافع همراه امام عليه‌السلام تا خیمه‌ها آمد، امام عليه‌السلام به خیمه خواهرش زینب (س) وارد شد و حضرت زینب (س) از وضعیت روحی و آمادگی یاران پرسید. نافع با شنیدن سخنان حضرت زینب (س) یاران را جمع کرد و اعلام وفاداری نمودند، حضرت زینب (س) در حق آنها دعا کرد و گفت: ای پاکانِ پاکباز از دختران رسول خدا (ص) و حرم امیرالمومنان عليه‌السلام پاسداری و نگهبانی کنید. یاران گفتند: خدا بر ما منت نهاد که در کربلاء باشیم. اگر منتظر فرمان مولایمان نبودیم هم اکنون به دشمن حمله می‌کردیم و جان فدا می‌نمودیم. اهل حرم آنها را سپاس گفتند.

۱۲) بی قراری حضرت زینب (س): حضرت زینب (س) در آن شب بی قراری، در گوشه و کنار خیمه‌ها رفت و آمد می‌کرد و از این خیمه به آن خیمه خبر می‌گرفت و اعلام فداکاری بنی هاشم و دیگر یاران را که از خیمه‌ها شنیده بود به اباعبدالله عليه‌السلام گزارش داده بود. پس از گزارشِ جمع شدن بنی هاشم در خیمه ابوالفضل العباس عليه‌السلام و اعلام آمادگی همه یاران برای شهادت و جمع آمدن اصحاب و یاران در خیمه حبیب بن مظاهر اسدی و هم پیمانی برای دفاع از حرم امام عليه‌السلام، امام عليه‌السلام یاران را جمع کرد و همگان آمادگی خود را برای جانبازی و شهادت و دفاع از حریم حسین عليه‌السلام اعلام کردند.

۱۳) «ابن شهر آشوب» و دیگران گفته‌اند: در هنگام سحر امام عليه‌السلام را مختصر خوابی ربود و چون بیدار شد فرمود: «هیچ می دانید چه در خواب دیدم؟» عرض کردند: «چه دیدی ای فرزند رسول خدا؟» امام عليه‌السلام فرمود: «در خواب دیدم سگ‌هایی به من حمله کرده می‌خواهند مرا بدرند، در میان آنها سگی ابلق نسبت به همه حمله‌اش به من سخت‌تر بود، من گمان می‌کنم آن کس که متصدی قتل من می‌شود مردی ابرص و پیس باشد. آنگاه



امام علیه‌السلام فرمود: پس از آن جدم رسول خدا (ص) را با جمعی از یاران و اصحابش دیدم که به من فرمود: ای پسرم، تو شهید آل محمد هستی و اهل آسمانها و ملکوت اعلی به ورود تو یکدیگر را مژده داده و افطار تو در شب آینده نزد من خواهد بود، «پس شتاب کن که این فرشته الهی که برای جمع آوری خونه تو آمده است» امام علیه‌السلام به دنبال این سخنان فرمود: این است خوابی که من دیدم و کار تمام شده و کوچ ما از این دنیا نزدیک گشته و تردیدی در آن نیست»

۱۴) امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: در شب عاشورا، امام علیه‌السلام پس از آزمون یاران و اعلام وفاداری وپاکبازی آن‌ها به یاران خود فرمود: سر بردارید و به آسمان بنگرید، آن‌ها سر برداشتند و جایگاه خود را یکایک در بهشت مشاهده کردند. یاران امام علیه‌السلام با دیدن جایگاههای خود شوقی عجیب در خود یافتند به گونه‌ای که روز بعد، زخم تیرها و نیزه‌ها را مرهم خویش می‌دانست و برای لحظه شهادت بی تابی می کردند.

**شب عاشورا**

۱۵) امام حسین علیه‌السلام و یارانش آن شب را به پایان رساندند در حالی که میان خیمه‌ها به دعا، مناجات، نماز و تلاوت قرآن، رکوع و سجود، ایستاده و نشسته مشغول بودند. به تعبیر ابن طاووس:

آن شب، شب احیای اباعبدالله علیه‌السلام و یاران او بود و با استغفار و استغاثه در پیشگاه الهی و تضرع شب را صبح رساندند. آن شب، شب قرب و وصال شوریدگان عشق الهی بود که مرزی بین خود و دیدار معشوق خود نمی‌دیدند مگر طلوع فردا که در پی آن به یار بپیوندند و روح تشنه خود را با زلال شوق دیدار سیراب کنند. آری پاکبازی و رشادت و شهادت این عزیزان که



دشمن را چنان وحشت زده کرده بود که در مقابل تعداد اندک خود، دشمن بیشترین سواره و پیاده و نیروهای جنگی را در برابر آنان گسیل کرده بود. این پاکبازی و رشادت برخاسته از همین عبادات، مناجات، تلاوت قران و راز و نیازهای شبانگاهی بود و در آن شب تا صبحگاه تلاوت قرآن از سوی امام علیه‌السلام و یاران در فضا پیچیده بود تا معلوم شود، محور و انگیزه و مقصد در این نبرد «قرآن است» و برای «برپایی قرآن».



# باب دهم روز عاشورا

## روز عاشورا

۱) امام علیه‌السلام وقت سحر، ۱)امام همان خوابی را که قبلاً دیده بود (که سگانی بر او حمله می‌کنند) را دید و برای حضرت زینب (س) بازگو کرد.

۲) سحرگاه عاشورا، امام علیه‌السلام اهل حرم و یارانش نماز صبح برپا کردند. موذن صبح حضرت علی اکبر علیه‌السلام بود در حالی که روحیه امام علیه‌السلام و سپاهش، چون کوه استوار، مشتاق شهادت، نبودن ترس از مرگ و شوق و نشاط معنوی که ناشی از مناجات و عبادات شبانگاهی بود.

۳) تعداد یاران امام را ۱۴۵ نفر بیان کردند. (۴۵ نفر سواره و صد نفر پیاده)

۴) نحوه آرایش سپاه امام حسین علیه‌السلام :آرایش جنگی جبهه حق: مدور (چپ و راست)، ستون راست سواره نظام، میانه پیاده و چپ سواره نظام - «شعار سپاه امام علیه‌السلام یا محمد (ص)»



فرمانده کل لشکر: اباعبدالله الحسین علیه‌السلام. پرچمدار: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام. فرمانده جناح راست: زهیر بن قین جبلی. فرمانده جناح چپ: حبیب بن مظاهر. امام علیه‌السلام، خود و همراهانش مقابل خیمه‌ها ایستاده بودند.

**در جبهه مقابل «سمت دیگر»:** صبحگاه عمرسعد نماز گزارد! و سپاه خود را برای حمله گسترده آماده کرد، در حالی که این افراد در کمال بی رحمی، گستاخی، بی شرمی، کینه توزی و قتل و غارت بودند. تعداد سپاه عمرسعد را بین **۳۰** تا **۳۳** هزار نفر سواره و پیاده، تیرانداز، شمشیرزن و نیزه انداز دانسته‌اند.

**نحوه آرایش سپاه دشمن:** فرمانده سپاه دشمن: عمر بن سعد بن ابی وقاص. پرچمدار: درید«غلام عمرسعد». فرمانده سمت راست: عمرو بن حجاج زبیدی. فرمانده سمت چپ: شمر ذی الجوشن. فرمانده سواره نظام: عمر بن قیس. فرمانده پیاده نظام: شبث بن ربعی.

۵) پس از نماز و صف‌آرایی، امام علیه‌السلام اسب خود را عوض کرد و بر «مرتجز» که اسب حضرت پیامبر (ص) بود نشست و کتاب قرآن مجید را گشود و چنین گفت: «خداوندا، تو در هر سختی پناه و اعتماد منی و در هر تنگنا و دشواری امید من، در هر شدّت و رنجی یارو منی... چه بسیار رنج‌ها و تنگناها که قلب‌ها را بیچاره و ناتوان، دوستان را دور و دشمنان را نزدیک می‌کند... خدایا تو صاحب نعمت و نیکی و نهایت هر آرزویی»

۶) امام علیه‌السلام فرمان داد خندق‌هایی را که از چوب و هیزم پر شده بود، دور تا دور آتش بزنند تا دشمن امکان دسترسی به خیمه‌ها را نداشته باشد. با آتش کشیدن هیزم‌ها، شمر نزدیک آمد و فریاد زد: ای حسین قبل از رسیدن به قیامت در دنیا برای رسیدن به آتش دوزخ شتاب کردی. امام علیه‌السلام فرمود: تو شایسته‌تر به آتشی. در این حین مسلم بن عوسجه از امام علیه‌السلام اجازه



خواست تا او را با نیزه بزند، امام حسین علیه‌السلام فرمود: «نه او را هدف نگیر، من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم»

۷) موعظه بریر بن خضیر همدانی: در صبح عاشورا، بریر از امام علیه‌السلام اجازه گرفت، با سپاه دشمن گفتگو کند، امام علیه‌السلام به او اجازه داد و بریر سوار بر اسب به سپاه نزدیک شد و آنها را موعظه و نصیحت کرد. بریر به آنها گفت: «چرا میان فرزند رسول خدا (ص) و آب فرات مانع شده‌اید» از خدا بترسید، اکنون عترت محمد (ص) در میان شماست، وای بر شما باد که نامه نگاشتید به سرزمین ما بیا، تا جان فدایت کنیم، اکنون آب را بر او بسته‌اید... خداوند در روز قیامت سیرابتان نکند... نامه‌های نوشته خود را فراموش کردید» آن‌ها سخنان بریر را نشنیده گرفتند و او را هدف تیرهای خود قرار دادند، لذا بریر به خیمه‌ها برگشت.

۸) موعظه و اتمام حجت امام حسین علیه‌السلام به سپاه دشمن: امام علیه‌السلام تصمیم گرفت به میدان برود و سپاه دشمن را موعظه کند تا شاید اگر قلبی آماده پذیرش حق است امکان بازگشت داشته باشد. امام علیه‌السلام در حالی که بر اسب سوار بود در برابر سپاه انبوه عمرسعد بود این چنین آغاز به سخن کرد: «در جنگ شتاب نکنید تا درباره حقیی که بر شما دارم سخن گویم... امام علیه‌السلام به معرفی خود که زاده رسول خدا (ص)، فرزند علی بن ابیطالب علیه‌السلام و حضرت فاطمه (س) و بنا به فرموده پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند» اشاره فرمود... امام علیه‌السلام در ادامه فرمود: آیا کسی از شما را کشته‌ام که خون او را از من می‌خواهید؟ یا مالی از شما برده‌ام؟... همه خاموش شدند. پس از آن امام فریاد زد: ای «شبث بن ربیعی» و ای «حجار بن ابجر» و ای «قیس بن اشعث» و ای «یزید بن حارث»آیا شما به من ننوشتید تو بر لشکری می‌آیی که آماده خدمت و یاری تو خواهد کرد و مرا دعوت کردید که یاریم کنید.



قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می گویی و به حکم عبیدالله تن ده. حسین ﷺ پاسخ داد: نه به خدا، نه دست خواری به شما خواهم داد و نه مانند بندگان فرار خواهم کرد. امام ﷺ پس از این گفتگو و اتمام حجت به سوی خیمه‌ها بازگشت.

۹) موعظه زهیر بن قین: زهیر پس از کسب اجازه از امام ﷺ سوار اسب شد و در مقابل سپاه دشمن سخن آغاز کرد و آنان را از عذاب الهی ترساند و دعوت به یاری فرزند پیامبر (ص) کرد و بیان کرد که از یاری عبیدالله ابن زیاد دست بردارند... اما آنها زهیر را تهدید به مرگ کردند و زهیر به آن‌ها فرمود: به خدا سوگند مرگ برای من از زندگی جاودانه با شما شیرین‌تر وگواراتر است... امام ﷺ فرمان داد زهیر را برگردانند و او به سمت اردوگاه امام ﷺ بازگشت. امام ﷺ به زهیر فرمود: به جانم سوگند، خوب موعظه و نصیحت کردی.

۱۰) توجه حر بن یزید ریاحی و پیوستن او به امام ﷺ: پس از صف آرایی دو لشکر، حر نزد عمرسعر رفت و گفت: آیا می‌خواهی با این مرد جنگی؟
عمرسعد که فکر می‌کرد «حر» می‌خواهد او را بیازماید،گفت: آری جنگی خواهم کرد که کمترین مرحله آن افتادن سرها و دست‌ها باشد!
حر گفت: آیا در پیشنهاد آنها رضایت شما را جلب نشده؟ عمرسعد وقتی متوجه شد منظور حُر چیست و حالت اعتراض دارد، به او گفت: «اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم اما امیر تو (عبیدالله) نپذیرفت» حُر وقتی چنین دید، خود را از لشکر به کناری کشید و به یکی از افرادی که به همراهش بود (قره بن قیس) گفت: آیا نمی‌خواهی اسبت را آب دهی، او گفت: نه. حُر دوباره از او پرسید. قره می‌گوید: وقتی متوجه شدم حُر به دنبال بهانه‌ای است که از جنگ کناره‌گیری کند و دوست ندارد من او را ببینم، به او گفتم می‌روم اسبم را آب بدهم، پس از آن، اندک اندک و نزد امام حسین ﷺ آمد. حُر در حالیکه ذره بر اندامش افتاده بود از لشکر



عمر سعد جدا و به سوی سپاه امام ﷷ رفت. حر در برابر امام ﷷ ایستاد و گفت: فدایت شوم، ای پسر رسول خدا، من همان هستم که تو را از بازگشت به وطن باز داشتم... من اکنون از آنچه انجام داده‌ام پشیمانم و به سوی خدا توبه می‌کنم، آیا توبه من پذیرفته است؟ امام ﷷ به او فرمود: آری خدا توبه را می‌پذیرد، اکنون پیاده شو»

حر از امام ﷷ اجازه خواست تا با دشمن کارزار کند، امام ﷷ فرمود: «خدایت رحمت کند» حر در برابر لشکر عمر سعد ایستاد و سخنرانی کرد، در این وقت تیراندازان بر او یورش برده و او را هدف تیرهای خود قرار دادند، وقتی حر چنین دید، بازگشت و نزدیک امام ﷷ ایستاد. «حر هنگام پیوستن به امام ﷷ پسرش علی و برادرش مصعب را دعوت کرد که به سپاه امام ﷷ بپیوندند، آن‌ها پذیرفتند و پیش از حر جنگیدند و به شهادت رسیدند» (پسر دیگر حر را به نام «بُکیر» از پیوستگان به امام ﷷ دانسته‌اند.)

**آغاز نبرد عاشورا، تیرباران صبح و حمله ناگهانی عمرسعد به سپاه امام:** در صبح عاشورا، که وقوع جنگ قطعی بود، هر دو سپاه خود را برای نبرد آماده کردند. بنابر حوادث و اتفاقات رخ داده از زمان نماز صبح تیرباران صبح که نخستین حمله گسترده و عمومی تقریباً بین ساعات ۸/۵ تا ۹ صبح در عاشورا رخ داده است. نخستین نبرد گسترده در صبح عاشورا به وقوع پیوست در این هنگام عمرسعد به دُرید فرمان داد پرچم را پیش ببرد، این کار عمر بیانگر تصمیم او برای شروع جنگ بود. سپس خودش اولین تیر را در کمان نهاد و خطاب به سپاهش گفت: «نزد امیر عبیدالله بگویید که من نخستین کسی بودم که به لشکر حسین تیر انداختنم». تیر پیش روی امام ﷷ بر زمین افتاد. امام ﷷ بلافاصله بر اسب سوار شده و یاران را برای نبرد آماده کرد امام ﷷ فرمود: «بشتابید که این تیرها، سفیران و فرستادگان این قوم است به سوی شما» اما به دلیل حمله ناگهانی و شهادت جمعی از یاران امام ﷷ فرصتی برای مقابله رودررو باقی نمانده بود. گفته



شده: تعداد تیراندازان سپاه دشمن در این حمله حدود ۱۰ هزار نفر بوده‌اند. بنابر اقوالی: در این تیراندازی بی‌امان و پیاپی، حدود دو سوم تا نیمی از سپاه امام علیه‌السلام به شهادت رسیدند، تعداد شهدا را در این تیرباران ۵۱ نفر ذکر کرده‌اند که در میان آنها چهره‌های بزرگی از اصحاب پیامبر (ص) و یاوران امام علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام دیده می‌شوند. فاصله سنی شهدا در این نبرد میان ۲۰ تا ۷۰ سال بوده است.

**حوادث بعد از تیرباران صبح**

۱) بعد از این حادثه جانخراش جمعی از یاران امام علیه‌السلام در زمین افتاده بودند شهادت حدود ۵۱ نفر شکافی در سپاه اندک امام ایجاد کرده بود. از خیمه‌ها صدای گریه برخاسته بود، از طرفی سپاه دشمن گستاخ‌تر و حریص‌تر شده بود. امام علیه‌السلام میدان را نگریست، دستی بر محاسن خویش کشید و زمزمه کرد: «خشم خدا بر قوی است که با هم، هم پیمان و هم اندیشه شدند تا فرزند پیامبرش را بکشند... به خدا سوگند هرگز به آنچه می‌خواهند نمی‌رسند (هرگز تسلیم نمی‌شوم) تا آنگاه که خدای خود را آغشته در خون دیدار کنم»...

یاران باقیمانده امام علیه‌السلام کم شده بودند و کسی از یاران نبود که تیری به او اصابت نکرده باشد، اما در حین حال، هیچ گونه هراس و تزلزلی در آنها دیده نمی‌شد.

۲) اما در لشکر دشمن: شمرذی الجوشن و عمروبن حجاج (از فرماندهان لشکر عمرسعد) فریا زدند که جنگ تن به تن نکنید. بلکه از هر طرف محاصره را تنگ‌تر کنید و کار حسین را یکسره سازید. دشمن نزدیک تر و صحنه برای رزم یاران باقیمانده امام حسین علیه‌السلام فراهم شد.

۳) بعد از حمله غافلگیرانه دشمن، یاران امام علیه‌السلام دیدند که جمع زیادی از آنان به شهادت رسیده‌اند، لذا چند نفری نزد امام علیه‌السلام آمدند و اجازه جنگ و جهاد گرفتند. حضرت امام حسین



با آنها فرمود: «چرا می‌گریید؟ من امیدوارم که پس از ساعاتی دیدگان شما روشن شود» آن‌ها به امام ﷷ گفتند: خدا ما را قربان تو گرداند، ما برای خود گریه نمی‌کنیم، بلکه می‌گرییم که اطرافت تو را حلقه وار گرفتند و ما نیز نمی‌توانیم سودی بر تو رساننده و کاری انجام دهیم» امام حسین ﷷ برای آنها دعای خیر کرد.

**در نبرد تن به تن ۴۶ تن از لشکر امام حسین ﷷ به شهادت رسیدند.**

أ. کوچک‌ترین شهید، عمربن جناده انصاری یازده یا دوازده ساله (پدرش در تیرباران صبح به شهادت رسیده بود)

ب. پیرترین شهید و بزرگترین از نظرگاه شان و منزلت: فرمانده جناح چپ سپاه امام ﷷ حبیب بن مظاهر که حدود ۸۰ سال عمر داشت.

ج. تنها زن شهید: هانیه همسر عبدالله بن عمیر کلبی

د. طول زمان شهادت شهیدان نبرد تن به تن: حدود ۲/۵ الی ۳ ساعت.

ه. نحوه رفتار امام ﷷ پس از شهادت یاران: امام ﷷ به میدان می‌شتافت و سر آنها را به دامان می‌گرفت و سپاسگزاری می‌کرد. (امام ﷷ مجال یافت با تعدادی از شهیدان این گونه عمل کند.)

**مبارزه تن به تن در قبل از ظهر عاشورا**

در مبارزه تن به تن، نخستین کسانی که از سپاه عمربن سعد به میدان آمده به مبارزه طلبیدند «یسار غلام عبیدالله بن زیاد» و «سالم غلام زیاد بن ابیه» بودند. در این هنگام «حبیب بن مظاهر»



و «بریربن خضیر» برخاستند، امام علیه‌السلام به آنها اشاره داد و آنها نشستند (امام علیه‌السلام می‌خواست جوانی برخیزد).

۱) اولین شهید تن به تن: «عبدالله بن عمیر کلبی» که همراه همسر و مادرش به کربلاء آمده بود، با قامتی استوار برخاست و اجازه مبارزه گرفت. در این مبارزه، «عبدالله» با یک ضربه «یسار» را از پای در آورد، سالم به او حمله کرد در اثر این حمله انگشتان دست چپ عبدالله جدا شدند. اما عبدالله به نبرد با او ادامه داد و با ضربات پی در پی او را از پای درآورد و به نزد امام علیه‌السلام آمد و دوباره با تشویق مادر و همسرش به میدان رفت و به نبرد پرداخت و پس از کشتن دو تن دیگر به شهادت رسید. (عبدالله در هنگام شهادت کمتر از ۳۰ سال داشت.) دشمنان سر عبدالله را به سمت مادش در کنار میدان پرتاب کردند، مادرش آن را بوسید و به میدان پرتاب کرد و گفت: «ما چیزی را که در راه خدا داده‌ایم پس نمی‌گیریم» (در اینکه اولین شهید تن‌به‌تن عبدالله بن عمیرکلبی یا حر بن یزیدریاحی، اختلاف است)

۲) هانیه همسر عبدالله بن عمیر کلبی: پس از شهادت همسرش، پیشانی‌اش را بوسید و گفت: بهشت بر تو گوارا باد، از خدا بخواه مرا نیز با تو هم سفر کند. عمرسعد اشاره کرد غلامش رستم را فرستاد تا با ضربه عمودی به این صحنه خاتمه دهد، عمود فرود آمد و جویباری از خون بر صورت هانیه نشست. هانیه اولین زن شهید و تنها زن شهید در کربلاء بود که در هنگام شهادت ۱۸ تا ۲۰ سال داشت.

۳) حر بن یزید ریاحی: حر از چهره‌های سرشناس کوفه بود. پس از پیوستن به امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا از امام علیه‌السلام اجازه میدان گرفت، دشمن را موعظه کرد اما فایده نداشت. در میدان رزم چندین تن به مبارزه با حر آمدند و کشته شدند، اسب او را هدف تیر قرار دادند اما



حر پیاده جنگید. پس از آنکه عده‌ای به دست او کشته شدند، عمر سعد دستور داد ۵۰۰ تیرانداز او را هدف قرار دهند و پس از نبردی سنگین به زمین افتاد، عده‌ای از یاران او را از زمین میدان نیز بیرون آوردند. امام علیه‌السلام در کنارش آمد و گفت: تو حر «آزاده‌ای» همانگونه که مادرت تو را نامید، تو حُر در دنیا و سعادتمند در آخرتی. (حر در هنگام شهادت پنجاه ساله بود)

۴) مصعب بن یزید ریاحی: وی برادر حر بود و در کوفه زندگی می‌کرد، او رشید، رزم آزموده، حق طلب و سوارکاری ورزیده بود، او پس از سخنرانی حر و ارشادش، به میدان رفت و پس از نبردی دلاورانه پیش چشم برادرش به شهادت رسید. (هنگام شهادت حدود ۴۵ ساله بود.)

۵) قُره یا عُروه غلام حر: پس از شهادت حر از لشکر عمر سعد جدا و پس از رزمی دلیرانه و کشتن تعدادی از سپاه دشمن خود را به خدمت امام(ع) رسانید. پس از پیوستن، با چشمانی اشکبار از امام عذرخواهی کرد چرا که نبرد خود را بدون اذن امام(ع) آغاز کرد، او پس از اجازه امام(ع) به میدان رفت و دیگر باره جنگید و به شهادت رسید. (هنگام شهادت ۴۰ ساله بود)

۶) علی بن حُر ریاحی: علی فرزند حُر بود و از هنگام حرکت «حر» از کوفه به نخیله و در بستن راه بر امام علیه‌السلام همراه پدر بود. وی جوانی رشید، شجاع، پاکدامن، بصیرتمند و دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام بود. پیوستن علی به امام علیه‌السلام همراه با پدر یا اندکی پس از آن باشد. نوشته‌اند: حُر پیش از نبرد از فرزندش خواست که به میدان رود و پیش روی امام عاشقانه بجنگد وی در نبرد حماسی خود ۲۴ تن از سپاهیان دشمن را از پای درآورد و سرانجام جلوی چشم پدر به شهادت رسید. (علی بن حر هنگام شهادت تقریباً ۲۵ ساله بود)



تعداد شهدای تن به تن را ۴۶ نفر بیان کرده‌اند

**حماسه قبل از نماز ظهر**

۱) در این زمان، عمر بن حجاج گفت: ای مردم کوفه، بر باور و اعتقاد و همدلی خود پایدار باشید و در مبارزه با کسی که سرکشی کرده و از دین برگشته تردید نکنید.
اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در پاسخ فرمود: ای عمرو بن حجاج آنان را به مبارزه با من برمی انگیزی؟ ما از دین برگشته و شما پایدار و استوار مانده‌اید؟ به خدا سوگند اگر بر این باور قبض روح شوید خواهید دانست که کدام از دین برگشته و شایسته آتش است. پس از این گفتگوها عمرو بن حجاج با بخش راست سپاه عمرسعد از سمت راست فرات به امام علیه‌السلام و یارانش حمله ور شدند و نخستین شهید این درگیری مسلم بن عوسجه اسدی بود.

۲) حصین بن تمیم با ۵۰۰ تیرانداز به یاران امام حمله کردند که اسبان امام را بکشند، پس از کشته شدن اسب‌ها و مجروح شدن جمعی از یاران، اصحاب باقیمانده پیاده جنگیدند.

۳) در نبرد با شمر ده تن از یاران امام علیه‌السلام به رهبری زهیر بن قین شرکت کردند، که تعداد کشته شدگان دشمن به ده‌ها تن از یاران امام علیه‌السلام چند تن بیشتر شهید نشدند.

۴) هجوم به خیمه‌ها: ناتوانی عمر سعد و سپاهیانش از نبرد با یاران امام علیه‌السلام آن‌ها را بسیار خشمگین کرد، عمر سعد دستور داد به خیمه‌ها حمله کنند، چند نفر از یاران امام در کنار خیمه‌ها ایساده و به دفاع پرداختند و آنها را دور کردند، دوباره عمرسعد دستور داد خیمه‌ها را آتش بزنند. شمر فریاد زد آتش بیاورید تا این خیمه‌ها را بسوزانیم، زنان و کودکان فریاد کشان از خیمه بیرون آمدند. امام علیه‌السلام فریاد کشید: ای شمر، هیچکس را در جایگاه و پایگاه، زشت‌تر



از تو ندیدم و هیچ سخنی را بی شرمانه تر و وقیحانه‌تر از سخن تو نشنیدم، می گویی آتش بیاورند تا خیمه و خیمه نشینان مرا بسوزانی؟ خداوندتو را در آتش بسوزاند. زنان را می ترسانی؟ «شمر» شرمسارانه عقب نشست. شمر نیزه خویش را در خیمه امام علیه السلام فرو برده بود، یاران دلاورانه او را واپس راندند که در این نبرد، «ابوعزه ضبابی» از یاران شمر کشته شد.

۵) این نبردها و چند حمله دشمن و مقاومت یاران امام علیه السلام تا حدود اذان ظهر ادامه یافته است . (حدود دو الی دو ساعت و نیم طول نبرد است)

## قبل از نماز ظهر عاشورا

در حالی که یاران جان باخته امام علیه السلام در زیر آفتاب گرم عاشقانه مبارزه می کردند و شهدای گلگون در گوشه و کنار میدان می‌درخشیدند، «ابوثمامه عمرو بن عمرصائدی» از یاران امام علیه السلام وقتی متوجه نماز ظهر شد، به امام علیه السلام گفت: جانم به فدایت! می‌بینم که این مردمان به تو نزدیک گشته‌اند و سوگند به خدا که تو کشته نخواهی شد تا قبل از آنکه من در پیش روی شما کشته شوم، ولی دوست دارم هنگامی که خدای را دیدار می کنم نماز را خوانده باشم. امام علیه السلام فرمود: به یاد نماز افتادی خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری این آغاز وقت نماز است. امام علیه السلام فرمود: «از اینها بخواهید دست ازجنگ بردارند تا ما نماز بخوانیم»

## شهادت حبیب بن مظاهر

با اعلام زمان برای نماز، یکی از سپاه دشمن به نام «حصین بن تمیم» فریاد زد: این نماز پذیرفته نیست. حبیب بن مظاهر با شنیدن این سخن پاسخ داد، ادعا می کنی نماز از خاندان پیامبر (ص) پذیرفته نیست و از توی حمار پذیرفته می‌شود؟ «حصین» با شنیدن این سخنان به حبیب بن مظاهر حمله کرد، حبیب شمشیری به اسب او زد و بر زمین افتاد، پس از کارزار بین حبیب و



یاران حصین سرانجام حبیب با نیزه مردی از بنی تمیم بر زمین افتاد و حصین با شمشیر بر سر او زد و به شهادت رسید و سر از بدن پیر پارسای کربلا جدا نمودند (در این کارزار تعداد کشته شدگان به دست حبیب ۳۵ تن ذکر کرده اند و یکی از سپاهیان از قبیله بنی تمیم به نام بدیل بن صریم به دست حبیب کشته شد)

**نکته:** گفته‌اند: حبیب برای رفتن به میدان نبرد و حصین، با اباعبدالله علیه‌السلام وداع کرد و گفت: مولای من، دوست دارم نمازم را در بهشت تمام کنم، سلام تو را به جدت، پدرت و برادرت خواهم رساند.

### شهیدان دیگر قبل از نماز ظهر

پس از حبیب بن مظاهر، قره بن ابی قره و انس بن حارث جنگیدند و به شهادت رسیدند.

### برگزاری نماز ظهر (نماز خوف)

پس از شهادت حبیب، امام علیه‌السلام با اندک یاران باقی مانده، همراه با بنی هاشم برای برپایی نماز ظهر عاشورا آماده شدند. امام علیه‌السلام به «زهیربن قین و سعید بن عبدالله حنفی» در پیشاپیش صفوف نماز قرار بگیرند. دشمنان، امام علیه‌السلام و یارانش را هدف قرار دادنند، «سعید بن عبدالله» آماج تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها شده بود که در اثر جراحات بر زمین افتاد. آنگاه رو به امام علیه‌السلام کرد و گفت: ای فرزند پیامبر (ص) آیا به عهد خود وفا کردم؟ امام علیه‌السلام فرمود: آری، تو پیشاپیش در بهشتی. پس از نماز، «عمرو بن قرظه» نیز که مدافع نماز امام علیه‌السلام بود جنگید و به شهادت رسید. با شهادت این یاران پاکباز، چند تن از اصحاب بازمانده، خود را برای نبرد با دشمن آماده کردند (یاران باقیمانده ۹ تن بودند «نه تن»)



**امام خطاب به یاران فرمود:** «یاران من اینک درهای بهشت گشاده است... هنگامه آن است که دین خدا را پاس دارید و حرم رسول خدا رو نگاهبان باشید» با شنیدن سخنان امام علیه‌السلام اهل حرم بیرون آمدند و به یاران گفتند: ای جماعت مسلمان! ای راست قامتان صبور، دین خدا را حمایت کنید و دشمنان را از حرم رسول خدا عقب برانید. یاران با شنیدن این سخنان گریستند و با همه توان فریاد برآوردند: ای خاندان پیامبر، جان‌های ما فدای جان‌های شما... به خدا سوگند تا زنده‌ایم دشمن را مجال نزدیک شدن نمی‌دهیم. ما جانهایمان را برای قربانی نگه داشته‌ایم تا تقدیم تیغ و سنان کنیم و طعمه ی این گرگان و گرسنگان سازیم. می‌جنگیم تا جرعه مرگ بنوشیم و می کوشیم تا لباس فوز و فلاح بپوشیم.

**شاخص‌ترین شهید پس از نماز:** زهیر بن قین فرمانده جناح راست سپاه اباعبدالله علیه‌السلام – ۶۰ ساله

**چهره شاخص شهید:** ابو ثمامه صائدی مؤذن کربلاء – ۶۰ ساله

**اسامی هفت دیگر:**

۱) سعید ابن عبدالله حنفی – ۵۰ ساله

۲) عمرو بن قرظه بن کعب انصاری – ۶۰ ساله

۳) سلمان بن مضارب بن قیس جبلی – ۴۰ ساله

۴) شبیر بن عمر – ۵۰ ساله

۵) ضرغامه بن مالک ثعلبی – ۳۰ ساله

۶) حجاج بن مسروق جعفی – ۵۰ ساله

۷) ابوالحتوف بن حرث انصاری عجلانی – ۵۲ ساله



## شهادت ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی

ابو ثمامه از قبیله همدان و اهل کوفه بود. او شبانه و مخفیانه از کوفه بیرون زد و پس از شهادت مسلم در ۲۸ ذی الحجه در عذیب الحجانات به امام علیه‌السلام پیوست. در قیام مسلم از یار و یاوران او بود، به این دلیل پس از شهادت مسلم به شدت تحت تعقیب بود. از تابعین و یاور امیر مومنان علیه‌السلام در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان و از یاران امام حسن علیه‌السلام بود، در زهد و پارسایی، شجاعت و شهامت، بصیرت و قرآن شنایی شناسی شهره بود. پس از نماز از امام علیه‌السلام اذن میدان گرفت و در میدان جنگ به شهادت رسید ( ۶۰ ساله بود).

## زهیر بن قین جبلی

زهیر در شمار بزرگترین اصحاب عاشورا است. اهل کوفه بود، ابتدا سر همراهی با امام علیه‌السلام را نداشت. در منزل «زرود» علیرغم میل باطنی، به تشویق همسرش پس از آمدن پیک امام علیه‌السلام به خیمه‌اش و دعوت برای همراهی امام علیه‌السلام به محضر امام علیه‌السلام رسید و در مدتی کوتاه تا مقام فرماندهی جناح راست سپاه امام حسین علیه‌السلام پیش رفت. زهیر، سخنور و خطیب، شجاع و مدبر، بصیر و مدیر، قرآن شناس، ایثارگر، رزم دیده، صبور در شداید و قاری و شب زنده دار بود. در نهم محرم، وقتی شمر آماده حمله شد، زهیر همراه با حضرت عباس و نوزده تن دیگر برای گفتگو بود، زهیر با سپاه عمرسعد و شخصی به نام غزره گفتگو کرد. در شب عاشورا، پس از دعوت امام علیه‌السلام به رفتن یاران، زهیر یکی از خطبه خوانان آتشین بود که اعلام وفاداری کرد. در روز عاشورا، به نصیحت سپاه عمرسعد پرداخت، ناسزایش گفتند، دیگر بار موعظه کرد، شمر به سوی او تیر انداخت، زهیر تیر و سخنان ناروای شمر را پاسخی سزاوار داد. امام علیه‌السلام فرمان بازگشت به او داد، زهیر پس از آن، حمله شمر و یارانش را برای آتش زدن خیمه‌ها دفع



کرد. ظهر عاشورا جان خویش را سپر نماز امام ﵇ کرد و پس از نماز در نبردی دلیرانه و کشتن ۱۲۰ نفر از سپاه دشمن به دست «کثیر عبدالله شعبی» و «مهاجر بن اوس تمیمی» به شهادت رسید.

## دستور عمرسعد به تیراندازان و از پای درآوردن اسب‌ها

عمر سعد به «عمرو بن حجاج» دستور داد گروهی از تیراندازان بروند و یاران امام ﵇ را تیرباران کرده و اسبان اصحاب را از پای درآورند، لذا جنگ سختی در گرفت. یاران باقیمانده امام ﵇ با آنحضرت وداع می‌کردند و می‌گفتند: «السلام علیك یا بن رسول الله» امام ﵇ پاسخ می‌داد: «علیك السلام» و به دنبال آن می‌فرمود: «و نحن خلفك ما هم به دنبال شما هستم» با شهادت اصحاب امام ﵇ جز بنی هاشم، یار و یاوری برای امام ﵇ باقی نماند.

## استغاثه و استنصار امام حسین ﵇

هنگامی که امام ﵇ جنازه‌های یاران خود را مشاهده کرد، فریاد زد: «آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد، آیا دفع کننده‌ای نیست که دفع دشمن از حرم رسول خدا به نماید!» زنان که این سخنان را از حضرت امام حسین ﵇ شنیدند گریستند و شیونشان زیاد شد. در این وقت، دو نفر از انصار به نام‌های «سعد بن حارث» و برادرش «ابوالحنوف» که در لشکر عمر سعد بودند و صدای استغاثه امام ﵇ و گریه زنان حرم را شنیدند از لشکر عمرسعدبیرون آمده و به طرف لشکر عمر سعد حمله کردند، جنگیدند تا به شهادت رسیدند.



# باب یازدهم نبرد و شهادت بنی هاشم و حوادث آن

## شهادت بنی هاشم

امام حسین علیه السلام تمام یاران وفادار خود را از دست داد. امام(ع) یاران خود را در هنگام رفتن به میدان تشویق و دعا می‌کرد، گاه به میدان می‌آمد و سرِ یاران را بر زانو می‌گرفت و از فداکاری و جان نثاری و شجاعت آنان قدردانی و سپاسگزاری می‌کرد... اینک امام(ع) بود و بنی هاشم. اکنون باید بنی هاشم در واپسین ساعات عاشورا جانفشانی کنند.

## تعداد شهدای بنی هاشم

در مورد تعداد این عزیزان آمارهای مختلفی بیان کرده‌اند. آمار شهدای بنی هاشم را در زیارت ناحیه به شرح زیر گفته‌اند:

۱. امام حسین علیه السلام و دو فرزندش (علی اکبر و علی اصغر) - ۳ نفر



۲. فرزندان امیرمومنان علی علیه‌السلام – ۵ نفر

۳. فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السلام –۳ نفر

۴. فرزندان حضرت عقیل علیه‌السلام – ۵ نفر

۵. فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه‌السلام – ۲ نفر

**اولین شهید بنی هاشم:** حضرت علی اکبر علیه‌السلام

**آخرین شهید بنی هاشم:** ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام

**اما اگر:** فرزندان مسلم را که از کربلا گریخته و اسیر شده به دست عبیدالله را محاسبه کنیم. آخرین شهیدان از بنی هاشم: «محمد بن مسلم بن عقیل و ابراهیم بن مسلم بن عقیل» خواهند بود.

**دو تن از بنی هاشم که در روز عاشورا جنگیدند و زخمی شدند:**

۱) نخستین رزمنده امام سجاد علیه‌السلام بود که در حالت بیماری در بخشی از جنگ شرکت کرد و مجروح شد و تن زخم خورده‌اش را از رزمگاه بیرون آوردند. خداوند او را از شر دشمن حفظ کرد و پس از کربلاء همراه زنان به اسیری رفت.

۲) دومین رزمنده بنی هاشم در عاشورا، حسن بن حسن یا (حسن مثنی) بود که در نبردی سخت دستانش ضربه دیدند و بیهوش بر زمین افتاد ودشمن تصور کرد کشته شده او را رها کرد و روز بعد که برای جدا کردن سرهای شهدا اقدام شد، یکی از افراد سپاه عمرسعد که نسبت خویشاوندی با مادر حسن داشت مانع کشتن او شد. او بعدها با دختر امام حسین علیه‌السلام



ازدواج کرد و در سن ۵۰ سالگی همچون پدر بزرگوارش مسموم و به شهادت رسید و در بقیع دفن شدند.

### شهدای بنی هاشم به ترتیب شهادت

۱) علی بن الحسین علیه‌السلام (علی اکبر): اولین و پیشتازترین شهید بنی هاشم، فرزند ارشد امام حسین علیه‌السلام او هنگام شهادت ۲۶ یا ۲۷ ساله بود.

**ویژگی‌های علی اکبر:** علی اکبر از سه بعد وجودی شبیه پیامبر (ص) بود، خلقت، خلق و خوی، نطق و گفتگو، قامت رشید، شجاعت و وقار و ادب او را همانند معصوم ساخته بود. وی هم رکاب پدر بزرگوارش از مدینه به مکه و از مکه تا کربلاء بود. سخاوت و مردم‌داری، مهمان نوازی و دستگیری از درماندگان از ویژگی‌های رفتاری او از دوران نوجوانی بود، حتی معاویه دشمن کینه‌توز اهل بیت، او را شایسته‌تر از همگان برای خلافت می‌دانست. علی اکبر علیه‌السلام در کنار عموی رشیدش حضرت عباس علیه‌السلام بزرگ‌ترین یاور پدر بود، در آب آوردن، مذاکره با دشمن، آرام کردن خیمه‌ها، مسئولیت اصلی به عهده وی و عمویش ابوالفضل علیه‌السلام بود. علی اکبر علیه‌السلام در روز عاشورا مؤذن شد و اذان صبح با صدای او درکربلا طنین افکن شد. روز عاشورا پس از شهادت همه یاران، اولین کسی که اذن میدان طلبید علی اکبر علیه‌السلام بود. حضرت علی اکبر علیه‌السلام با بدرقه پدر به میدان رفت و پس از خواندن رجز: «من علی بن الحسین بن علی‌ام، ما و خانواده خدایی ما، به پیامبر (ص) سزاوارتریم. به خدا سوگند فرزند ناپاک دامن را بر ما حکومتی نیست. آیا نمی‌بینی چگونه از پدرم حمایت و پاسداری می کنم؟ در این هنگام یکی از جنگجویان به نام «طارق با پسر و برادرش» به نبرد آمدند که هر سه کشته شدند. «بکر بن غانم» به جنگ علی اکبر علیه‌السلام آمد، حضرت چنان ضربتی زد که زره او پاره شد و با ضربه‌ای



دیگر او را به دو نیم کرد. پس از آن به سپاه حمله کرد و ۱۲۰ نفر را از پای درآورد و سپس با تنی زخمی به حضور پدر بازگشت و گفت: پدرجان تشنگی مرا می‌کشد و سنگینی سلاح مرا از پای درمی‌آورد. امام عليه‌السلام زبان در کامش نهاد.

امام فرمود: به جنگ دشمنانت بازگرد. کمی دیگر صبوری که پیش از غروب، جدت با جام لبریز سیرابت خواهد کرد. به گونه‌ای که دیگر هرگز تشنه نشوی.

علی اکبر عليه‌السلام به میدان رفت و رجز خاند. سپس از راست به چپ می تاخت و شمشیر مرگبارش را فرود می‌آورد، در نبرد دوم او هشتاد چند کشته شدند. او می جنگید و رجز می خواد، در این هنگام تیر «منقذ بن مره» بر گلویش نشست حلقه محاصره تنگ‌تر شد و منقذ در فرصتی دیگر ضربه‌ای بر سر علی اکبر فرود آورد. علی اکبر دست در گردن اسب افکند، خون بر چشمان اسب نشست و اسب علی اکبر را میان دشمن برد هرکسی ضربه‌ای زد به گونه‌ای که «فقطعوه بسیوفهم، اربا اربا». لحظه افتادن پدر را صدا کرد. امام عليه‌السلام خود را کنارش رساند. علی اکبر چشم گشود و امام عليه‌السلام را گفت: پدر جان خداحافظ! این جدم محمد (ص) است، این جدم علی مرتضی عليه‌السلام است و جده‌ام خدیجه کبری (س) است و جده‌ام فاطمه زهرا (س) که همه مشتاق تواند و پیامبر (ص) می‌فرماید: هر چه زودتر نزد ما بیا. حضرت علی اکبر عليه‌السلام در آغوش پدر چشم فرو بست، امام عليه‌السلام مهاجمان را از طرف علی اکبر دور کرد. جوانان بنی هاشم را صدا کرد تا بدن علی اکبر را به خیمه بیاورند. در این هنگام چند صدا در کربلاء پیچید. حسین عليه‌السلام گریه کنان زمزمه می‌کرد: «یا حبیباه، یا ثمره فواداه، یا نور عیناه».

زینب (س) می‌خواند و می‌گریست و دیگر بار زمزمه حسین عليه‌السلام: «عزیزم، علی، تو از اندوه وغم دنیا رها شدی و به رحمت و آرامش دوست پیوستی، ولی پدر ماند و مرثیه خوان تو شد، من نیز به زودی به تو خواهم پیوست».



۲) عبدالله بن مسلم بن عقیل: عبدالله فرزند حضرت مسلم ابن عقیل علیه السلام ، مادرش رقیه دختر امام علی علیه السلام در کربلا ۱۴ ساله بود. عبدالله در عاشورا سه بار جنگید و ۹۸ نفر را از پای درآورد. «عمرو بن صبیح صیداوی» تیری به سوی او پرتاب کرد، عبدالله که دست خود را بر پیشانی برد تا عرق را بزداید، تیر دست او را به پیشانی دوخت. او در تلاش جدا کردن تیر بود که تیری دیگر آمد و بر قلبش نشست، در این هنگام «زید بن ورقاء جهنی» یا «اسید بن مالک» نیزه‌ای در سینه‌اش نشاند. تیرانداز نزدیک شد. تیر را از قلبش بیرون کشید، اما بیرون کشیدن تیر از پیشانی نافرجام ماند.

۳) عون بن جعفر طیار: عون، پسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام است، او بخشنده، بصیر در دین، پرورده دامان علی علیه السلام قهرمان جمل، صفین و نهروان، شیفته اباعبدالله علیه السلام و شبیه پیامبر (ص) در خَلق و خُلق بود. در روز عاشورا به میدان رفت و پس از کشتن ۴۸ نفر سواره و پیاده، «زید بن ورقاء جهنی» و «عروه بن عبدالله ختعمی» اسبش را پی کردند. (اسبش را به زمین انداختند). عون در هنگام شهادت ۵۷ ساله بود. (برخی وجود او را در کربلاء انکارکرده‌اند وگفته‌اند با «عون بن عبدالله بن جعفر» اشتباه شده است.

۴) جعفر بن عقیل بن ابی طالب: جعفر فرزند عقیل، جوانی سخاوتمند، پرشور، قرآن شناس و دوستدار اباعبدالله علیه السلام، جعفر به میدان شتافت و پانزده تن را به خاک و خون کشید و سرانجام در محاصره دشمن، «عروه بن عبدالله ختعمی» و «بشربن خوط همدانی» او را به شهادت رساندند. جعفر هنگام شهادت ۲۵ ساله بود.

۵) عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب: عبدالرحمن خوش قامت، رشید، استوار، اورا اهل عبادت و زهد و بصیرتمند در دین و قرآن، شجاع، شمشیرزن و رزم آزموده می‌دانستند. روز



عاشورا از امام عليه السلام اذن میدان گرفت پس از خواندن رجز، پس از نبردی سخت و کشتن ۱۷ سوار دشمن در حلقه محاصره افتاد و «عمربن خالد جهنی» و «بشر بن سوط» با نیزه بر شانه‌اش زدند و سپس با تیری که بر قلبش نشست به شهادت رسید. (عبدالرحمن ۳۵ ساله بود). مختار قاتلان وی را در بیابانی یافت و دستور داد گردنشان را قطع و سپس بسوزانند.

۶) موسی بن عقیل بن ابی طالب: موسی فرزند عقیل، خوش قامت، رشید و شجاع، زاهد و عابد، بصیرت در دین و شیفتگی و ارادت به ابا عبدالله عليه السلام و دشمن ستیزی از ویژگی‌ها و فضایل موسی بود. روز عاشورا به اذن امام عليه السلام به میدان تاخت و بعد از خواندن رجز، نبرد را آغاز کرد، سی تن را کشت اما باران سنگ و تیر و نیزه از هر سو می‌بارید، نیزه «عمرو بن صبیح صیداوی» از کمینگاه بر پهلویش نشست و از اسب بر زمین افتاد و به شهادت رسید (هنگام شهادت ۳۲ ساله بود)

۷) محمد بن مسلم بن عقیل: این جوان برومند و دلیر از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلاء هم رکاب برادرانش و امام عزیزش بود، او علی‌رغم سن اندک، صلابت و وقار و شکوه جوانانه داشت. شب عاشورا نیز در حلقه یاران اعلام وفاداری کرد و پا به پای پیران زاهد و پارسا به تهجد و زمزمه قرآن پرداخت. محمد می جنگید و رجز می‌خواند، کم کم غبار میدان فرونشست، محمد بر زمین افتاده بود. قاتلان این نوجوان را «ابو مرهم ازدی» و «لقیط بن اباس جهنی» نوشته‌اند (محمد در هنگام شهادت ۱۳ ساله بود) امام حسین قاتلان محمد را نفرین کرد.

۸) محمد بن عبدالله بن جعفر: مادر محمد را حضرت زینب کبری (س) داسته اند. محمد مظهر وقار و ادب و سیرت زینبی بود، او شجاع و دلاور، دین شناس، پاک باز و ارادتمند اباعبدالله (ع) بود. عصر عاشورا، مادرش او را آماده نبرد کرد، بی آنکه خود تماشاگر نبرد او



باشد. محمد با اذن دایی خویش به میدان قدم گذاشت و پس از خواندن رجز، به میدان رفت می‌جنگید و شمشیر می‌زد، ۱۰ تن به دست او کشته شدند سرانجام در سنگ باران و نیز اندازی و ضربات شمشیر از رمق افتاد «عامر بن نهشل تمیمی» نیزه‌ای برکمرگاهش نشاند. محمد با این ضربه به شهادت رسید. (او هنگام شهادت ۱۸ ساله بود)

۹) محمد بن علی بن ابیطالب: محمد، مشهور به محمد اصغر، کوچک‌تر از محمد حنفیه بود. او رزمنده و چالاک، عالم به قرآن و معارف اهل‌بیت، فداکار و پاک باز و وفادار به اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بود. محمد پس از خواندن رجز، در میدان چون شیری شر زده به دشمن حمله می‌برد و شمشیر می‌زد، پس از نبردی سنگین در محاصره قرار گرفت. «عقبه الفنوی» بر او نیزه زد و «زجر بن بدر نخعی» شمشیر خود را در پهلویش نشاند و مردی از «بنی دارم» تیر بر سینه‌اش زد. محمد با تنی همه زخم به شهادت رسید. (او هنگام شهادت ۳۶ ساله بود)

۱۰) ابوبکر بن حسن بن علی بن ابیطالب: ابوبکر یکی از فرزندان رشید امام مجتبی علیه‌السلام درکربلاء است، او رشید، شجاع، دارای سیمای زیبا و درخشان، عشق به قرآن و شیفته امام حسین(ع) بود. ابوبکر بعد از نماز ظهر عاشورا، اذن میدان گرفت و رزم خود را با رجز آغاز کرد، او پس از نبرد به نزد امام علیه‌السلام آمد و آب طلبید و امام علیه‌السلام او را به صبوری خواند، ابوبکر پس از کشتن ۱۴ تن بازگشت و دیگر بار جنگید و در محاصره قرار گرفت. ضربه‌های پی درپی، زخم برزخم می‌آوردند، سرانجام آخرین ضربه‌ها را «عبدالله عقبه غنوی» فرود آورد و در آخرین دم «حرمله بن کامل اسدی» همراه با «عقبه غنوی» او را به شهادت رساندند (او در هنگام شهادت ۱۵ یا ۱۶ ساله بود)



۱۱) عمر بن علی بن ابیطالب: عمربن علی، صبور، بصیر، دشمن شناس،فصیح، سخاوتمند و مهذب بود. عمر به میدان تاخت و مبارز طلبید، «زحر» مغرور و خشمگین پیش آمد، عمر چنان شمشیر بر فرقش نواخت که از کلاه خود تا میانه سر او را شکافت، «عمر» تیغ را بیرون کشید و چنان برگردن زحر کوبید که سرش چون گوی در میدان افتاد. عمر می‌جنگید و پیش می تاخت و چندین تن را از پای درآورد، به فرمان عمر سعد اسبش را پی کردند (پاهای اسبش را زدن تا به زمین افتاد) سپس سنگ بارانش کردند. در حلقه تنگ محاصره، قامت رشید او بر خاک افتاد (عمر ۳۵ ساله بود)

۱۲) عبدالله بن علی ابن ابیطالب: عبدالله دومین فرزند حضرت ام البنین (س) و پنجمین فرزند پسر امام علی علیه‌السلام بود. او در بخشندگی، نیکوکاری، رشادت، شجاعت و جوانمردی شبیه به پدر بزرگوارش بود. در روز عاشورا به اشارت برادرش ابوالفضل علیه‌السلام به میدان شتافت، او در مقابل نگاه برادرش می‌جنگید، رزم او درعطش و زخم، شگفت انگیز بود، برخی می گویند تا ۱۲۰ نفر به دست او کشته شدند. زخم‌های فراوان بر تن عبدالله نشست و سرانجام به دست «هانی بن ثبیت حضرمی» که دو ضربه بر فرقش فرود آورد و با نیزه «خولی بن یزید اصبحی» و مردی از بنی تمیم به شهادت رسید (هنگام شهادت ۲۵ ساله بود)

۱۳) عثمان بن علی بن ابی طالب: عثمان سومین فرزند ام البنین (س) است. شجاعت، فصاحت و بلاغت، سخاوت و وفاداری به امام حسین علیه‌السلام ، صبوری در شداید، دشمن‌شناسی و بصیرت در دین برخی از فضایل عثمان است. او دارای قامت رشید بود به گونه‌ای که دشمن را به اعجاب واداشت. روز عاشورا، حضرت عباس علیه‌السلام او را به رزمگاه فرستاد. عثمان پس از رجز خوانی به میدان شتافت، در رزمگاه از همه طرف محاصره شد، عده‌ای را به خاک و خون



کشید، ناگهان تیر «خولی بن یزید اصبحی» پیشانی‌اش را شکافت و عثمان بر زمین افتاد، تبهکاری از قبیله «بنی ایابن دارم» بر سینه‌اش نشست و سرش را جدا کرد (عثمان ۲۳ ساله بود و برخی او را ۲۱ ساله تا ۳۳ ساله نوشته‌اند.)

«در یک جمله از زیارت ناحیه، اشاره به شهادت او با تیر مسموم شده، از اینجا معلوم می‌شود که تیرهای دشمن در بعد از ظهر زهرآلود بوده‌اند.»

۱۴) عون بن علی بن ابی طالب: عون شجاع و رشید، خوش صورت و خوش سیرت، سوارکاری ماهر و تیراندازی قوی بود. استواری در دین، بصیرت، روشن‌بینی و وفاداری به اهل بیت از فضایل او بود. عون با خواندن رجز نبرد دلاورانه خود را آغاز کرد. «ابن الاهجار» با دو هزار تن او را محاصره کردند. جنگید و محاصره را شکست و بازگشت، امام حسین علیه‌السلام سر و رویش را بوسید و اسب «ادهم» را برای نبرد مجدد به او داد و از او خواست دمی استراحت کند، عون گفت: فقط برای زیارت دوباره‌ات آمدم. در بازگشت به میدان «صالح بن سیار» به جنگ او آمد، او به «عون» دشنام داد، عون نیزه بر گلویش نشاند. دمی بعد برادر صالح «بدر» به خونخواهی آمد، او نیز کشته شد. نبرد «عون» شبیه امیر مومنان علیه‌السلام بود. سرانجام «عون» پس از زخم فراوان با نیزه «خالد بن طلحه» از اسب فرو افتاد. (در هنگام شهادت ۴۵ ساله بود)

۱۵) جعفر بن علی بن ابیطالب: جعفر فرزند آخر ام البنین (س) وکوچکترین برادر ابوالفضل علیه‌السلام بود. او بعد از شهادت یاران و برادرانش در عصر عاشورا به میدان رفت و رجز خواند. او پس از رزمی سنگین هدف تیرباران دشمن قرار گرفت. تیر «خولی اصبحی» بر شقیقه‌اش نشست و دیگری تیر بر چشمش نشاند جعفر از اسب فرود افتاد و «هانی بن ثبیت» سر او را جدا کرد. (در هنگام شهادت ۲۱ ساله بود)



۱۶) عبیدالله بن عبدالله بن جعفر: عبیدالله فرزند عبدالله بن جعفر و نام مادرش را خوصاء دختر حفصه نوشته‌اند. وی جوانی رشید، قرآن شناس، جسورو صبور در نبرد، عارف به دین و شیفته امام حسین علیه‌السلام بود. بعد از شهادت برادرش «عون» از امام علیه‌السلام اجازه میدان گرفت. میدان لبریز از غبار و تن پاک شهیدان، بر خاک افتاده بود، عبیدالله از کنار پیکر برادرش گذشت و شمشیر چرخان به سپاه دشمن زد. پس از رزمی سنگین و کشتن چند تن از سپاه دشمن در محاصره قرار گرفت و سرانجام با تنی همه زخم، بر خاک داغ کربلاء افتاد. قاتل عبدالله را «بشر بن حویظ قانصی» نوشته‌اند.

۱۷) عون بن عبدالله بن جعفر: فرزند حضرت زینب علیهاالسلام، پیوستن «عون» و«محمد» به کاروان امام حسین علیه‌السلام در منزلگاه «ذات عرق» موجب خوشحالی مادرشان حضرت زینب کبری علیهاالسلام شد. «عون» بخشنده و کریم، شجاع، خوش سیما، دین شناس، آشنا به معارف قرآنی، قاری و مروج قرآن و دوستدار دایی بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام بود. در روز عاشورا، پس از شهادت برادرش «محمد» به سپاه دشمن زد و پس از کشتن قاتل برادرش خدمت امام علیه‌السلام رسید و با اذن امام علیه‌السلام با خواندن رجز دوباره رزمی پرشکوه را آغاز کرد. عون پس از کشتن سه سواره و هجده پیاده به دست «عبدالله بن قطنه طائی» به شهادت رسید (در هنگام شهادت ۲۰ ساله بود). گفته‌اند: که حضرت زینب (س) در هنگام شهادت فرزندان حاضر و ناظر بر میدان نبود، تا در هنگام شهادت فرزندانش نگاه شرمسارانه برادرش، حسین علیه‌السلام را شاهد نباشید.

۱۸) قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب: قاسم فرزند برومند و مجاهد امام حسن علیه‌السلام است. او نوجوانی بصیر، فهیم، خوش سیرت، با وقار و آرام، صبور و شجاع بود. مشهورترین سخن او در شب عاشورا در پاسخ به عمویش امام حسین علیه‌السلام که سؤال کرد: مرک از نگاه تو چگونه



است؟ پاسخ داد: «عمو جان مرگ از عسل شیرین‌تر است». روز عاشورا، قاسم از امام علیه‌السلام اجازه میدان گرفت. امام علیه‌السلام گریست و در آغوشش گرفت، قاسم در بدرقه امام علیه‌السلام و بدرقه نگاه مادر به میدان رفت. قاسم در رزمگاه رجز خواند، درکارزار تیغ می‌چرخاند، ۳۵ تن کشته شدند، پس از نبرد سنگین بازگشت. امام علیه‌السلام انگشتر خود را در دهانش گذاشت. قاسم گفت: وقتی عمویم انگشتر در دهانم گذاشت گویا چشمه آبی در دهانم جاری شد. قاسم به میدان بازگشت و رجز خواند، در محاصره دشمن قاسم با ضربه شمشیر «عمر بن سعد بن عروه بن نفیل» که بر فرقش نواخت و نیزه‌ای که «شیبه بن سعد شامی» در پشتش زد، از اسب به زمین افتاد و سپس زیر سم اسب‌ها شهید شد(قاسم در هنگام شهادت ۱۴ – ۱۵ ساله بود). قاتل قاسم به دست حضرت امام حسین علیه‌السلام کشته شد.

۱۹) ابوالفضل العباس علیه‌السلام بن علی بن ابیطالب – علمدار کربلاء: حضرت عباس علیه‌السلام فرمانده و پرچمدار غیور و رشید کربلاء، مظهر رشادت، جوانمردی، گذشت و فداکاری، پاسداری و پاکبازی بود. او از نخستین لحظه قیام حسینی در مدینه، حامی بی‌بدیل همه لحظه‌ها و صحنه‌ها و نگاهبان و همراه امام علیه‌السلام بود. هنگام رفتن امام علیه‌السلام به دارالعماره مدینه، کنار دارالعماره با شمشیر آخته مراقب و نگاهبان برادر و مولایش بود و در راه، سپر خطرها و پیشامدها، آن حضرت نماینده اول امام علیه‌السلام هنگام گفتگو با دشمن، عمرسعد در کربلاء بود. آن حضرت، وارث علم علوی، شجاعت حیدری، فقه نبوی، علم حسنی و رشادت حسینی بود. حضرت عباس علیه‌السلام القاب و نام‌های دیگری داشته مانند: قهرمان علقمه، فرمانده لشکر، پرچمدار، پیشوای لشکر، سقا (آب آور)، قمر بنی هاشم، صاحب مشک، باب الحوائج (گره گشا و بن بست شکن)، عبدصالح اطلس (خوش صورت و خوش سیما)، شهید و... حضرت امام علی علیه‌السلام او را عباس نامید و عباس «یعنی ترش رو» و در اصطلاح یعنی کسی که در صحنه نبرد، چین به



پیشانی می‌افکند. امام علی ﷺ در هفتمین یا هشتمین روز ولادت او، مویش را تراشید و به وزن آن، طلا و نقره صدقه داد و گوسفندی برایش عقیقه کرد. همسر ابوالفضل ﷺ «لبابه» دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب است. برای آن حضرت پنج فرزند بر شمرده‌اند: ۱. عبدالله، ۲. فضل، ۳. حسن، ۴. قاسم، ۵. یک دختر. حضرت عباس ﷺ در شب عاشورا، در رأس کسانی بود که اعلام وفاداری کرد و پیش از آن در عصر تاسوعا، امان نامه شمر را که برای وی و برادرانش آورده بود، رد کرد و «شمر» را با شرمساری برگرداند. روز عاشورا، پس از شهادت یاران، بزرگ‌ترین پشتوانه حرم و بازدارنده سپاه دشمن بود، او سه برادرش را قبل از خود به میدان فرستاد و شاهد رزم و صابر بر شهادتشان بود. وقتی همه یاران شهید شده بودند به محضر امام ﷺ و برادر خویش شتافت و اذن میدان طلبید. امام حسین ﷺ فرمود: «انت صاحب لوائی، تو علم دار منی».

عباس ﷺ با اندوهی در صدا گفت: دلم از این دو رویان به تنگ آمده است و اندیشه انتقام از آنان دارم.

امام ﷺ فرمود: برادر جان، به سمت فرات برو و قدری آب بیاور، این سخن در موقعیتی گفته شد که صدای «العطش» کودکان بلند بود. عباس ﷺ مشک خشکیده برداشت و به فرات رفت، عباس مشک را از علقمه پر کرد. کف در آب فرو برد تا بنوشد که به یاد عطش برادر و اهل حرم افتاد و آب را رها کرد. حضرت عباس ﷺ با این کار درس بزرگ جوانمردی و گذشت به انسان آموخت. در بازگشت از شریعه او را محاصره کردند. آن حضرت رجز می‌خواند و می‌جنگید. می‌کوشید آب را به خیمه برساند. محاصره کنندگان که پیش‌تر شکست خورده بودند و هشتاد نفر از آنان به دست ابوالفضل ﷺ کشته شده بود، دریافتند که او قصد دارد به هر قیمتی که شده مشک را به خیمه‌ها برساند. حضرت عباس ﷺ جنگ کنان در فکر عبور از



نخلستان بود، ناگهان «یزید بن ورقاء» و «حکیم بن طفیل» از سپاه عمرسعد از کمینگاه ضربتی بر دست راست وی فرود آوردند (برخی ضربه زننده را نوفل ازرق نوشته‌اند.) دست ابوالفضل علیه‌السلام جدا شد و او با دست چپ می جنگید و این رجز را می‌خواند: «به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کردید از حریم دین خود پاسداری می کنم. من از امام راستین، فرزند پیامبر پاک امین و آورنده دین حمایت می‌کنم». عباس علیه‌السلام همچنان می‌جنگید و می کشید مشک را به خیمه‌ها برساند، شمشیر دیگری از کمینگاه برآمد و دست چپ عباس علیه‌السلام جدا شد، عباس علیه‌السلام با خود زمزمه کرد:

«ای نفس! هراسناک کفر پیشگان سیاه کار مباش. به رحمت پروردگار قدرتمند تکیه کن و با پیامبر برگزیده و عزیز، مسرور و شادمان باش، دشمن، ستمگرانه و بی رحمانه دست چپ مرا قطع کرد. خدایا در شعله‌ها و شراره‌های دوزخ خویش آنان را درافکن». حضرت عباس علیه‌السلام مشک را به دندان گرفت که ناگاه تیری بر مشک نشست و رشته‌ی امید عباس علیه‌السلام گسست. تیری دیگر بر سینه‌اش نشست و از اسب افتاد و برادر را صدا زد. عباس علیه‌السلام پس از افتادن از اسب، تیر را میان دو زانو گرفت تا بیرون آورد که عمود سنگین «نوفل بن ازرق» بر فرقش نشست. امام حسین علیه‌السلام کنار برادر آمد و گریان و آه کشان گفت: «الان انکسر ظهری و قلت حیلتی.»

**امام سجاد درباره حضرت عباس می‌فرماید:** عباس علیه‌السلام چنان منزلتی در قیامت دارد که همه شهیدان بر او رشک می‌برند. محل دفن سر ابوالفضل علیه‌السلام را «باب الصفیر دمشق» و برخی «بقیع در مدینه» و بعضی در بازگشت کاروان اسرا در کربلاء دانسته‌اند. نسل حضرت عباس علیه‌السلام از طریق فرزندش عبیدالله ادامه یافت که عمدتاً در مسیر علم به ویژه علوم بلاغی قدم برداشتند. (حضرت عباس علیه‌السلام در هنگام شهادت ۳۴ ساله بود)



۲۰)	محمد بن ابی سعید بن عقیل: محمد در کربلاء کودکی هفت ساله بود، روز عاشورا پس از شهادت انصار و در بعد از ظهر، پس از شهادت یاران و بنی هاشم این کودک از خیمه بیرون آمد. تیر خیمه را به کف گرفت و قصد میدان کرد، مادرش شاهد به میدان رفتن کودک بود. قاتل کودک را «لقیط بن ایاس جهنی» نوشته‌اند و نوشته‌اند که «هانی بن ثبیت حضرمی» با اسب بر وی تاخت و با شمشیر او را قطعه قطعه کرد. برخی نوشته‌اند که «ابن زهیر ازدی» به پهلوی محمد تیری زد و او را به شهادت رساند.

۲۱)	عبدالله بن الحسین علیه‌السلام – عبدالله رضیع یا علی اصغر دوم: عبدالله را باید کوچکترین شهید کربلاء دانست، او روز عاشورا به دنیا آمد و عصر عاشورا به شهادت رسید. وقتی که امام علیه‌السلام سوار بر اسب بود او را نزد امام علیه‌السلام آوردند که در گوشش اذان اقامه بگوید و امام علیه‌السلام در گوشش اذان می‌گفته که هدف تیر قرار گرفته است.

۲۲)	علی اصغر (علی بن الحسین): علی اصغر باب الحوائج کربلاست. او به غربت حسین علیه‌السلام لبیک گفت. هنگامی که در میدان کسی نمانده بود و امام فریاد کشید «آیا کسی هست یاریم کند و پشتوانه‌ام باشد» صدای گریه اصغر برخاست و گویی به این ندا لبیک می‌گفت. امام علیه‌السلام او را بر دستان خود گرفت. نشان عطش در چهره و لب‌های وی آشکار بود و از شدت عطش بی‌تابی می‌کرد، امام علیه‌السلام او را به میدان آورد. امام او را بر دستان خود گرفت که ناگهان تیر سه شعبه «حرمله» گلوی او را نشانه گرفت. امام علیه‌السلام خون گلوی بریده اصغر را به آسمان می‌افشاند و می‌گفت: «چه آسان است بر من وقتی چشم خدا می‌بیند». امام علیه‌السلام با غلاف شمشیر در پشت خیمه‌ها حفره‌ای درست کرد و او را دفن نمود. برخی سن علی اصغر را تا سه و حتی هفت سال نوشتنه اند. امام علیه‌السلام بر او نماز خواند و از آنجایی که نماز بر کودک کمتر از ۶ سال



صورت نمی‌گیرد بنا به کتب معتبر که به این نمازاشاره کرده‌اند باید سن علی اصغر بالای ۶ سال باشد.

۲۳) عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام – عبدالله اصغر : او را آخرین شهید کربلاء بیش از حضرت امام حسین علیه السلام دانسته‌اند. عبدالله باید آخرین فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام باشد. این کودک یازده ساله فداکار و پاک باز با شنیدن استغاثه عمو از خیمه بیرون آمد. امام علیه السلام به زینب (س) فرمود: مگذار بیاید.

ولی اوحلقه دست‌های عمه را با التماس گسست و خود را به عمو رساند. «بحر بن کعب» یا «حرمله بن کامل» قصد جان امام علیه السلام کردند. عبدالله با دستش دفاع کرد و گفت؛ ای نا پاک زاده می‌خواهی عمویم را بکشی؟

دست عبدالله با فرود آمدن شمشیر قطع شد، امام علیه السلام او را در آغوش فشرد. عبدالله پی‌درپی می‌گفت: یا عماه یا عماه (یا اماه یا اماه) پس از این «حرمله» تیری انداخت و عبدالله در آغوش عمو شهید شد.

کدام قلب است که در سینه به تپش درنیاید

کدام روح است که به درد نیالاید

کدام جان است به ناله نیامیزد

کدام چشم است که خون گریه نکند

پس از شنیدن این همه ظلم وبی عدالتی و بدصفتی و مصیبت بر کودکانی که هیچ گناهی نداشتند. شهادت همین چند کودک مهر ننگی بود بر رسوایی و درندگی و سرمستی آنان.



# باب دوازدهم

**بعد از ظهر عاشورا و غربت و تنهایی امام حسین ﷺ – و شهادت امام حسین ﷺ:**

با تو می‌آیم از مدینه تا عقر

با تو می‌آیم از مدینه تا طواف

با تو می‌آیم ز مکه تا عراق

با تو می‌آیم از مُعَمر تا مقاتل

با تو می‌آیم به دشت بی ثمر

با تو می‌آیم به خاک بی وفا

با تو می‌آیم به صحرای جفا

با تو می‌آیم به آب دل سیاه

با تو می‌آیم به سوز سیف‌ها

با تو می‌آیم به درد تیرها



با تو می‌آیم به شرم نیزه‌ها

با تو می‌آیم به خشم کینه‌ها

با تو می‌آیم به دریای جنون

با تو می‌آیم به عصر لاله‌گون

با تو می‌آیم به شبهای خطر

با تو می‌آیم بر نماز صبحگاه

با تو می‌آیم به خون سجدگاه

با تو می‌آیم به معراج نماز

با تو می‌آیم به افسوس یاوران

با تو می‌آیم به اندوه کسان

با تو می‌آیم میان خیمه‌ها

با تو می‌آیم کنار ارباً اربا

با تو می‌آیم کنار علقمه

با تو می‌آیم میان قتلگاه

با تو می‌آیم به زیر سم اسبها

با تو می‌آیم به روی نیزه‌ها

با تو می‌آیم درون تنور نور

با تو می‌آیم میان لاله‌ها

با تو می‌آیم به عشقبازی خون

با تو می‌آیم به شوق وصلها

با تو می‌آیم به معراج وفا

با تو می آیم، با تو می‌آیم...

مدینه حاجی زاده



**غربت و تنهایی امام حسین علیه السلام در عصر عاشورا**

امام علیه السلام پس از شهادت یاران و عزیزان خود، به میدان نگریست و گل‌های خفته در خون و شیران خفته در خاک را نگریست، به چپ و راست میدان نظر انداخت و یاران شهیدش را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای حبیب بن مظاهر، ای زهیر بن قین، ای مسلم بن عوسجه و ای شیران شجاع عرصه نبرد! چرا صدایتان می‌زنم و سخنم را نمی‌شنوید؟ چرا دعوتتان به یاری می کنم و بر می نمی‌خیزید؟ خدایتان رحمت کند، سر از خواب بردارید که حرم نشینان خانواده پیامبر بی یاورند. این بزرگان برخیزید و رویاروی این طغیان گران بیداد پیشه دفاع کنید».

**بازگشت امام علیه السلام به حرم**

امام علیه السلام پس از شهادت یاران بنی هاشم به خیمه آمد. اباعبدالله حسین علیه السلام به سوی خیمه‌ها آمد سپس در کنار خیمه زنان در حالی که شمشیرش به کمربسته، سوار بر اسب، عمامه پیامبر(ص) برسر و جبه‌ای از خز بر تن و محاسن خضاب کرده بود.

**تلخ‌ترین وداع:** لحظه غم بار وداع و جدایی فرا رسید. امام علیه السلام اهل خیمه را صدا زد: یا سکینه، یا فاطمه، یا ام کلثوم، سلام بر شما (خداحافظ). اینگونه سلام مفهوم وداع داشت، اهل حرم موی کنان و شیوه زنان بیرون آمدند. سکینه دختر امام علیه السلام (۹ یا ۱۲ ساله) اولین کسی بود که بیرون دوید و در موج اشک و گریه گفت: پدرجان تسلیم مرگ شد ه ای؟

حضرت زینب (س) گفت: برادر جان به کشته شدن یقین کرده‌ای؟

امام علیه السلام در پاسخ به اهل حرم فرمود: چگونه بر مرگ یقین نکنم در حالی که یاور و همراهی برای من نمانده است. آنگاه آنان را به صبر و شکیبایی فراخواند و به ناپایداری دنیا و پایان ناپذیری نعمت بهشتی گوشزد کرد. امام علیه السلام سپس فرمود: چادر به سر کنید و آماده بلا و مصیبت



و اسارت باشید و بدانید که خداوند حافظ و پشتیبان و نگاهبان شما از شر شیطان است و سرانجام شما را به خیر می‌گرداند و دشمنان شما را گرفتار بلا و اندوه می‌سازد و در دنیا و آخرت با نعمت‌ها و کرامت‌های خویش منزلت می‌بخشد. بکوشید دست از شکیبایی برندارید و سخنی ناروا بر زبان مرانید تا پاداشتان تباه نگردد. امام علیه‌السلام در پاسخ این درخواست (درخواست به سکینه، فاطمه و زینب نسبت داده شده) که ما را به حرم جد بزرگوارمان برگردان، فرمود: اگر قُطا (پرنده کوچک سنگ خوار) را بگذارند در لانه‌اش قرار و آرام خواهد گرفت. (کنایه از آنکه هر جا باشیم امنیت و مصونیت نیست)

### دعوت به آرامش

اباعبدالحسین علیه‌السلام پس از دعوت خانواده به آرامش و شکیبایی و نشان دادن دورنمای نهضت و تعیین مسئولیت همگانی در اسارت، به همگان محبت کرد، دست لطف بر سرشان کشید. سکینه را که بیش از دیگران اشک می‌ریخت به سینه فشرد و بوسید و این ابیات را در گوش او زمزمه کرد:

- ای سکینه بدان که پس از من گریه‌های طولانی خواهی داشت.
- عزیزم، تا آنگاه که جان در بدن دارم با اشک‌هایت مرا آتش مزن!
- ای بهترین زنان، آنگاه که کشته شدم تو از همه به گریستن برمن سزاوارتری.

### رفتن به میدان و نبرد امام حسین علیه‌السلام

امام علیه‌السلام اسب بتاخت، شمشیر در دست، در گرد و غبار میدان و درخشش تیغ‌ها و حرکت شکوهمند و چالاکانه و رزم بی امان پژواک صدای امام علیه‌السلام در کربلاء می‌پیچید:
این گروه کافر، از پاداش خداوند و پروردگارِ جن و انس روی گردان شدند...



این رجز طولانی بود، شاید این رجز پاسخی باشد به دشمن که وقتی امام علیه‌السلام در میدان نبرد از آنان پرسید: وای بر شما چرا با من می‌جنگید؟ آیا حقی را ترک کرده‌ام؟ یا سنت الهی را دگرگون کرده‌ام یا شریعت الهی را تبدیل و تحریف کرده‌ام؟

پاسخ دشمن این بود که: با تو می‌جنگیم چون از پدرت، علی کینه در دل داریم که پدران ما را در جنگ بدر و حنین کشت! ...

پس از این رجز خوانی و پاسخ دشمن در رزمگاه، امام علیه‌السلام گاه به سمت راست لشکر و گاه به سمت چپ لشکر می تاخت، در این نبرد سهمگین همچنان رجز می‌خواند و گاه شعار «یامحمد و الله اکبر» سر می‌داد. صفوف دشمن را می‌شکافت و دشمنان از مقابل شمشیر او می گریختند. عطش در فراز و فرود شمشیر و زخم‌های تازه افزون‌تر می‌شد. امام علیه‌السلام در نبرد و مبارزه خود را به فرات رساند. «جابر جعفی» می گوید: حسین بسیار تشنه بود، نزدیک آب آمد که بنوشد. مردی از «بنی بن دارم» گفت: وای بر شما میان او و آب حائل شوید. امام علیه‌السلام در حق وی نفرین کرد و عرض کرد: خدایا، تشنه‌اش بدار.

این مرد که برخی گفته‌اند «حصین بن تمیم» بود. تیری به دهان امام افکند، امام علیه‌السلام خون از دهان می گرفت و به آسمان می‌افکند و زمزمه می کرد: «خدایا به تو شکایت می کنم از آنچه با فرزند دختر پیامبرت (ص) روا می‌دارند».

**حمله شمر به خیمه‌ها**

«شمر ذی الجوشن» با حدود ده هزار نفر از پیادگان قصد خیمه‌های امام کرد و گوشید تا میان امام و خیمه‌ها فاصله افکند. در این هنگام امام علیه‌السلام سخنی فرمود که همچون خورشیدی در آسمان کربلاء درخشید: «وای بر شما اگر دین ندارید و از معاد پروردگار هراستان نیستید،



دست کم در دنیای خودتان آزاد باشید». سپس امام فرمود: «آرام باشید، ساعتی دیگر اثاث زندگی من بر شما مباح خواهد بود.» شمر از این سخن شرمنده شد و گفت: «پسر فاطمه حق با توست.»

**حمله همه جانبه به امام حسین علیه‌السلام**

شمر پس از این گفتگو به سپاهیان گفت: «حسین راست می گوید به سوی خودش حمله کنید.» چهار هزار نفر شمشیرزن، تیرانداز و نیزه انداز به سمت امام حمله آوردند. امام زخم فراوان برداشته بود، خیمه‌ها نیز در خطر، امام همچنان می‌جنگید. دشمن بسیار نزدیک شده بود اما هیچ کس -علیرغم امکان کشتن- پیش نمی‌رفت. گویی پروا داشت از اینکه قاتل حسین علیه‌السلام معرفی شود.

**آخرین ضربه‌ها**

امام علیه‌السلام هنوز بر پای ایستاده بود، در این هنگام مردی از «تیره کنده» به نام «مالک بن بشر» که به قتل و شرارت شهرت داشت پیش آمد. به امام ناسزا گفت و ضربه‌ای بر سر امام فرود آورد. امام کلاهی دراز بر سر داشت، کلاه دریده شد و خون فوران کرد. امام کلاه دریده را که از خز بود از سر برداشت. پر از خون شده بود. پس از این ضربه، سپاهیان دشمن اندکی عقب نشستند و دو طرف جنگ اندکی دست ازجنگ برداشتند.

**بازگشت به خیمه**

در خیمه‌ها صدای گریه برخواست امام علیه‌السلام زخم سر را بست و سپس بر آن عمامه بست. چون در این نبرد عمامه، کلاه، لباس تن و زیرین پاره و خون آلود شده بودند، امام علیه‌السلام تمام لباس‌های خود را عوض کرد و برای اینکه آنها را از تنش بیرون نکشد، چند جای آنها را با خنجر درید.



امام ﷺ آماده بازگشت به میدان شد، دشمن هم پس از درنگی برای پایان دادن به حادثه، گستاخ‌تر و آماده‌تر شده بود. امام با اهل بیت وداع کرد، درنگ امام در این بازگشت بسیار کوتاه و در حد پوشیدن لباس و وداع پایانی بود. در این هنگام تنها کسی که شاهد میدان و بازگشت امام بود حضرت زینب کبری(س) بود و دیگران اجازه خروج از خیمه‌ها و مشاهده میدان نبرد را نداشتند.

**بازگشت به میدان و شهادت امام ﷺ**

امام حسین ﷺ به میدان بازگشت، دشمن به خیمه‌ها رو آورده بود، امام می‌جنگید و سپاه را عقب می‌راند، عمرسعد فرمان تیرباران داده بود، چندین چوبه تیر به سر مبارک امام ﷺ نشسته بود. امام ﷺ گاه به میمنه و گاه به میسره می تاخت، عطش سخت غلبه کرده بود. تیرها و زخم‌های فراوانی بر پیکر امام ﷺ وارد کردند، خون از بدن امام ﷺ می‌تراوید.

**اصابت سنگ به پیشانی امام:** پس از نبرد دوباره و برداشتن زخم‌های مکرر، امام لحظه‌ای درنگ کرد، در این هنگام سنگ اندازان شروع به پرتاب سنگ کردند که ناگهان سنگی سنگین به پیشانی امام(ع) اصابت کرد و خون بر پیشانی جاری شد، (تیرانداز ابوالحنوق نام داشت.) امام تیر را بیرون کشید و خون بر صورت دوید، امام پیراهن یا زره را بالا آورد تا خون را پاک کند که ناگهان تیری زهرآگین و سه پر (سه شعبه) بر سینه امام نشست. امام تیر را از پشت بیرون کشید چون سه شاخه بود و کشیدن از جلو ممکن نبود ، خون چون ناودان بیرون می‌تراوید. تیرانداز را «خولی بن الاصبحی» و برخی «ابوقدامه العامری» نوشته‌اند. امام دست بر جای تیر می‌نهاد و خون بیرون تراویده را در مشت مجمع می‌کرد و به آسمان پرتاب می‌کرد و مشت



دیگر که پر می‌شد بر صورت و محاسن می‌کشید و می‌گفت: «با این صورت خضاب شده با خون، جدم رسول خدا را دیدار می‌کنم و قاتلان خود را یک، یک معرفی می‌کنم.»
این سنگ و تیر کار امام(ع) را تمام کردند. درست گفته‌اند که کربلاء با یک تیر عمر سعد در صبح عاشورا - شروع و با یک تیر - تیر نشسته بر سینه امام - تمام شد. پس از این، امام بر زمین افتاد و پیادگان نزدیک شدند تا کار امام را یکسره کنند.

**افرادی که در این لحظه به امام ﷺ نزدیک شده بودند عبارتند از:**

۱) شمر ذی الجوشن - فرمانده پیادگان سپاه عمرسعد

۲) خولی بن یزید الاصبحی - از فرماندهان سپاه عمر سعد

۳) صالح بن وهب یزنی - از فرماندهان سپاه عمر سعد

۴) شبث بن ربعی - لز فرماندهان سپاه عمرسعد

۵) سنان بن انس نخعی - از فرماندهان سپاه عمرسعد

۶) ابو الجنوب عبدالرحمن بن زیاد بن زهیر جعفب — (غرق در سلاح بود)

۷) قشم (قاسم) بن عمرو بن یزید جعفی - از پیاده نظام عمرسعد

**تشویق برای کشتن امام ﷺ از سوی شمر**

شمر، این افراد به ویژه ابو الجنوب را تشویق می‌کرد که کار اباعبدالله را تمام کنند.
ابو الجنوب گفت: چرا خودت این کار را نمی‌کنی؟
شمر گفت: چرا بامن این گونه حرف می‌زنی؟ (چون شمر فرمانده بود)



ابوالجنوب گفت: چرا تو با من این گونه حرف می‌زنی؟ این گفتگو به مشاجره و ناسزاگویی کشید، در این هنگام عبدالله بن الحسن - نوجوان امام مجتبی علیه‌السلام از خیمه بیرون دوید تا امام را یاری کند که با شمشیر «بحر بن کعب» و تیراندازی «حرمله بن کامل اسدی» در دامان عمویش به شهادت رسید. شمر در این لحظه قصد حمله به خیمه‌ها کرد، امام علیه‌السلام بر زمین افتاده بود، شمر نیزه خود را در خیمه امام فرو برد و فریاد زد: آتش بیاورید تا خیمه و خیمه نشینان را بسوزانیم. امام علیه‌السلام با صدایی که از حنجره تشنه برمی‌خاست فرمود: پسر ذی الجوشن، خدایت به آتش بسوزاند، برای سوزاندن خانواده و خیمه‌ام آتش می‌طلبی؟

در این هنگام «شبث بن ربیعی»پیش آمد و شمر را سرزنش کرد و شمر از آتش زدن خیمه‌ها منصرف شد. گویا شمر نیزه‌اش را در خیمه‌ای فرو برد که امام سجاد علیه‌السلام در آن خیمه بود. در زمان وقوع این حادثه زینب کبری (س) بر تل ایستاده بود یا در کنار خیمه امام علیه‌السلام نظاره‌گر صحنه بود. در این موقعیت امام نگاهش را به سمت خیمه‌ها چرخاند و سپس از خیمه‌ها گرفت و این لحظه‌ای بود که شمر ذی الجوشن قصد قتل امام کرده بود.

**نکته:** اسب را در عربی «فرس» گویند و فرس به معنی فراست و هوشمندی است. **ذوالجناح** اسب امام حسین علیه‌السلام لحظه افتادن «سوار» را ادراک کرده بود و شیب گودال را برگزید تا فاصله میان زمین و سوار اندک باشد. فاصله افتادن امام علیه‌السلام از اسب تا شهادتگاه، فاصله برخاستن‌ها و افتادن‌هاست. امام علیه‌السلام بر شمشیر تکیه می‌داد و برمی‌خاست و دیگربار می‌افتاد.

### شهادت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام

امام پس از اصابت تیر به سینه، بر گونه چپ بر خاک افتاده بود، سیمای مطمئن و نگاه نافذش، دشمن را از کشتن باز می‌داشت.



**حمید بن مسلم گزارشگر سپاه عمرسعد می‌گوید:** «به خدا سوگند، مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دلدارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد، وقتی پیادگان بر او حمله می‌کردند، او با شمشیر بدانان حمله می‌کرد و آنان از راست و چپ می‌گریختند، چنانچه گله گوسفند از برابر گرگی فرار کنند». کم کم پیادگان گستاخ به امام نزدیک‌تر شدند، «شمر» بر سوارها و پیاده فریاد کشید: وای بر شما، مادرتان سوگوارتان باشد، چرا منتظرید؟ چرا کارش را تمام نمی‌کنید؟

حلقه تنگ‌تر شد، «زرعه بن شریک» ضربه‌ای بر کتف چپ امام فرود آورد و آن را شکافت و پس از آن ضربه‌ای برگردان امام زاد که آن حضرت به زمین افتاد. امام دیگر بار سربلند کرد و«سنان بن انس» نیز ه ای بر او زد و بار دیگر امام نقش بر خاک شد، حضرت زینب(س) در کنار خیمه، ناظر صحنه بود- گویا بر تل برآمد و عمر سعد را که شاهد و ناظر صحنه بود مخاطب قرار داد و گفت: «ای پسر سعد، اباعبدالله را می‌کشند و تو تماشا می‌کنی؟»

عمرسد روی برگرداند در حالی که اشک بر گونه و محاسنش جاری بود. حضرت زینب ناامید از عمرسعد فریاد زد: بین شما مسلمانی نیست؟

شمر به سنان بن انس (یا خولی) گفت: سر او از قفا (پشت گردن) جدا کن.

سنان گفت: من چنین نمی‌کنم، جد او محمد (ص) دشمن من خواهد بود.

برخی نوشته‌اند: سنان (یا خولی)ش برای جدا کردن سر وارد قتلگاه شد اما لرزان و هراسان بازگشت.

شمر به او گفت: خدا دست و بازویت را بشکند، چرا نکشتی؟



آنگاه خودش وارد گودال شد. امام از عطش زبانش را به سختی در دهان می‌چرخاند. شمر طعنه زنان گفت: پسر ابی تراب! مگر تو باور نداری که پدرت بر حوض کوثر دوستدارانش را آب می‌نوشاند، صبوری کن تا از دست او آب بگیریم!

آنگاه شمر برسینه امام نشست. چنگ زد محاسن او را فشرد. عرق بر پیشانی امام بود.

امام خطاب به شمر گفت: مگر نمی‌دانی من کیستم و مرا می کشی؟

شمر گفت: به خوبی تو را می‌شناسم. مادرت زهرا، پدرت علی مرتضی، جدت محمد مصطفی و انتقام گیرنده خون تو خداست با این همه بی پروا تو را می کشم.

شمر خنجر هندی خویش را کشید و از پشت سر دوازده ضربه فرود آورد و ناگهان سر امام بر کف، لرزان از گودال قتلگاه بیرون آمد و سر را به خولی سپرد. عمرسعد صحنه را دید، رنگ از رویش پرید. تماشاگران سپاه دشمن، دست بر صورت گرفتند تا نبینند. خولی سر مبارک امام را در خورجین اسب نهاد. سپس در لحظه شهادت امام تکبیر گفتند.

**هلال بن نافع؛** از اصحاب و یاران عمر سد می گوید: من با یاران عمر سعد ایستاده بودم که کسی فریاد زد: «ای امیر این شمر است که حسین را می کشد». من میان دو سپاه آمدم و به بالین حسین رسیدم. غرق در خون بود، به خدا سوگند هیچ آغشته به خونی را زیباتر و نورانی‌تر از او ندیده‌ام. من آنچنان محو تماشای شکوه و روشنی چهره‌اش شدم که کشتن او را نفهمیدم.

**لحظه شهادت، امام ﷺ این گونه زمزمه می کرد:** «وجداه! ومحمداه! وابتاه! واعلیاه! واخاه! واحسناه! واغربتاه! واعطشاه! وا قله ناصراه! اقتل مظلوما وجدی المصطفی واذبح عطشانا وابن علی المرتضی واترک مهتوکا وامی فاطمه الزهراء».



نوشته‌اند با قطع هر عضوی، با زدن هر ضربه‌ای، امام، جملات بالا را می‌گفت. آخرین زمزمه‌های امام را این جملات نیز نوشته‌اند: «خدایا بر قضا و آزمون تو صبوری می‌ورزم، جز تو معبودی نیست، ای فریادرس فریادرسان».

کاش بودم با تو در «نفس مطمئنه»

کاش بودم با تو در «ارجعی الی ربک»

کاش بودم با تو در «راز راضیه»

کاش بودم با تو در «اوج مرضیه»

کاش بودم با تو در «اُدخلی فی عبادی»

کاش بودم با تو در «فادخلی جنتی»

کاش ...... کاش ....... کاش



## باب سیزدهم حوادث پس از شهادت امام حسین ﷺ

پس از شهادت اباعبدالله ﷺ هیچ جنگ آور و مدافعی برای امام نبود. سپاه کوفه سرمست از پیروزی در میدان می‌چرخیدند شادی و تبریک می گفتند.

**نخستین اقدام پس از شهادت امام:** غارت لباس و وسایل رزمی شهدا به ویژه اباعبدالله الحسین ﷺ بود.

**فهرست سارقین و آنچه سرقت بردند و سرانجام آنان عبارتند از:**

۱) اسحق بن حیوه خضرمی - پیراهن امام را سرقت کرد - عاقبت به پیسی و ریزش موهای بدن مبتلا شد.

۲) بحر بن کعب تمیمی - شلوار امام یا لباس زیرین امام(ع) - عاقبت: پاهایش خشک و زمین گیر شد

۳) اسو بن خالد - نعلین (کفش) امام - عاقبت مختار دستور داد او را در آتش بسوزانند.



۴) اخنس بن مرثد بن خضرمی یا جابر ابن یزید اودی – عمامه امام – عاقبت دیوانه شد، مختار را زیر سم اسب قرار داد.

۵) بجدل بن سلیم کلبی – انگشتر امام را برید – عاقبت مختار پس از دستگیری دو پا و هر دو دستش را جدا کرد.

۶) قیس بن اشعث – قطیفه خز (حوله) – عاقبت دستگیر و کشته شد.

۷) عمرسعد – زره حضرت را که «بتراء» نام داشت – عاقبت این زره به قاتل عمر سعد ابی عمره داده شد.

۸) جمیع بن خلق اودی یا اسود بن خنظله یا فلافس نهشلی – شمشیر (ذوالفقار نبود)- عاقبت شمشیر به دختر حبیب بن بُدیل رسید.

۹) مالک بن نسرکندی – کلاه امام – عاقبت مختار دست و پایش را قطع کرد.

۱۰) حکیم بن طفیل سبی – جامه و اسلحه ابوالفضل علیه‌السلام را ربود – عاقبت مختار او را تیرباران کرد و کشت.

... ابوالفتح محمد بن علی الکراجی در رساله‌ای به نام التعجب، خانواده‌هایی را در شام نام می‌برد که به سبب سرقت در کربلا نام های ویژه یافتند.

۱) گروهی «بنو السراویل» بودند و آنان کسانی بودند که لباس‌های امام حسین علیه‌السلام را به سرقت بردند.

۲) گروهی «بنو السرج» بودند و آنان فرزندان کسانی بودند که با اسب بر پیکر امام تاخته بودند و نعل اسب خود را بر سر در خانه خود می‌زدند و به آن افتخار می‌کردند!



۳) گروهی «بنو اسنان» فرزندان کسانی بودند که حامل نیزه‌ای بودند که سر امام بر آنان افراشته بود

۴) گروهی «بنو المکبری» فرزندان کسانی بودند که پشت سر نیزه دار سر امام حسین، تکبیر گویان حرکت کرده بودند.

**اسب تاختن بر بدن امام حسین علیه السلام**

از جنایت‌های وحشیانه و بی شرمانه و شگفت انگیز کربلاء اسب تاختن بر بدن پاره پاره و بی سر امام علیه السلام بود. «عمرسعد» پس از شهادت امام علیه السلام و غارت لباس‌های امام علیه السلام فریاد زد: چه کسی آماده و پیش گام اسب تاختن بر پیکر حسین است؟

ده نفر داوطلب شدند و بر اسب سوار شدند، آن گونه بر بدن امام علیه السلام تاختند که استخوان‌های سینه و پشت و پهلوی مبارک او را در هم شکستند.

«شخصی به نام ابو عمر زاهد گوید: نسبت این ده نفر را بررسی کردم، همگی زنازاده بودند».

**این ده نفر و عاقبت آنها را اینگونه نوشته‌اند:**

۱) اسید بن مالک: اوگزارش اسب تاختن را به عبیدالله بن زیاد داد – مختار او را دستگیر و بر بدنش اسب تازاند تا جان داد.

۲) هانی بن حضرمی: صورتش سیاه شد و به دستور مختار کشته شد.

۳) واعظ بن ناعم: دستگیر و به دستور مختار کشته شد.

۴) صالح بن وهب: مختار فرمان قتل او را داد

۵) سالم بن جعفی: به دستور مختار کشته شد.



۶) رجاء عبدی: دستگیر و مختار دستور قتل او را داد.

۷) عمر صیداوی: به دستور مختار به هلاکت رسید.

۸) حکیم بن طفیل: پس از دستگیری - مختار دستور داد تیر بارانش کنند.

۹) اخنس بن مرثد: پس از دستگیری - مختار دستور داد، دست و پاهایش را بستند و اسب بر او تاختند.

۱۰) اسحاق بن حویه: او پیراهن امام را نیز سرقت کرد - پس از دستگیری، مختار دستور داد بر بدنش اسب بتازند.

**شیوه اسب تاختن بر بدن شهیدان به ویژه امام حسین علیه السلام:**

۱) نعل اسب‌ها را تازه کردند تا قدرت و شدت ضربه‌ها بیشتر باشد.

۲) اسب‌ها را در یک ردیف حرکت می‌دادند تا ضربات پی در پی وارد شود.

۳) پس از یکبار تاختن، جسد را برمی گرداند تا بر پشت و روی بدن مطهر تاخته باشند.

اسید بن مالک وقتی نزد عبیدالله رسید گفت: ما با اسبان تنومند و تندرو سینه حسین را بعد از آنکه بر پشت او تاختیم در هم کوبیدیم.

ابن زیاد پرسید: شما کیستید؟

(ده نفر با هم برای دریافت طلا نزد عبیدالله بن زیاد رفته بودند)

اسیدبن مالک گفت: اما کسانی بودیم که آن قدر بر بدن حسین تاختیم که استخوان‌های سینه‌اش را همچون آسیاب نرم کردیم.

ابن زیاد چندان آنان را تحویل نگرفت و هدایای اندکی به آنان داد.



**شهیدان پس از شهادت امام حسین ؑ**

افراد دیگری بعد از امام ؑ به شهادت رسیدند که:

۱) شهیدانی که محل شهادت آنان در کربلاء و در روز عاشورا است آنان دو تن بودند. نخست «سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی» در حالی که ۷۰ ساله بود، چالاک و چابک به رزمگاه آمد و جنگید، پس از نبردی سنگین و خوردن زخم ها، نزدیک گودال قتلگاه با محاسنی گلگون به یاران شهیدش پیوست.

و دیگری «هفهاف بن مهند راسبی» با شنیدن خبر قیام امام حسین ؑ از بصره حرکت کرد تا امام خویش را یاری کند اما زمانی که به کربلاء رسید حادثه پایان یافته و امام ؑ به شهادت رسیده بود. گویا از امام حسین ؑ اجازه گرفته، زیرا نوشته‌اند امام سجاد ؑ شجاعت او را در روز عاشورا ستوده است. در کربلاء همین که شنید امام ؑ شهید شده شمشیر کشید و به میدان نبرد تاخت و پس از نبردی سنگین و کشتن تعدادی از سپاه محاصره شد و به شهادت رسید. (در هنگام شهادت ۵۲ ساله بود.)

۲) شهیدانی که در کربلا زخمی شده و به اسارت گرفته شدند و بعدها به شهادت رسیدند که عبارتند از: مرقع بن ثمامه اسدی صیداوی – عمرو بن عبدالله جندعی – سوار بن منعم بن نهم همدانی – سه تن شهید، اسیر و زخمی عاشورا هستند.

۳) ذدوتن فرزندان مسلم بن عقیل که پس از اسارت و آزادی به شهادت رسیدند.

۴) شهیدانی که پس از کربلاء و عاشورا درکوفه و شام قیام کردند و به شهادت رسیدند که «عبدالله عفیف ازدی» از آن جمله است.



# باب چهاردهم

## حوادث شب یازدهم

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

امشب شب ترس است

شب خوف است

شب وحشت

شب درد است

شب آتش

شب غارت

شب مرگ است

امشب شب قرار بی قراری است



شب خون است

شب اسارت است

امشب، شب زینب است

شب بی حسین اش

شب بی برادر و کسانش

شب بی عباس باوفایش

شب با علی بن الحسین بیمارش

شب با یتیمان و اسیرانش

امشب شب خون باریدن زینب است

آیا می‌توان درک کرد، تاریکی، تنهایی، خون، ترس، وحشت، بیداری، خلوت و سکوت و مرگ این شب را... نفس در گلو حبس می‌شود، چشم از شدت اندوه خشک می‌شود.

اما... اما فردای قیامت، این شب، این آسمان، این ستارگان، این تاریکی، این سکوت، این هوا، این فضا، این بیابان، این زمین، این خارها، این خیمه‌ها، این آتش، این اسارت، این خون‌ها، این نیزه‌ها، این تیرها، این شمشیرها، این اسب ها و... گواهی خواهند داد که آن شب بر حسین علیه‌السلام و زینب (س) و اصحاب و خاندانش چه گذشت!

السلام علیک یا اباعبدالله، مدینه حاجی زاده

### حوادث شب یازدهم

غروب غم بار عاشورا، جنگ و خونریزی تمام شده بود اما اکنون آغاز فاجعه و مصیبت زنان و کودکان اهل بیت بود، هیچ قلمی قادر نیست آن همه مصیبت، ترس، وحشت را در آن تاریکی شبی که در راه بود، ترسیم کند. امام سجاد علیه‌السلام به حضرت زینب (س) و دیگر زنان فرمان داد به جستجوی دخترکان و



پسرکان سوگوار و پریشان بپردازند. حضرت زینب (س) همه کودکان را جمع کرد اما دوتا را نیافت، سرانجام آن دو را پای درختی که دست درگردن هم از تشنگی جان داده بودند یافت.

**وضعیت زنان و کودکان در شب یازدهم**

زنان و کودکان و بازماندگان در کربلاء شبی سرشار از غم و اندوه با موقعیتی تلخ و سخت گذراندند:

۱) همه عزیزانی را که دیشب در کنار خویش داشتند اکنون در میدان جنگ کشته می‌دیدند.

۲) آتش زدن خیمه‌ها و فرار در میدان جنگ، آنها را با اجساد شهدا در میدان جنگ مواجه کرد.

۳) گرسنگی، تشنگی، خستگی و بی خوابی، رنج و دردها را افزون می کرد.

۴) همه داغ عزیز یا عزیزانی را در دل داشتند.

۵) خیمه‌ها که پناه و مسکن آنان بود به آتش کشیده و غارت شده بودند.

۶) وضع لباس و پوشش زنان و کودکان مناسب نبود. زنان خیمه نشین، سر برهنه و جامه ربوده،برهنه پا و شیون کنان خارج شدند و آنان را با ضربه و شکنجه و اسیر(به کوفه) بردند.

۷) از حضرت زینب (س) نقل شده که: در این شب غریب خواب به چشم‌ها نیامد.

۸) حضرت زینب (س) علیرغم همه آلام و رنج‌ها و زخم‌ها در آن شب، نماز شب خود را نشسته برگزار کرد.

۹) امام سجاد علیه‌السلام در این شب در تب می‌سوخت و حضرت زینب (س) تمام شب در کنار او به عبادت و پرستاری او مشغول بود

۱۰) گویند اندک آبی به آنها (زنان و کودکان) رساندند. نوشته‌اند که: دختر کوچک امام حسین علیه‌السلام با دیدن آب گریست و ظرف را در دست گرفت تا به گودال قتلگاه برساند.



شب یازدهم با همه هول و هراس و وحشت و تاریکی و مصیبت گذشت، اما باید آماده بود برای رنج‌ها، مصیبت‌ها، سختی‌ها و زجرهای بزرگ‌تر... هنوز کربلاء هنوز پایان نیافته بود...

اکنون آغازی بود بر پایان، آغاز رسالت سنگین حضرت زینب (س) و رساندن صدای امام حسین علیه‌السلام به جهانیان.

درست گفته‌اند که: اگر زینب (س) نبود «عاشورا در کربلاء» می‌ماند.

**اما عمرسعد:** غروب و شامگاه عاشورا بر کشته گان سپاه خود نمازگزار، اما اجساد یاران امام علیه‌السلام را در دشت رها کرده. (عمرسعد بر ۸۸ تن از کشته گان سپاه خود نماز گزارد).

## فرستادن سر مبارک به کوفه

پس از شهادت امام علیه‌السلام در همان روز، عمرسعد به «خولی بن یزید» و «حمید بن مسلم» سر امام را سپرد تا آن را به کوفه برسانند. شب هنگام «خولی» سر مبارک امام علیه‌السلام را در کوفه به خانه خود برد و آن را در تنور خانه گذاشت و رفت که بخوابد (چون امکان رفتن به کاخ عبیدالله بن زیاد نبود) خولی دو زن داشت، یکی از بنی اسد و دیگری «نوار» دختر مالک . آن شب «نوار» در منزل بود، به خولی گفت: چه خبر داری؟

پاسخ داد: ثروت یک عالم را همراه آوردم. سر حسین در منزل ماست.

«نوار» گفت: وای بر تو! مردم زر و سیم می‌آورند و تو سر فرزند پیامبر (ص) را! به خدا سوگند هرگز با تو سر به بالین نخواهم نهاد.

«نوار» گوید: به حیاط آمدم و به دیدار سر مطهر رفتم، ستونی از نور را دیدم که به آسمان سر کشیده بود و پرندگانی سپید بال اطراف آن می‌چرخیدند.



# باب پانزدهم: صبح یازدهم محرم

## صبح یازدهم

صبح غم زده، بوی خون در فضا می‌پیچید، اجساد شهدا هر کدام در گوشه‌ای در افتاده بود و خیمه های نیمه سوخته و غارت شده. عمرسعد پس از خواب شامگاهی، فرمان داد تا سرهای شهیدان را جدا کنند، البته برخی از شهدا سرهایشان در همان رزمگاه و بلافاصله از تن جدا شدند که هفت تن بودند:

۱) عبدالله بن عمیر کلبی

۲) عمرو بن جناده انصاری

۳) خلف فرزند مسلم بن عوسجه

۴) حبیب بن مظاهر

۵) عثمان بن علی بن ابیطالب



۶) جعفر بن علی بن ابیطالب (برادر کوچک ابوالفضل)

۷) امام حسین علیه‌السلام: که پس از شهادت، شمر بن ذی الجوشن سر او را جدا کرد و نخستین سری بود که از کربلاء به کوفه فرستاده شد.

عمرسعد دستور داد در همان صبح روز یازدهم، سر دیگر شهدا را جدا کنند، سواران و پیادگان مشغول جدا کردن سرها در میدان و داخل خیمه‌ی شهدا شدند. سر چند تن از شهدا جدا نمی‌شد از جمله: «حر بن یزید ریاحی» و «حسن بن حسن (حسن مثنی)» و «جون بن حوی» ذکر شده‌اند. بقیه سرهای شهدا در روز یازدهم جدا شدند، پس از جدا شدن سرها، عمرسعد دستور داد سرها را میان قبایل تقسیم کنند. ظاهراً میزان شرکت قبایل در کربلاء معیار سهم آنان می‌شد.

سرها را بر نیزه کردند، شمار سرها ۷۲ بود.

هوازن ۲۲ سر

تمیم همراه با حصین ۱۷ سر

کنده همراه قیس بن اشعث ۱۳ سر

بنی اسد به همراه هلال اعور ۶ سر

ازد به همراه عهیمه بن زهیر ۵ سر

ثقیف به همراه ولید بن عمر ۱۲ سر آوردند.

اختلاف تعداد سرها را از ۷۲ تا ۹۲ نوشته‌اند.

مشهور آن است که سر امام حسین علیه‌السلام نخستین سری بود که بر نیزه شد.

حاملان سر، مسرور از قتل و کشتار، دل به صله‌های عبیدالله و یزید سپرده بودند. آنچه بعدها در کوفه اتفاق افتاد، ناکامی حاملان سر و خواری آنان نزد مردم بود.

در حمل سرها به کوفه میان سپاهان عمرسعد جدال رخ می‌داد، این جدال:



۱) برای دریافت صله از عبیدالله بن زیاد بود.

۲) اثبات حضور در کربلاء

۳) و گاه ریشه در عنادها و قساوت‌ها و انتقام‌ها داشت.

جدال وقتی به اوج می‌رسید که به سر بزرگانی چون حبیب بن مظاهر، زهیربن قین ، بریر و مهمتر از آن سرهای بنی هاشم می‌رسیدند.

**تعداد کشته شدگان سپاه دشمن**

هیچ آمار درست و دقیقی از کشته شدگان سپاه عمر سعد در دست نیست.

تعداد کشته شدگان جنگ تن به تن: ۲۶۸ تن حداقل و ۴۴۹ تن حداکثر.

تعداد کشته شدگان پیش از نماز: ۳۵ کشته و یا ۶۲ کشته.

تعداد کشته شدگان پس از نماز ظهر: ۱۴۵ تن کشته.

تعداد کشته شدگان دشمن به دست بنی هاشم: ۶۹۴ کشته

جمعاً: حداقلی کشته شدگان ۱۱۴۲ نفر و حداکثری ۱۳۵۱ کشته خواهد بود.

این آمار غیر از آماری است که به دست امام حسین علیه‌السلام کشته شدند.

نوشته‌اند: ۸۸ نفری (کشته‌هایی) که عمرسعد بر آنها نمازخواند، شاید کشته شدگان به دست اباعبدالله الحسین علیه‌السلام باشد.

و السلام

جمعه شب مقارن با ۷ شوال ۱۴۴۴

۱۴۰۲/۲/۸

مدینه حاجی زاده



**کتابنامه**

۱) در کربلاء چه گذشت – ترجمه نفس الهموم (حاج عباس قمی) – انتشارات مسجد مقدس جمکران

۲) یاران شیدای حسین بن علی – مرتضی آقاتهرانی – انتشارات صادق آل محمد (ص)

۳) آینه در کربلاست – دکتر محمدرضا سنگری – انتشارات قدیانی

۴) زندگانی امام حسین علیه‌السلام – سید هاشم رسولی محلاتی – نشر فرهنگ اسلامی

۵) امام حسین علیه‌السلام و رویدادهای راه مکه تا کربلاء (جلد سوم) مؤلف شیخ محمد جواد صلبی – مترجم: عبدالحسین بینش – انتشارات فراز اندیشه

۶) کربلاء مبارزه با پوچی‌ها – اصغر طاهرزاده – انتشارات لب المیزان

